



مباحثی با " حزب کمونیست ایران "

سلسله مقالاتی که در اندیشه‌های شماره‌های 5 و 6 و 8 منتشر شد

1 - آب در خوابگاه مورچگان : << دریای بیکران لیبرالیسم وحدت کمونیستی >>

2 - نقد مبنای نظرات اقتصادی امک

3 - نقد مبنای نظرات اقتصادی امک، آخر خط ۳

مباحثی با «حزب کمونیست ایران»



آب در خوابگاه مورچگان : «دریای بیکران لیبرالیسم وحدت کمونیست»

«ما ترالیسم هوشمندانه به
ایده آلیسم هوشمندانه
نزدیک تر است تا به
ما ترالیسم ابلهانه»
و ای. لنین

در شماره ۱۲ نشریه «کمونیست»، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۶۳، مقاله ای تحت عنوان «وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی» به قلم آقای رضا مقدم انتشار یافت و متن آن بار دیگر بصورت گفتار رادیویی در ۲۳ مهرماه ۱۳۶۳ از «صدای حزب کمونیست ایران» پخش گردید. این نوشته چند صفحه ای «نقد»ی است بر اجزاء پراکنده ای از بخش اول مقاله «شورای ملی مقاومت تنهاسا آلترناتیو دموکراتیک؟ - بررسی مسئله آلترناتیو» که در شماره اول «اندیشه رهائشی» مورخ اسفند ۱۳۶۲، انتشار یافته بود.

آن نوشته کوتاه را می توان آئینه تمام نغاسی از «نقد» های تا کنون منتشر شده با اصطلاح حزب کمونیست ایران دانست. این نوشته تمامی خصوصیات ادبیات این جریان را در بر دارد. با این حال چند خصوصیت «بارز» و «برجسته»، آنرا از دیگر نقدهای عامیانه رایج در ادبیات این «حزب» متمایز می کند. تا جایی که به تعبیری می توان نوشته مورد بحث را نوعی «اعجاز» در پلمیک های سیاسی دانست. در کمتر نوشته کوتاه می توان تا این حد:

اولا- با تحریفات و جعلیات مستقیم و غیر مستقیم روبرو شد .

ثانیا- شاهد عجز نویسندگان از درك ساده ترین مطالب و مقولات سیاسی بود .

ثالثا- با حاشیه روی های (بی ربط) مواجه شد .

رابعا- آحاد تفکر انحرافی را بوضوح در مقابل خود یافت .

بطوری که، حتی محض نمونه نمی توان در عبارات این ناقد محترم- آن هم در مقاله ای اساسا جدلی و فاقد بار شوریک- با اشتباهات فاحش شوریک و متد ولوریک مواجهه نشد . علاوه بر این ها در نوشته "ناقدانه" آقای مقدم حتی يك مورد - بلکه يك مورد- نیز وجود ندارد که ایشان مطلبی را صحیح و دقیق، یعنی بدون تحریف و خارج از متن، مورد استفاده قرار نداده باشند . تعجب آور می نماید ولی واقعیت این است که تعداد تحریفات مستقیم و غیر مستقیم نویسندگان مقاله مزبور - برداشت های نادرست و نابجا به کنار- حتی از تعداد نقل قول های مورد استفاده ایشان نیز بیشتر است .

جالب آن است که چنین نوشته ای توسط کسانی به نگارش در می آید که قضاوت آن ها درباره خودشان چنین است :

"جنبش کمونیستی ایران، نشان رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان خود را یافته است" (۱) .

و اظهار نظرشان درباره مقاله ای که قصد جدل با آن را داشته اند این چنین است:

"در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر فاکت برای اثبات این نکته ["لیبرالیسم وحدت کمونیستی"] زیاد است که ما برای انتخاب تعدادی از آن ها از حد وفور در مضیقه بودیم . نقل قول هایی که در این نوشته استفاده شده است تنها مشتی از آن خروار است . خواننده خود می تواند برای دستیابی به این دریای بیکران لیبرالیسم به خود نوشته رجوع کند" (۲) .

معلوم نیست که اگر این "رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان جنبش کمونیستی ایران" دست به "نقد" مقاله ای زده بودند که در آن از نظر "فاکت" از "حد وفور" در مضیقه نبودند، چه دسته گلی به آب می دادند و بر کدام بام

۱- "کارگر کمونیست"، "ارگان اتحاد مبارزان کمونیست"، شماره ۲، اسفند ۱۳۶۰، صفحه ۱۱ .

۲- "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران"، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۳، صفحات ۱ و ۵، تاکید ها و گروه از ماست .

طشت رسوائی خود را می‌کوفتند .

با این همه قصد ما در نوشته حاضر پرداختن به تمامی این تحریفات و کج فهمی هان نیست (چرا که تعداد صفحات نوشته به چند برابر حجم کنونی خواهد رسید) و به سیاق آقای مقدم "خواننده" را به "خود نوشته رجوع" می‌دهیم . البته به شیوه ای درست : یعنی با کلیشه کردن متن کامل نقد "نشریه کمونیست" و مطالب صحیح (یعنی بدون تحریف) آن صفحات مورد استناد نویسنده حزبی از مقاله "اندیشه رهائی" (در بخش ضائم) . بعنوان "مشتی از خروار" اشاراتی نیز خواهیم داشت به پاره ای از تحریفات ایشان ، البته باز به شیوه ای درست ، یعنی با مقایسه آنچه از قول ما نقل کرده اند و آنچه در واقع ما نوشته ایم و در نشریه "اندیشه رهائی" چاپ شده است . در این بررسی به اختصار ، اشاراتی خواهیم داشت به ارتباط این تحریفات با بنیادهای فکری منقد "حزبی" ، اما بنحو اصولی : یعنی با نمایان کردن تظاهر این بنیادهای فکری و تداوم آن ها در دیگر نوشته های امک و "حزب کمونیست ایران" و نیز نشان دادن و محسوس کردن این امر که بین شرافت سیاسی و آگاهی های اجتماعی ارتباطی متقابل وجود دارد . این بررسی کوتاه فرصت مجددی است تا نشان داده شود که عدم آشنائی با مفاهیم اولیه و پیش پا افتاده سیاسی ، عدم آگاهی نسبت به معضلات و مشکلات پیچیده اجتماعی و کوشش در جهت ساده کردن یا ساده دیدن آن ها ، چگونه می‌تواند مدعیان تغییر مناسبات اجتماعی موجود را - حتی در صورت متصور بودن نیت های خوب و مبارزاتی اولیه - به زائده ای از ارزش ها و مناسبات موجود تبدیل کند . بدیهی است آنچه بعنوان تبیین وجود یا عدم صداقت سیاسی و آگاهی های اجتماعی و نیز کج اندیشی های "روشنفکرانه" مدعیان رهبری پرولتاریا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، به "حزبی" که او را بعنوان "رهبر" یا یکی از "رهبران" خود می‌پذیرد نیز قابل تعمیم است . به عبارت دیگر آنچه مورد بررسی است نه اعتبار شخصی یا سیاسی يك فرد معین بلکه سلامت و درایت فکری و عملی جریانی است که در رویای رهبری پرولتاریای ایران بسر می‌برد .

اگر ادعاهائی چون "نماینده گی طبقه کارگر" ، "رهبری پرولتاریای ایران" و غیره که در هر سطر از نشریات "حزب کمونیست ایران" تکرار می‌شود نبود ، اگر این القاءات و تصورات خام - که تجارب غنی جنبش کمونیستی جهان و ایران بی پایه بود نشان را بارها نشان داده - بازتاب خارجی نمی‌یافت و همچون تخیلات آزمندانه طالبین قدرت و خود گامگی در جامعه محنت زده ما طرفدارانی نداشت ، حتی همین افشاگری در زمینه میزان صداقت سیاسی و آگاهی های اجتماعی روشنفکران مدعی

”رهبری پرولتاریای ایران” ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

اما متأسفانه در جامعه‌ای که هنوز این نوع ادعاها دارای جذبه و کشش معینسی است، در جنبشی که در آن بهر حال از انواع این رهبران خود گمارده پرولتاریا بوفور یافت می‌شود، در جامعه‌ای که انرژی‌های موجود بجای پرداختن به مشکلات و معضلات مهم در يك دور باطل به هدر می‌روند، در جنبشی که بحث سیاسی بین نیروهای مختلف آن از گانال سالمی در جریان نیست، برای نشان دادن انحرافی بودن، سترون بودن و زیان بار بودن برخورد هائی از نوع ”حزب کمونیست ایران“، به ناچار باید در حد معینی به اینگونه مباحث گردن گذاشت.

اگر بخشی هائی از نوشته حاضر طولانی یا کسل کننده جلوه کند، پیشاپیش از خواننده عذر می‌خواهیم ولی باید توجه داشت وقتی که ادعا می‌کنیم مقاله چاپ شده در نشریه ”کمونیست“ سراپا تهمت و تحریف است، برای این که این امر در حد همان ادعا باقی نماند، چاره‌ای جز این نیست که در يك بررسی تطبیقی، موارد تحریف و اتهام (از طریق نقل متن دقیق کلمات یا عبارات چاپ شده ”اندیشه رهائی“ و نقل قول — تحریف شده — آن‌ها در نشریه ”کمونیست“) را در کنار هم قرار دهیم. يك چنین بررسی اصولی متأسفانه نمی‌تواند ”طولانی“ نباشد. ضمناً باید قبول کرد که وارد شدن در اینگونه جدل‌ها نه تنها برای ما خوشحال کننده نیست بلکه مشمئز کننده و آزار دهنده است ولی متأسفانه، بطوری که توضیح خواهیم داد، در مواردی اجتناب ناپذیر است. باید به نویسندگان حزبی و همه کسانی که برای دسترسسی به اهداف مورد نظر خود بهر وسیله رقت‌انگیزی متوسل می‌شوند و نوشته‌های خود را بر مبنای تهمت و دروغ و تحریف استوار می‌سازند، نشان داد که توسل به اینگونه حربه‌ها بی‌آینده است و برایشان نیز حاصلی جز بی‌اعتباری در بر نخواهد داشت. باید نشان داد که اینگونه برخوردهای ناسالم و غیرصادقانه يك برخورد کمونیستی نیست و برای نشان دادن این امر و برای این که اینگونه برخوردها در چپ ایران بصورت يك روش ادامه نیابد و مهم‌تر از همه این‌ها برای این که اینگونه برخوردها نه فقط به بی‌اعتباری يك سازمان چپ بلکه به بی‌اعتباری کل چپ ایران منجر نشود، چاره‌ای جز وارد شدن در اینگونه پلمیک‌ها نیست. وقتی که سازمان وحشیت کمونیستی — بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید — اینگونه کینه توزانه مورد حمله قرار می‌گیرد، وقتی که يك نوشته چاپ شده، پخش شده و قابل دسترس همگان، تا این حد شرم‌آور تحریف می‌شود، برای این که حقیقت، جهت کسانی که به آن نوشته دسترسی ندارند، در پشت پرده‌ای از ابهام باقی نماند، چکار باید کرد؟ آیا چاره‌ای جز این وجود دارد که کلمات و عبارات دقیق چاپ شده در مقابل کلمات

و عبارات تحریف شده قرار گیرند ؟ مهم تر از این ، آیا باید ندید و نشان نداد که توسل به اینگونه وسیله های رقت انگیز دقیقاً و مشخصاً در خدمت کدام هدف — بهمان اندازه رقت انگیز — قرار می گیرد ؟ وقتی که يك "نقد" هیچ بحث مشخصی ارائه نمی دهد که بتوان بطور اصولی به آن پرداخت ، وقتی که يك نظر در مقابل يك نظر دیگر مطرح نیست تا از یکی دفاع شود و نادرست بودن دیگری مورد بررسی قرار گیرد ، چکار باید کرد ؟ وقتی که سرپای يك نوشته "انتقادی" ، تهمت است ، دشنام است ، تحریف است ، وقتی که کلمات و عبارات يك مقاله چاپ شده و قابل دسترس همگان ، تحریف می شود ، سرهم بندی می شود ، قیچی کاری می شود ، مبتدای يك جمله از یکجا و خبر آن از جای دیگر — از يك عبارت دیگر در چند صفحه بعد — به هم متصل می شود ، آسمان و ریسمان به هم بافته میشود ، زمین و آسمان به هم دوخته می شود تا بالاخره "ثابت" گردد که مثلاً "وحدت کمونیستی" ، "لیبرال" است ، در "دریای بیکران لیبرالیسم" غوطه ور است ، "مشاور بورژوازی" است چاره چیست ؟ آیا باید در مقابل اینگونه برخوردهای مدعیان کمونیسم سکوت کرد و بسا خونسردی ناظر سقوط ارزش ها و آرمان کمونیستی بود ؟

ما در مقابله با اینگونه برخوردها فقط حق طبیعی دفاع از خود را منظم — و نداریم بلکه هدف مهمتری را دنبال می کنیم : دفاع از حیثیت و اعتبار بالقوه چپ (و یا بیش از این ها مخدوش شدن بالفعل آن حیثیت و اعتبار) ، دفاع از ارزش های کمونیستی ، و در هم شکستن ، بی آبرو کردن و بی آینده نمایانیدن اخلاق و سنت های ماقبل سرمایه داری ، بورژوائی و استالینی متکی بر ریاکاری ، دروغ ، تهمت ، توطئه ، تحریف . . . چه باك که جوابیه ما تند باشد و یا چنین جلوه کند . و خامت هولناك مسئله این تندی را نه توجیه بل تبرئه می کند . در مقابل امری این چنین وخیم ، که به حیثیت ما ، به شرافت انسانی ما ، به دلیل وجودی ما و به آرمان ما دهن کجی می کند ، نمی توان آرامش بودائی و گذشت مسیحائی را موعظه کرد . بقول سعدی :

ای برادر ما به گرداب اندریم آن که شنعت می کند بر ساحل است .

باری ، برای آن که مطالب عنوان شده در صفحات فوق در باره "نقد" منسدرج در نشریه "کمونیست" بعنوان اتهام تلقی نشود ، به بررسی بخش هایی از این نوشته می پردازیم .



شنا در عرض جوی آب

اولین کوشش نویسنده "حزبی" ما برای غرق نشدن در "دریای بیکران لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی" با سطر اول مقاله وی آغاز می شود. ایشان ظاهراً در اولین تمرین خود برای "نقد" نویسی به تعیین چهار چوبی خیالی برای نوشتن دنباله داری در شماره اول "اندیشه رهائی" که در تاریخ نگارش مقاله "کمونیست" بخشی از آن انتشار خارجی یافته بود - می پردازند و بسیار قاطعانه مدعی می شوند:

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اسفند ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را بنام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد" (۲).

عبارت بسیار روشن است: بنظر آقای مقدم "قرار است" در بخش های بعدی مقاله دنباله دار "شماره اول" "اندیشه رهائی" و "در ادامه آن" موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی، "مورد بررسی قرار گیرد" اظهار اطلاع نویسنده ("قرار است") را اگر ناشی از ارتباطات ایشان با عالم غیب و ارواح ندانیم، باید گمان بریم که در بخش اول نوشته چاپ شده در شماره اول "اندیشه رهائی"، لابد نکته یا نکات یا شاید اشاراتی وجود داشته است که بتواند پایه چنان استنباطی قرار گیرد. اما مراجعه مجدد ما به مقاله نیز چنین برداشتی را جایز شمرده است. آن هم بدلیل بسیار ساده زیر:

يك - در کنار تیتراصلی بخش اول مقاله: "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، تیترا دوم نیز وجود داشت: "۱- بررسی مسئله آلترناتیو" گمان نمی رود کسی نداند (و یکی از "رهبران پرولتاریا" حتماً باید بداند) که تیترا اول، دربر گیرنده مفاد کلی يك مقاله دنباله دار و یا مضمون کلی آن است و تیترا دوم، دامنه بررسی در يك بخش از آن مقاله را روشن می کند. ولی بطوری که در عبارت "نقل شده" در فوق از ایشان دیده ایم این تیترا دوم (که به تنهایی بیانگر محدوده بررسی در آن بخش از مقاله بود) به هنگام نقل مطالب از جانب نویسنده از قلم افتاده است و لابد می بایست از قلم بیفتد تا خوانندگان نشریه "کمونیست" درمورد

۲- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۱، تأکیدها از ماست.

پیشگویی های پیامبر گونه و نتیجه گیری های عالمانه شان تردید نکنند . باری، تحدید عنوان این تیتراژ دوم، در متن بخش اول مقاله، بررسی تحریک و سیاسی "مسئله آلترناتیو" در دوران انقلاب و بعد از آن انجام گرفته است . توجه باین تیتراژ دوم و خواندن دقیق مقاله علی القاعده می بایست ایشان را در صدور چنان حکم مر محتاط کند . عبارت ساده تر این که تیتراژ دوم (" بررسی مسئله آلترناتیو ") نشان می دهد که در همان بخش از مقاله - و نه در ادامه آن -، به " مسئله آلترناتیو " پرداخته شده است .

دو- در همان اولین صفحه مقاله ما (صفحه ۱۱ " اندیشه رهائی ") با وضوح تمام آمده بود :

" همچنین بحث ما در این مقاله [یعنی در کل مقاله] حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست . این مسائل نیز به تفصیل در شماره های ۱ و ۲ و ۳ " رهائی " (دوره سوم) مورد بحث قرار گرفته اند . بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است " (۴) .

نکات تاکید شده در اینجا به اندازه کافی گویایند . بدین معنا که مقاله خود موضوع مورد بحث و چهار چوب کلی اش را روشن کرده است . بصراحت گفته شده که " در این مقاله " یعنی در کل مقاله، " بحث " " حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست " . و بدینگونه دقیقاً مشخص شده است که بحث حول چگونگی مسایلی صورت نمی گیرد . و در همانجا تاکید شده که این مسائل به " تفصیل " در کجا مورد بحث قرار گرفته است . نکته دیگر این که در همانجا بصراحت آمده بود که " بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز است " . علی رغم همه این ها، آقای مقدم همچنان مدعی شده که قرار است " در ادامه مقاله " به مسائل مورد نظر ایشان پرداخته شود . یک " رهبران پرولتاریا " نه تنها مسیر آتی جنبش، بلکه مسیر آتی مقاله ما را نی-

۴- " اندیشه رهائی "، شماره ۱، اسفند ۱۳۶۲، صفحه ۱۱، تاکیدها و کروشده در متن چاپ شده " اندیشه رهائی " وجود نداشت .

تعیین می‌کند !

سه - با آن که مقاله در آن شماره "عدد ۲" بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز بوده، با اینحال در همانجا (و نه "در ادامه آن") در حـدد اشاره به "بررسی موفقیت و شانس" آلترناتیوهای دیگر نیز پرداخته شده است . این اشارات با در نظر گرفتن چشم انداز آتی تحولات حتمی سیاسی در ایران، با ملحوظ داشتن تأثیرات متعددی که انقلاب بهمن در ساختار طبقاتی جامعه به جا نهاده انجام گرفته بود ("اندیشه رهائی" ، شماره اول ، صفحات ۱۶ تا ۳۶) .

چهار - حتی اگر مقاله "اندیشه رهائی" در مقدمه خود، در همان شماره، توضیحات لازم را نداده بود، ساختمان آن بخش از مقاله با اندازه کافی بیانگر این مسئله بود که "بررسی مسئله آلترناتیو" در همان شماره خاتمه می‌یابد . اگر آقای مقدم زحمت درست خواندن و فکر کردن را به خود داده بود، برای دسترسی به این نکته بدیهی با مشکلی مواجه نمی‌شد .

اما چرا تمام این نکات ساده که برای هر خواننده ای براحتی قابل درک است، برای نویسندگان "حزبی" ما و برای "رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان" "جنبش کمونیستی ایران" حتی قابل تأمل نیست ؟

ما یافتن "دلایل" اخلاقی چنین نحوه برخوردی را به خوانندگان خود و می‌گذاریم و به بیان اشاراتی کوتاه در باره علل سیاسی چنین مقدمه چینی ها، اکتفا می‌کنیم .

ظاهرا اینطور بنظر می‌رسد که آقای مقدم از طرف "دستگاه رهبری" با اصطلاح حزب کمونیست ایران "وظیفه" داشته که در نكوهش "لیبرالیسم" ما صفحاتی را سیاه کند . اما چون پای "استدلال" شان می‌لنگیده بجای نقد يك مقاله به داستانرایی می‌نشیند . او در ابتدا به ترسیم تصویری خیالی از آنچه ما نوشته ایم یا در آینده احتمالاً خواهیم نوشت مبادرت می‌ورزد تا در باره آنچه واقعا (و "عدد ۲") گفته ایم به بحث نپردازد و مسیر بحث را نه چندان هوشمندانه به حواشی بکشد . شاید عجیب بنظر می‌رسد، ولی تمامی آنچه که ناقد ما در نوشته خود مورد توجه قرار داده است، سطوری است که ما "بعنوان" حاشیه بر متن "ارائه داده ایم" البته برای ارجاب زدن خواننده و تکمیل القائات قبلی و موجه جلوه دادن احکام بعدی، چند دشنام نیز نثار ما می‌کند . و سرانجام نتیجه می‌گیرد که :

"وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت شانس آلترناتیو بودن خود را به میزان بیشتری (بعد از شهریور ۶۰) از دست داده است . چندین

علت آن را بر می‌شمرد و اضافه می‌کند این عوامل "بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی‌الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه ایست بر متن" (۵) .

نویسنده پس از رقم زدن اعتقادی برای ما و با حرکت از این اعتقاد مفروض و ساختگی (که البته بصورت يك حکم ارائه می‌شود) به نقد دیدگاه‌های "لیبرالیستی" نهفته در "وحدت کمونیستی" می‌پردازد. و پس از آسمان و ریسمان بافی، مسایلی را "ثابت" می‌کند. منجمله "ثابت" می‌کند که ما "لیبرالیم" آیا باید به خوانندگن این سناریو ادامه داد؟ کمی مکث در صحنه اول این نمایشنامه مبتدل ضروری است:

شنا در حوضچه

قبل از آن که به تماشای شنای قهرمان خود در این "دریای بیکران لیبرالیسم" ادامه دهیم، نگاهی به تغلای "انقلابی" ایشان در اولین حوضچه می‌اندازیم. اگر نقل قولی را که نویسنده ظاهراً با استفاده مستقیم از مطالب ما آورده ("وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت ۰۰۰") مورد توجه قرار دهیم، با کمال تعجب در می‌یابیم که:

۱- بر خلاف نظر "منقد" حزبی، "وحدت کمونیستی" در باره شانس آلترناتیو بودن شورای ملی مقاومت "هیچگونه" اعتقادی ابراز نکرده است. حتی در ارتباط با موضوع مورد بحث ایشان، عباراتی نظیر "اعتقاد داریم"، "معتقدیم" و غیره را بکار نبرده است. آنچه در این ارتباط در مقالیه "اندیشه‌های رهبران آمده نه اعتقاد بلکه "اشاراتی" "مختصر" و "تخمینی بر اساس داده‌های مشهود" ارزیابی بر حساب امکانات موجود "يك پیش بینی عمومی" (۶) در زمان نگارش مقاله بوده است. "اشاراتی" "مختصر" در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن

۵- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵۵.

۶- عین جمله "اندیشه‌های رهبری" چنین است:

"اما قبل از آن که به بررسی بیشترمان در باره‌ی "دموکراتیک" بودن یکری از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمینی بر اساس داده‌های مشهود، ارزیابی بر حساب امکانات موجود، يك پیش بینی عمومی و نه يك پیش گوئی" (صفحه ۲۶) .

خویش" و تبدیل "يك پیش بینی" به "اعتقاد" اگر نشان از عدم آگاهی نویسنده حزبی به معانی مختلف این واژه ها نباشد نشان از تحریف دیگری از جانب ایشان است. نشان دادن اعتقاد بجای پیش بینی، آن هم در يك محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون اصلی، بویژه پس از منحرف کردن ذهن خواننده با مقدمه چینی ها و داستان سرایی ها در مورد هدف مقاله، "اندیشه رهائی"، هر چه هست، شایسته نقدی که خود را کمونیست می نامد نیست. "معتقد" بودن و "پیش بینی کردن" در زبان فارسی به يك مفهوم و به يك معنا بکار برده نمی شود. پیش بینی اشارت به سیر حرکت احتمالی و بلا فصل يك وضع دائماً متحول دارد. در يك "پیش بینی" فرض بر تغییرات سریع در داده ها و عناصر تشکیل دهنده وضع موجود است. حال آن که در "اعتقاد" این چنین نیست. "اعتقاد" حداقل در این مفهوم ناظر بر مجموعه ای از ارزش های نظری یا سیاسی در باره تحول پدیده ای است که اجزای آن در مقطع مورد بحث کمابیش ثابت اند. این که آقای مقدم دو مقوله کاملاً متفاوت را یکسان جلوه می دهد و بقول معروف حرف دهان ما می گذارد، چندان هم بی حکمت نیست. حُسن آن برای ایشان حداقل دو گانه است: از یکسو با يك "اعتقاد" ما به بحث می نشیند و نه با يك "پیش بینی" و از سوی دیگر، زمینه ذهن خواننده را برای اعطاء لقب "مشاور بورژوازی" بما آماده می کند. "وحدت کمونیستی" که با چنین "اعتقادی" به میدان می آید، نقدش به شورای ملی مقاومت بمنظور رفع نقصان های این شورا و کمک به "اهداف بورژوائی" (۷) آن می باشد! ایشان اگر بجای "وحدت کمونیستی معتقد است" نوشته بودند که "وحدت کمونیستی پیش بینی کرده است" و نیز اگر از قول ما — در همان صفحه و همان پاراگراف — مورد استناد — اضافه کرده بودند که:

"جامعه در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه های قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با يك دقت ریاضی امکان پذیر نیست".

۷ — "کمونیست" همان شماره، صفحه ۶:

"وحدت کمونیستی نیز خطابش نه به کارگران و زحمتکشان، بلکه مجاهدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که هنگامی که به نصایح و پند و اندرزهای پدران — لیبرال هائی "داناتر" از خودشان گوش فرا دهند تا چه اندازه در رسیدن به اهداف بورژوائیشان موفق خواهند شد".

البته نمی‌توانستند نتایج بعدی مورد نظر خود را از آن استخراج فرمایند !

۲- آقای مقدم نه تنها "اشاراتی" "مختصر" و يك "پیش‌بینی عمومی" در زمان نگارش مطالب را تا حد يك "اعتقاد" بالا برده است، بلکه آنرا خارج از مضمون نیز مورد استفاده قرار داده است . مطلب مورد استناد ایشان (که طبق معمول ادبیات حزبی، اشاره‌ای به ماخذ آن نشده) در صفحه ۲۶ نشریه "اندیشه‌رهائی" چاپ شده بود . اهمیت مطالب ارائه شده در صفحات قبلی (صفحات ۱۱ تا ۲۵ مقاله) صرف نظر از درستی یا نادرستی آن‌ها (که وی در مقاله خود وارد بحث درستی یا نادرستی آن‌ها نمی‌شود)، در طرح "مقدمات" و "مفروضاتی" بود که استخوانبندی آن بخش از مقاله "اندیشه‌رهائی" را تشکیل می‌دادند . بعد از ارائه "مقدمات" و "مفروضات" (تا پایان صفحه ۲۵)، در اوایل صفحه ۲۶ آمده بود :

"اما قبل از آن که به بررسی بیشتر مان در باره "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم [که در شماره‌های بعدی "اندیشه‌رهائی" بدان پرداخته شد]، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم . تخمینی بر اساس داده‌های مشهود، ارزیابی بر حسب امکانات موجود، يك پیش‌بینی عمومی و نه يك پیشگویی . زیرا همان گونه که اشاره شد جامعه در حال تغییر و تحول است، و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه قدرت‌یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با يك دقت ریاضی، امکان پذیر نیست" .

بالاخره در همان صفحه ۲۶ به عبارت مورد اشاره آقای مقدم می‌رسیم . متن چاپ شده آن (بسیار متفاوت با تصویری که ایشان ارائه می‌دهند) چنین است :

"شورای ملی مقاومت در شرایط معینی در دوران خاص بین خرداد و تیر و حتی شهریور ماه ۱۳۶۰ - همان زمانی که مسعود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می‌داد - از شانس "تنها آلترناتیو بودن" آن هم با در صدی بسیار ضعیف‌تر از آنچه که خود و دیگران تصور می‌کردند، برخوردار بود، و تازه در آن موقع نیز از عواقب چنین کسب قدرتی بسدور نبود . اما امروز با مجموعه "تام عواملی که در بالا بر شمرديم [یعنی در طی ۱۶ صفحه، یعنی نیمی از آن "دریا"، یعنی يك "دریاچه"] و سپس از خروج جامعه از برزخ شك ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، [یعنی طی ۱۴ صفحه دیگر، یعنی باز هم نیمی دیگر از آن "دریا"، یعنی يك "دریاچه" دیگر] شانس آلترناتیو بودن خود

را به میزان بیشتری از دست داده است . توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق (بعنوان بدنه اصلی شورای ملی مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مرحله بعدی) معنسی دارد . حاشیه ایست بر متن : ” .

بعبارت دیگر ناقد ما نه تنها اساسی ترین نکات مقاله را تعدداً فراموش می کند بلکه نقد او تماماً ، در سرتاسر مقاله ، در حول همان ” پیش بینی ” (یا بقول ایشان : ” وحدت کمونیستی معتقد است ۰۰۰ ”) همان ” توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند ” و همان ” حاشیه ایست بر متن ” متمرکز می گردد .

۳- در همین عبارت مورد استناد آقای مقدم علاوه بر فراموش کردن اساسی ترین نکات قبلی (و مرتبط با آن ها) ، علاوه بر نادیده گرفتن مقدمات و مفروضات صفحات پیشین و علاوه بر استفاده در يك محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون ، يك استنباط نادرست دیگر و جا افتادگی و تحریف نیز وجود دارد . برای نشان دادن دخیل و تصرف های ایشان چند نمونه را در زیر ذکر می کنیم :

الف - آقای مقدم می نویسد :

” اندیشه رهائی ” چندین علت آن را بر می شمرد و اضافه می کند این عوامل ۰۰۰ ”

در تمام عبارت مورد استناد ایشان که ما بخشی از آن را نقل و ، متن کامل آن را کلیشه کرده ایم ” چندین علت ” یا ” علت ” بچشم نمی خورد . بلکه ، دقیقاً آمده است : ” مجموعه تمام عواملی که در بالا بر شمرديم ” و ” عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد ” . دلیل این ” بی دقتی ” چیست ؟ عدم آگاهی نسبت به معانی مختلف این واژه ها ، تحریف و یا هر دو ؟ هر يك از شقوق فوق به تنهایی کافی است که به ” اعتبار ” ایشان به مثابه یکی از ” رهبران پرولتاریای ایران ” لطمه وارد آورد . اما هرچه هست در ورای این نوع تردستی های غیر زیرگانه (۸) که چنان که خواهیم دید در بخش های دیگر نوشته ایشان در اشکال مختلف تکرار میشود ، دنیا —

۸- می نویسیم ” غیر زیرگانه ” ، زیرا حداقل زیرکی باید به ” رهبران پرولتاریا ” حکم می کرد که دریابند ، دنیا با نشریات ” حزبی ” نظیر ” کمونیست ” و ” بسوی سوسیالیسم ” و غیره آغاز و تمام نمیشود ، و هستند کسانی که حتی در این آشفته بازار سیاسی نیز متوجه سفسطه بافی ها ، دروغگوئی ها ، و تحریف کردن ها و پشت هم اندازی بشوند . امید داریم که دوستان ” حزبی ” از این تجربه بیاموزند .

از برداشت های خشك و مکانیکی نیز وجود دارد . مگر نه آن که در هر برداشتی از محیط اطراف، داده های قبلی ذهن نیز موثر است و مگر نه آن که انسان در بند تصورات خود از وضع موجود است . از این نظر به هیچ عنوان تعجب آور نیست که "رهبر حزبی" ما "عوامل" را با "علت" ها یکسان بداند . صرف همین تحریف وجود این پندار که "علت" و "عوامل" یکی است - جدا از آن که آگاهانه و یا ناآگاهانه به آن دست زده باشد - جلوه ای روشن از نحوه نگرش آن "دستگاه فکری" (۹) است که ایشان از پیروان آنند .

بویژه آن که منظور وی از این "علتی" که چندین بار جایش را با "عوامل" عوض می کنند، چیزی جز "ماهیت" نیست . باید در "نقد" آقای مقدم "عوامل" به "چندین علت" تبدیل شود تا آسمان و ریمان بانی های ایشان موجه جلوه کند، تا ما متهم شویم که يك "تحلیل ماوراء طبقاتی" ارائه داده ایم و "ماهیت بورژوازی شورای ملی مقاومت و مجاهدین" را نادیده گرفته ایم :

"او [منظور نویسنده از ضمیر سوم شخص مفرد، سازمان وحدت کمونیستی است] با تحلیل ماوراء طبقاتی خود تمام ماهیت و عملکرد بورژوازی شورای ملی مقاومت و مجاهدین را به يك سلسله "اشتباهات" ناچیز تقلیل می دهد" (۱۰) .

ب- اشتباه دیگر نویسنده ما یکسان گرفتن "عوامل" با "توضیحات" است . ما می گوئیم "توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند"، آقای مقدم می نویسد : این "عوامل" "بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند" . فرض کنیم که در اینجا قصد تحریف را نداشته اند و فقط نمی دانستند که "توضیح" يك "علت" با "عوامل" متفاوت است . در این حالت نیز جز اظهار تاسف برای ایشان کاری از دست ما ساخته نیست .

ج - آقای رضا مقدم، نه تنها در جمله ای که ما در گیومه قرار داده بودیم، دست

۹- ما در باره این "دستگاه فکری" و نمود های دیگر آن نحوه نگرش در شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی" در مدخل همین مباحث، تحت عنوان "حزب کمونیست ایران یا حزب کمونیست امك" اشاره ای داشته ایم . در بخش های پایانی همین مقاله نیز به آن خواهیم پرداخت . برای "کالبد شکافی" این "دستگاه فکری" نگاه کنید به مقاله "رهائی" شماره ۸، مهرماه ۱۳۶۴، تحت عنوان "پوپولیسم، بوندیسم، استالینیسم، کالبد شکافی حزب کمونیست ایران" .

۱۰- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵، تاکید و گروه از ماست .

برده اند ، بلکه علاوه بر آن تفکیر درستی را که در مقطع نگارش مقاله بین "شورای ملی مقاومت" و "سازمان مجاهدین خلق" قائل شده بودیم با حذف يك پیرانتز از نوشته ما ، مسخ کرده است . و با این کار منقد ناشی ما حیثیت خود و "حزبی" را کسسه یکی از "رهبران فکری ، ایدئولوگ و سازماندهان" آن است به بازی می گیرد . آقای مقدم بلااستثناء همه جا در مقاله خود این دو یعنی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق (در زمان نگارش مقاله "اندیشه رهائی") را یکی می پندارد . برای ایشان ماهیت اجزاء يك ائتلاف یکسان است . البته بعداً اشاره خواهیم کرد ، که چگونه این یکسان پنداری ، هم حکایت از نادانی دارد و هم مصلحتی است . فعلاً و مجدداً آنچه را که آقای مقدم از قول ما نوشته است ، نقل می کنیم و بعد یکبار دیگر متن چاپ شده آن در "اندیشه رهائی" را می آوریم .

آقای مقدم از قول ما "نقل" می کند :

"... این عوامل "بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه ایست بر متن" (تاکید در نوشته چاپ شده در نشریه "کمونیست") .

ما نوشته بودیم :

"... توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق (به عنوان بدنه اصلی شورای ملی مقاومت و در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مراحل بعدی) معنی دارد . حاشیه ایست بر متن : " (تاکید از متن چاپ شده در "اندیشه رهائی") .

نویسنده حزبی در همین نقل قول کوتاه نیز باز ظاهراً دویی دقتی انجام داده است (می گوئیم ظاهراً ولی دقیقتر اینست که بگوئیم ، در واقع ، برای موجه جلوه دادن نتایج بعدی مورد نظر خود تقلب کرده است) . بعد از حذف يك پیرانتز مهم جمله ما با "معنی دارد" پایان می یابد و سپس جمله دیگری با "حاشیه ایست بر متن : " آغاز می شود . و معنایش اینست که آنچه از این پس می آید "حاشیه ایست بر متن" . در صورتی که آنطور که ایشان نقل کرده اند (یعنی بجای نقطه ، "واو" گذاشته اند و بعد از "حاشیه ایست بر متن : " نیز علامت دو نقطه را حذف کرده اند) معنی بکلی دگرگون می شود . خلاصه این که آقای مقدم چنین وانمود می کند که جدل او با ما بر سر "عوامل" یاد شده (و یا بقول ایشان : "چندین علت") است ولی در واقع ، پس از مقدمه چینی فوق الذکر ، تمامی

بحث مقاله اش فقط در حول آن "توضیحات" می چرخد، "توضیحاتی" - همانطوری که ذکرش رفت - خود "حاشیه ایست بر متن".

بنابراین ما نیز ناچاریم تقلای این شناگر تازه کار را در "حاشیه" این "دریای بیکران لیبرالیسم" دنبال کنیم.

شنا در "حاشیه"

تحریفات اولیه یکی از "رهبران پرولتاریا" خود مقدمه ای است برای تحریفات دیگر. در صفحات قبلی دیده ایم چرا و در خدمت چه هدف ناسالمی "عوامل" به "چندین علت" تبدیل شده اند. این بار، بند بازی در جهت معکوس ادامه می یابد و نویسنده بی آن که کوچکترین خمی به ابرو بیاورد، مجدداً "چندین علت" را تبدیل به "عوامل" می کند و می فرماید:

"ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این "عوامل" نمی شویم" (۱۱).

زیرا هیچ چیز برای ایشان اهمیت ندارد جز:

"آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیبرالیسم وحدت کمونیستی

و موعظه خوانی، نقش اندرزگویانه و پدیری بازی کردن او برای شورای ملی

مقاومت، این اپوزیسیون بورژوا - اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است".

بدنبال این "نشان دادن" می رویم ولی فقط این را می یابیم که:

"در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفع

آخرین توهمات توده های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته اند،

وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالیستی

شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست های آنها و از جمله

تلاش برای حفظ ارتش و برقراری يك حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی

از ماهیت طبقاتی - بورژوائی آنها، بلکه آنها را "اشتباهات" ناشی

از "دید مکانیکی"، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی گدار به آب زدن رهبری

مجاهدین" بنامد" (۱۲).

قبل از توجه مجدد به میزان امانت و شرافت این "رهبر حزبی" در اراء

دقیق مطالب دیگران، ناگزیر به توضیحاتی در زمینه میزان درك "علمی" این

"ایدئولوگ" و "رهبر فکری" می باشیم:

۱۱ - همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱۲ - همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱- "توصیف" آقای مقدم از ماهیت شورای ملی مقاومت را باید چیزی مترادف با "مدح تاریخی" آن دانست (۱۳). شورای ملی مقاومت، بویژه در "شرایطی" که این آقایان درباره آن بحث می‌کردند در تبیین آرزو می‌سوخت که از جانب دیگران به "ماهیت بورژوا - لیبرالی" مفتخر گردد. تمامی حرکات دیپلماتیک شورا، تمامی فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی شورا در کل و اجزاء آن در نشان دادن "پلورالیسم سیاسی" - و منجمله توجیهات چپ‌هایی از قماش "شورای متحده چپ" - در این نهفته بود که این شورا از جانب دیگران باین عنوان به رسمیت شناخته شود. آیا این برداشت "دیالکتیکی" از جانب شما که شورای ملی مقاومت را "لیبرال" می‌دانید نقش آن دشمن نادانی را بازی نمی‌کند که فایده‌اش از دوست‌های "دانائسی" - از قماش اطرافیان آن مقطع شورای ملی مقاومت - بیشتر است؟ بنظر ما آری. چون با "لیبرال" دانستن "شورای ملی مقاومت" نه تنها "توهم" خود را نشان می‌دهید، بلکه علاوه بر آن، در این "مدح تاریخی" "توصیف" را تا به جایی می‌رسانید که در زمان نگارش مقاله خود (در شهریور ۶۳) حتی از "توده‌های انقلابی" که گویا نسبت به "شورای ملی مقاومت" دارای "توهم" اند سخن می‌گوئید. آیا در آن زمان برآستی این چنین بود؟ آیا در شهریور ماه ۶۳، در زمان نگارش مقاله شما، و یا حتی قبل از آن، در اسفند ماه ۶۲، زمان نگارش مقاله ما، "توده‌های انقلابی" به این شورا "توهم" داشتند؟ اگر "منقد" ما، با کمی تأمل به اطراف نگاه می‌کرد، اگر حتی همان مقاله ما را کمی با دقت می‌خواند، در این صورت برای جور کردن قافیه به "شرایطی" ناموجود اشاره نمی‌کرد، این چنین بند را به آب نمی‌داد. اما "منقد" ما که در عالم دیگری سیر می‌کند نسبت به مسایل دنیای خاکی بی تفاوت است. او که در ذهنش، خود را بجای یکی از "رهبران پرولتاریا" و یا حتی بجای خود "پرولتاریا" می‌نشاند، چرا این بار

۱۳- مارکس در پیشگفتار چاپ دوم "هیجد هم برومر لئوی بناپارت" با اشاره به کتاب پرودن تحت عنوان "بررسی انقلاب اجتماعی از زاویه کودتای دوم دسامبر" - طعن می‌نویسد:

"و اما پرودن سعی دارد تا کودتا را نتیجه تکامل تاریخی پیشین بنمایاند. ولی تاریخچه کودتا را طوری توصیف می‌کند که شرح تاریخی او بطور نامشهود به مدحی تاریخی قهرمان کودتا بدل گردد" ("هیجد هم برومر لئوی بناپارت"، ترجمه فارسی از "انتشارات حزب توده"، صفحه ۱۸، تأکیدها از ماست).

خود را بجای "توده‌ها" ننشاند و "توهم" خویش - آن هم توهمی بسیار پر سابقه - را "توهم" آن‌ها نداند؟ این توهم نه اتفاقی، بلکه جزئی غفیک ناپذیر از "دستگاه فکری" این‌هاست. چنین نحوه بیانی يك اشتباه كوچك ثوری نیست. این انحراف ب راست است در پوشش چپ. بدان باز خواهیم گشت. مگر نه این که همین "منقدین" در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، این پادوی مفلوك ولایت فقیه و رئیس جمهور بعدی شورای ملی مقاومت (در زمان نگارش مقاله ما) را تا حد يك سیاستمدار لیبرال، ارتقاء داده بودند و حتی برخورد های او را "اتوپيك" تصویر کرده، قاطعانه نوشته بودند:

"به همین ترتیب بنی صدریسم در زمینه ایدئولوژیک، سیاسی برخوردار و "اتوپيك" و غیر واقع بینانه به جنبش کمونیستی را تبلیغ می‌کند [آیا به روال آقای مقدم نباید گفت که: شما در آن زمان به مقام مشاور بورژوازی ارتقاء یافته بودید؟] بنی صدریسم مبلغ سرکوب به مثابه چاره نهائى بورژوازی است، چماقی که از پس هر "بحث آزاد" ظاهر شود، و دقیقاً آنجا که چون کردستان انقلابی حناى عوامفریبی های هیئت حاکمه رنگ ندارد، دو جناح بر سر سیاست سرکوب و اهمیت آن برای بورژوازی توافق می‌رسند. اما بنی صدریسم بطور کلی بدوا خواهان آن است که لیبرالیسم محور سیاست بورژوازی قرار گیرد و قهرضامن اجرائی این لیبرالیست تلقی شود" (۱۴).

همین "رهبران" امروز "پرولتاریا"، قبل از تشکیل "حزب کمونیست ایران" در آن مقطع همانند همه گروه‌های دیگر چپ سنتی، به "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خورده بورژوازی" - مجاهدین - می‌نگریستند و اینگونه قضاوت می‌کردند:

"کمونیست‌ها امروز به همان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلاب خورده بورژوائی را در دستور کار خود دارند، باید شرط و شروط حمایت خود را نیز از نیروهای دموکرات و خورده بورژوا (این پدیده فعلا کمیاب تعیین و اعلام کنند. باید صریحا به نیروهائی چون سازمان مجاهدین خلق ملاك واقعی دموکراتيك شان را گوشزد کرد: (۱۵).

۱۴- "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی"، از انتشارات "اتحاد مبارزان کمونیست"، بهمن ۵۹، صفحه ۳۵، دو تأکید اول از متن و تأکید های دیگر و کروش از ماست.

۱۵- همانجا، صفحه ۹۱. البته در این نوشته و در ادامه مطلب فوق "شرط و شروط"

طبق منطق "منقد" ما گویا رابطه يك قشر اجتماعی و نمایندگان سیاسی آن ها، به سادگی، قابل تغییر و تبدیل است. نهی که قادر به تشخیص پیچیدگی های اجتماعی نباشد، روابط موجود بین طبقات، اقشار و نمایندگان سیاسی واقعی و یا متصور آن ها را به حد يك رابطه فرمال تغییر می دهد، و از ورای این رابطه فرمال به "تحلیل" می نشیند. در چنین تحلیلی "دموکراسی انقلابی خرد بورژوازی" که روزی "متحد پرولتاریا" بود با يك ضربه عصای موسی نه به "متحد بورژوازی" بلکه به خود بورژوازی و از نوع لیبرال آن تبدیل می شود. بازرگان و بنی صدر لیبرال بودند، مجاهدین لیبرال اند و جالب آن است، که بدانیم در مقاله آقای مقدم، این اصطلاح "لیبرال" - که ظاهراً برای ایشان فاقد مضمون و بار معین اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است - درباره ما نیز بکار برده می شود:

"وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت متوهم نیست، بلکه خود لیبرال است" (۱۶).

ما از لیبرال خوانده شدن خویش از جانب این "رهبر پرولتاریا" - که گویا طبق وظیفه رهبریش باید دانش و آگاهی سوسیالیستی را بدرون طبقه ببرد - گله ای نداریم و آن را به حساب ناآگاهی و بی اطلاعی ایشان از مفهوم تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این اصطلاح می گذاریم. البته با توجه به سطح بسیار نازل مقاله ایشان در نشریه "کمونیست" توقع چندان هم از وی نباید داشت. اما برای این که صرفاً به "تفاوت" برداشت "لیبرال" هائی از نوع "وحدت کمونیستی" و "کمونیست" هائی از نوع امك از مقوله "لیبرالیسم" آگاه باشیم، بد نیست که اشاره ای گذرا به مواضع "او" یعنی "وحدت کمونیستی" "لیبرال" بکنیم. چون اگر نویسنده حزبی ما با این مفهوم آشنائی داشت، می دانست کجا و چگونه آن را بکار گیرد! و یا این که حداقل، همانگونه که اعتبار "توهم توده های انقلابی" را به شورای ملی مقاومت اعطاء می کرد، این اعتبار را نیز برای ما قائل می شد که نه تنها هیچگاه "بنی صدریسم" را نماینده سیاسی و ایدئولوژیک "لیبرالیسم" ندانسته ایم و "برخورد" آن را نسبت به جنبش کمونیستی "اتوپیک" ارزیابی نکرده ایم، بلکه چه در گذشته و چه در حال هیچيك از جناح های حاکمیت سیاسی ایران در رژیم اسلامی را "لیبرال"

برای "ملاك واقعی دموکراتیسم" گوشزد می شود. اما مهم نه فقط این "شرط و شروط ها" بلکه بویژه در "دستور کار" قرار داشتن، "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرد - بورژوازی" است.

نخوانده ایم. در زمانی که بخش اعظم چپ ایران (از جمله امك)، به تبعیت از حزب توده، جناحی از حاکمیت را لیبرال می خواند، ما همواره از آن بعنوان جناح "لیبرال" یا "باصطلاح لیبرال" سخن گفته ایم (۱۷). ما، بر خلاف شما، نه امروز سازمان مجاهدین خلق را لیبرال می نامیم و نه دیروز، باز بر خلاف شما و بخش اعظم چپ ایران که همگی چراغ بدست بدنبال جلب حمایت "دموکراسی انقلابی" خرده بورژوازی می گستید، آن سازمان را باین عنوان مفتخر نکرده ایم. و صد البته برای کسانی که "احترامی افلاطونی به مارکسیسم" می گذارند (۱۸)، انتخاب این مقولات از سر تصادف انجام نمی گیرد:

"آقای بنی صدر ده دوازده میلیون" رای می آورد بدون این که یکی از رای دهندگان بداند او کیست، چه می گوید و چه می خواهد. قبل از انتخابات طرفدار "ملی کردن" تجارت خارجی است. می گوید دولت باید آن را درست بگیرد. اما امروز چشم و چراغ بورژوازی شده است. بازار تهران بخاطر او تظاهرات می کند. بنی صدر دیروز، بنی صدر امروز، بنی صدر فردا؟ رشته ی ارتباطی طبقاتی، منافع مشخص يك گرایش مبانی اقتصادی مشترك دیروز و امروز کدامند؟ توضیح دهید. جناب مستطاب قطب زاده چهره ی منفور صدا و سیما ی اسلامی، شخص مورد لعن و طعن دیروزی همه و حتی بورژوازی، ناگهان آزاد می شود، بازار تهران برایش تظاهرات می گذارد (!). امروز کلاه غیبی بسر می گذارد و فردا؟ کسی چه میداند. در جامعه ی عقب افتاده "همه چیز ممکن است". می توان این مثال ها را ادامه داد و قضاوت کرد. که آیا بنی صدر و قطب زاده لیبرالند یا "لیبرال" یا شارلاتان، و نفهمیم که نیروهائی که دنبال آن ها هستند برای این پیروی چه مبنائی بجز دنباله روی عقب ماندگان از شارلاتان های سیاسی دارند. حال طیف بسیار وسیعی از گرایش های درون سرمایه داری ایران که به اشتباه لیبرال خطاب می شوند، از آقای امینی و بختیار و سنجابی و بازرگان و بالاخره جناب بنی صدر را در مقابل

۱۷- کمتر مقاله ای را می توان در "رهائی" های دوره دوم یافت که در باره این مسئله به تفصیل سخن نرفته باشد.

۱۸- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵:

"... برای وحدت کمونیستی، مارکسیسم و "تدارك انقلاب سوسیالیستی" تنها ابراز احترامی افلاطونی به مارکسیسم است."

چشم بگذاریم و سپس گرایش های سیاسی لیبرالی وسیع درون خرده بورژوازی دموکرات را مد نظر قرار دهیم و ملاحظه کنیم که گذاشتن همه ی این ها در يك مقوله نه تنها غلط و حاکی از بی اطلاعی و سهل انگاری است ، بلکه بالطبع و علاوه بر آن گمراه کننده است . فراموش نشود که در کشور ما هم بورژوازی مسخ و دفرمه است و سابقه و سنت بورژوا کلاسیک را ندارد و هم جنبش کمونیستی از رشد بازمانده و از امکانات حرکت وسیع برخوردار نبوده است . فراموش نشود که در این جامعه نیروهای سیاسی ماهیت دولست را "عوضی" می گیرند و باز فراموش نشود که در همین جامعه فرمانده چماقداران در حمله به دانشگاه ، "قهرمان" مبارزه ضد چماقداری می شود ! لازم نیست در وصف خصوصیات افراد و نیروها الفاظی بکار ببریم که بعداً با يك تغییر مشی ظاهری آن ها با گفته ی خود دچار تناقض شویم و از آن مهمتر مردم را گمراه کنیم .

تردیدی نیست که به مرور زمان و طی تحولات اجتماعی خطوط سیاسی و مبانی اقتصادی هر يك از این خطوط در ایران نیز به تدریج روشن می شود و مرز مقولات روشن تر و وجوه تمایز گرایش های با گیومه و بدون گیومه دقیق تر می شود . اما تا زمانی که چنین نشده است و "نهاد" های سیاسی و اقتصادی نهاد نشده اند برای جلوگیری از چپ اندن گرایش های متفاوت در درون يك مقوله ، هرگاه که نتوان آن ها را کلا تفکیک کرد ، مجبور خواهیم بود که به کارائی گیومه متوسل شویم . اما تردیدی نخواهد بود که مبارزات طبقاتی در ادامه ی خود خطوط را روشن تر می کنند . در آن صورت فرق میان سوسیال دموکرات و لیبرال و خرده بورژوا و ماکیاولیست برای همه روشن تر خواهد شد و احتیاج به قیود کمتر . و بالاخره باین نکته باید توجه داشت که همانطور که بارها گفته ایم اعتقاد ما بر این است که همه ی این نیروها ، لیبرال و "لیبرال" در تصور برقراری شکل حکومتی که تصورش را می کنند - دموکراسی بورژوائی - در توهم بسر می برند . در کشورهایی مانند ایران امکان استقرار - نهادی شدن - دموکراسی بورژوائی وجود ندارد" (۱۹) .

در "اندیشه رهایی" نیز در تاکید مسئله ارتباط طبقات و نمایندگان سیاسی

۱۹- مقاله "لیبرال ها و "لیبرال" ها - مروری بر مفاهیم" ، "رهائی" ، دوره دوم ، شماره ۷۲ ، سوم اردیبهشت ۱۳۶۰ ، صفحه ۸ ، تاکید از متن است .

... گسست در سیمای اقتصادی طبقات و حادث شدن جدال طبقات در خفا که خود از علل و همچنین از نتایج خلاء سیاسی است ، مولهود شرایط نامتعین سیاسی نیز هست . و این امر را در چهره نمایندگان غیر کلاسیک طبقات بهتر می توان مشاهده کرد . و بدین سان حرکت از این قطب به آن قطب ، از این جناح به آن جناح را مشاهده می کنیم . و این بوضوح هر چه بیشتر در میان بورژوازی ایران دیده می شود . " طبقه ی مسلط در تولید اجتماعی " ، از فلاکت سیاسی گاه به بازرگان رو می کند ، از موقعیت او حتی بعنوان چاقوی بی دسته استفاده می کند ، بعد قهرمان شارلاتانیسم " شهید قطب زاده " سرور او می گردد و دست آخر بنی صدر را که روزی مغز " متفکر " جماعت لومپن پرولتاریای ایران بود ، کسی که در مراسم اعلان جنگ رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دیگران ، سخنرانی کرد ، به نمایندگی می گمارد . مسئله ای که نه صرفا بیانگر فلاکت بورژوازی ایران در این شرایط نامتعین است ، بلکه نشانه ای از فلاکت سیاسی این حضرات را نیز در بر دارد . (۲۰) .

۳- از این فرض حرکت می کنیم که " ایدئولوگ " ما در تبیین " علمی " خود درباره " شورای ملی مقاومت " و " مجاهدین " محق است و این دو تفکیر نا پذیرند و هر دو از ماهیت یکسان " بورژوا - لیبرالی " برخوردارند . حتی در اینجا تفاوت این نظر با دیگر نظرات " حزب کمونیست ایران " را در این زمینه نادیده می گیریم . اما قاعدتا يك " رهبر حزبی " باید بداند که " لیبرال " بودن يك جریان با تلاش آن برای " برقراری يك حکومت اسلامی " متناقض است . هیچ جریانی جز حزب توده و کسانی که آموخته هایشان - علی رغم فحش های آبداری که به آن می دهند - از زرادخانه " شوریک " حزب توده است ، نمی تواند چنین تناقضی ارائه دهد . نویسنده ما اسیر در دام جعلیات تفکر توده ای ، هر جریان سیاسی متصورا یا واقعا بورژوائی را ، لیبرال می داند و تحت تاثیر همان جعلیات مدعی می گردد که " لیبرال ها " خواستار " برقراری حکومت اسلامی " اند . آقای مقدم هنگامی که به " نقد " ما می نشیند ، می تواند از مواضع ما مطلع نباشد . می تواند زحمت مطالعه نوشته های ما را بخود ندهد . و حتی با قیاس به نفس به " میدان " آمدن " وحدت کمونیستی " را همزمان با انتشار مقاله " اندیشه رهائی " بداند ، اما در مقام یکی از " رهبران پرولتاریا " که

داعیه، انترناسیونالی دارد، نمی‌تواند از الفبای مارکسیسم بی اطلاع باشد و خواست "برقراری حکومت اسلامی" از جانب "لیبرال‌ها" را به تصور در آورد. سرمایه‌داری عقب‌مانده ایران می‌تواند چنین خواستی داشته باشد، خرده بورژوازی مذهبی نیز به همین، اما لیبرال‌های (بدون گیومه)، که از نظر ماهوی باندازه دیگری بخش‌های بورژوازی، زالو صفت و استشارگرند، جز در شرایط ویژه، هرگز دارای چنین خواستی نیستند. خواستار چیزی بودن و در شرایط ویژه به آن تمسک در دادن، دو مقوله متفاوت‌اند. می‌توان لیبرال بود و در مقابل استقرار یک حکومت مذهبی ایستاد و می‌توان لیبرال بود، تا مراحل با نیروهای مذهبی هم‌گام بود. در انقلاب بهمن ۵۷ هر دو نمونه از این لیبرال‌ها وجود داشته‌است. برای درک این مطلب، حتی لازم نیست که آقای مقدم به کتاب‌ها و مقاله‌ها و فرهنگ‌ها مراجعه کند، فقط کافی است که عینک "دستگاه فکری" را به کناری نهد و ببیند، کدام لیبرال در جامعه ایران "بویژه در شرایط کنونی" "خواهان حکومت اسلامی" است. لیبرالیسم و حکومت مذهبی جز در اذهان مغشوش، در هیچ جای دیگری نمی‌توانند بر هم منطبق گردند.

شنا در حوض

از حاشیه به حوض برویم:

"... وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست‌های آن‌ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوائی آن‌ها، بلکه آن‌را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی"، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنامد". (نقل قول استفاده شده در متن از صفحات ۲۶-۲۷ - ۲۸-۲۳-۲۴-۳۵ نشریه "اندیشه‌رهائی" است) (۲۱).

قبل از بررسی ادعاهای عنوان شده در عبارت فوق، بعنوان اشاره‌ای گذرا باید متذکر شد که آنچه نویسنده - برای این که "مستند" سخن گفته باشد - بعنوان "ماخذ" عنوان کرده است چیزی جز يك عبارت تحریف شده (از "اندیشه‌رهائی"، ص ۲۶) که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم، نیست (همان مبحث "حاشیه‌ایست بر متن").

۲۱- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵، تاکید از ماست.

اما عبارت فوق الذکر بزعم آقای مقدم، چکیده مطالب صفحات ۲۷-۲۸-۳۳-۳۴-۳۵ نشریه ماست. چه مهارت شگفت انگیزی دارد این نویسنده در خلاصه کردن صفحه از مطالب "اندیشه رهائی" در چهارپنج سطر در نشریه وزین "کمونیست"! بویژه این که تعدادی از مطالب نشریه ما را در داخل گیومه گذاشته اند یعنی باصطلاح قول های ما را نقل کرده اند. اما برگردیم به بیانات مشعشعانه ایشان و برای این که صحت و سقم آن روشن شود بهتر است به خود مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه کنیم تا در یابیم مفهوم "اشتباهات"، "دید مکانیکی" و "دیدگاه پراگماتیستی" در آنجا به چه نحوی عنوان شده اند:

الف - "اشتباهات"

در تمام صفحات ذکر شده از جانب آقای مقدم، واژه "اشتباهات" وجود ندارد. این مسئله را می توان با مراجعه به همه صفحاتی که ایشان ارجاع داده اند و ما عیناً در ضمیمه شماره ۲ کلیشه کرده ایم، دریافت. در صفحه ۳۲ که جزء صفحات مورد "استناد" ایشان نیست و ما آن را نیز عیناً کلیشه کرده ایم، از این واژه در دو جمله متوالی استفاده شده است. البته عدم توجه آقای مقدم به صفحه ۳۲ تصادفی و بی علت نیست، چرا که در آن صفحه هم به "ماهیت خرده بورژوازی" مجاهدین و هم گرایش روز افزون آن ها به "راست" یعنی به "سمت بورژوازی" با این سخنان اشاره شده بود:

"این که این خطا، خطای بصیرت است، یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در اینجا مورد بحث نیست. و اگر بتوان با یک جمله به آن جواب داد، می توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی از ماهیت خرده بورژوازی آنان است و هر روز که می گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به سمت بورژوازی توجه پیدا می کنند، و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان."

واژه "اشتباهات" در عبارت بعدی نیز بدین شکل آمده بود:

"اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب آلوده از مقوله سرنگونی است. به هر تقدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب موانع از دواویه قابل توجه است."

این همه آن چیز است که در مقاله "اندیشه رهائی" در باره "اشتباهات" آمده بود. آقای مقدم نه تنها این واژه را خارج از مضمون واقعی و عبارتی آن نقل می کند تا "وحدت کمونیستی" را به "پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای مقاومت و مجاهدین" متهم کنند بلکه معتقد می شوند که "وحدت کمونیستی":

"... کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری يك حکومت دیگر اسلامی را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوازی آن ها ، بلکه آن را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی"، و... می داند . آیا محق نیستیم بگوئیم که تمامی بحث آقای مقدم ، مجدداً بر روی آب بنها شده است ؟

ب- "دید مکانیکی"

نه تنها در تمام صفحات مورد استناد نویسنده "حزبی" و در تمام زیر نویس های مربوط به آن ها ، اصطلاح "دید مکانیکی" وجود ندارد ، بلکه از صفحات ۲۶ تا ۴۰ (یعنی پایان مقاله و زیر نویس ها) نیز چنین اصطلاحی بچشم نمی خورد . از اول مقاله تا صفحه ۲۶ نیز اساساً بحثی در این مورد وجود ندارد . فقط در صفحه ۳۳ در سطر هشتم با عبارت "دیدگاه مکانیکی" مواجه می شویم . ظاهراً منظور "رهبر حزبی" همین "دیدگاه مکانیکی" است ، که هنگام انتقال به "دید مکانیکی" تبدیل شده است . لابد ایشان یا فرق "دید" و "دیدگاه" را نمی دانسته است و یا به يك قلب ساده دست زده است . "دیدگاه" توصیف دیگری از جهان بینی است . روش شناخت است . "دید" حاصل شناخت است . حتی يك جریان "کمونیستی" نیز می تواند دارای "دید" مکانیکی در مورد مسئله معینی باشد ولی اگر "دیدگاه مکانیکی" داشت ، چهار چوب تفکرش کمونیستی نیست . متعلق به يك جریان کمونیستی نیست . آقای مقدم در همین بی دقتی و یا با همین قلب ساده ، یعنی تعویض "دید" با "دیدگاه" نه تنها بی دقتی یا عدم صداقت خود را به نمایش می گذارد ، بلکه عملاً به نوعی در مقام تطهیر "دیدگاه" های مجاهدین بر می آید (بگذریم که در چند سطر بعد یکبار دیگر چهار "فراموشی" می شود و مجدداً "دید" را به "دیدگاه" تبدیل می کند) . بهر رو "دیدگاه مکانیکی" در صفحه ۳۳ مقاله ما اشاره داشت به بخشی از بند ۲ تحت عنوان "انتخاب نادرست موقت" از جانب سازمان مجاهدین (در رابطه با انتخاب بنی صدر) . بند يك آن تحت عنوان "انتخاب شیوه نادرست مبارزه" که قبلاً و بند ۳ (تحت عنوان "پرواز تاریخی") که بعداً آمده ، تماماً مربوط می شدند به توضیح آنچه در مقاله شماره اول "اندیشه رهائی" از آن بعنوان "حاشیه ایست بر متن" نام برده شده بود و ما در صفحات قبل مقاله حاضر از آن سخن گفته ایم .

ج- "دیدگاه پراگماتیستی"

استفاده از این اصطلاح "رهبر پرولتاریایی" ما را بشدت گیج کرده است . تا جایی که در پایان مقاله چاپ شده در نشریه "کمونیست" نیز با اشاره به مقاله ما

— البته به شیوه قیچی کاری مخصوص به خودشان —، به خیال خویش، با طنـز ی زیرکانه بما جدا "توصیه" می کنند :

"به وحدت کمونیستی جدا توصیه می کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبـلاً خوانندگان را مطلع کند که کدام یکی از دیدگاه های مکانیکی، پراگماتیستی و ایده آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است . این به خواننده نوشته های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا به سهولت بیشتری بتواند دستگاه فکری مورد استفاده آن ها را تشخیص دهد . همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درك مطلب راحت تر گردد" (۲۲) .

ما اگر همه "خوانندگان" نشریات خود را چون آقای مقدم فرض می کردیم، حتماً توصیه ایشان را به مورد اجرا در می آوردیم . یعنی با حروف بزرگ می نوشتیم "خواندن این نشریه به کسانی که بدنبال "دستگاه فکری" و "فهم" و "درك مطلب" راحت تر" می گردند "توصیه" نمی شود . اما خوشبختانه خوانندگان نشریات ما — بجز چند استثناء مانند ایشان — به چنین آگهی هایی نیاز ندارند . زیرا که ما "خواننده" را مصرف کننده نمی دانیم، و او نیز ما را تولیدکننده "راحت الحلقوم" نمی پندارد . خواننده، مطلع می داند که "راحت الحلقوم" فکری، و "اصول رهبری" در چهار صفحه (۲۳) را از کجا ابتیاع کند . بهر حال اگر حتی شما مقاله مورد بحث — را دوباره با دقت بخوانید — همچنان که ما تمام نوشته های حزبی از جمله "پاسخ به نامه ها" ی شما را می خوانیم — و در باره يك نوشته نیز پیشنهادی نداشته باشید — هم چنان که ما نداریم و حتی در شرایط جهانی ایران، همین نوشته آقای مقدم را از رادیو "حزب کمونیست" ضبط و در داخل سازمان پخش کرده ایم — آن وقت خواهید دید که برای درك و فهم يك مطلب احتیاج به چنان "آگهی" هایی نیست . ما به صفحات قبل مطلب مورد استناد آقای مقدم در مقاله ما، نمی پردازیم و فقط اشاره ای گذرا باین نکته می کنیم: مطلبی که نویسنده ما را گیج کرده جزء همان "توضیحاتی" است

۲۲ — همانجا، صفحه ۷، تاکیدها از ماست .

۲۳ — اشاره است به "تزهایی" در باره "اصول و شیوه های رهبری کمونیستی" که در "بسوی سوسیالیسم"، شماره ۱، شهریور ۶۳، به چاپ رسیده است . در این سند چهار صفحه ای ما بایکی از گویاترین نمونه های "اصول رهبری استالینی" مواجه هستیم . این نوشته سندی است "در نفی دموکراسی درون سازمانی" و "در تثبیت رهبری حزبی" "در يك" مقام خدایگونه " . ما بطور ایجاز در باره این سند، در "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴، صفحات ۱۱۵ — ۱۱۴ سخن گفته ایم .

که بعنوان "حاشیه ایست بر متن" آمده. بدین معنا که عبارت "دیدگاه پراگماتیستی" در دو جای مختلف و در یک صفحه (ص ۲۳) در ارتباط با یک سلسله انتقادات دیگر به سازمان مجاهدین و در ارتباط با "دیدگاه پراگماتیستی" این سازمان مطرح شده بود. چند سطری از یک مورد آن را برای یکی از "رهبران پرولتاریا" از نو نقل می‌کنیم (و مورد دوم را می‌توان در ضمیمه، در صفحات کلیشه شده در پایان همین مقاله، براحتی پیدا کرد). دو پاراگراف زیر را، با توجه به تأکید هائی که (در اینجا) بر روی عبارات کرده ایم و با توجه ویژه به علاماتی نظیر ("!!" و "!!") و نیز طنز مستتر در آن‌ها، از نو بخوانید، خواهید دید که "فهم و درک مطلب" هیچ چیز مشکل یا سرگیجه‌آوری نیست.

"مجاهدین هنگامی که امیدشان از یک تحول درونی سریع به یأس تبدیل گردد، می‌بایست در جایی دیگر - آنجا که سرخ انقلاب بهمن بود - به سراغ سرخ بروند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین‌المللی (غربی)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده‌اند!! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خورده‌اند. کمی توضیح می‌دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساساً به مسئله‌ی آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی از زاویه‌ی دیگر می‌نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد، یعنی از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک".

اما اگر هنوز "فهم و درک مطلب" برای آقای مقدم "راحت‌تر" نشده باشد، دیگر ما مقصر نیستیم، اشکال کار در جای دیگری است.

د - "بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین"

۱ - آنطوری که آقای مقدم نوشته‌اند معنایش این است که ما در مقاله "اندیشه‌های"، "..... کلیه اعمال و سیاست‌های آن‌ها [مجاهدین] و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر را "ناشی از"

"بی‌گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" دانسته‌ایم! ولی هنگامی که به صفحات مورد استناد آقای مقدم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که چنین چیزی در آن‌ها منعکس نشده است. آیا ایشان دروغ گفته‌اند؟ برای این که چنین حکمی را شتاب زده صادر نکنیم به جستجوهای خود (در صفحات دیگری که مورد استنادشان نبوده) ادامه می‌دهیم. سرانجام در آخرین صفحه مقاله (ص ۴۰) به زیر نویسی بر می‌خوریم که با شماره ۱۴ مشخص شده است. این زیر نویس البته مربوط به مطالبی است که

در صفحه ۲۹ آمده بود ولیکن این صفحه در بین صفحات اشاره شده توسط ایشان
بچشم نمی خورد . عیبی ندارد . فرض می کنیم که منقد ما فراموش کرده است این صفحه
را نیز در کنار صفحات دیگر ردیف کند . قبلا ببینیم که مطلب صفحه ۲۹ و زیر نویس
شماره ۱۴ در واقع مربوط به چیست . بخشی از مطالب صفحه ۲۹ ، تا آنجا که
فکر می کنیم ممکن است به نکته مورد اشاره نویسنده ما ارتباط داشته باشد ، چنین
است :

” . . . مجاهدین خلق ، بدون پشتوانه ای لازم ، بدون در نظر گرفتن کلیه
محاسباتی که لازمه ی یک جنگ وسیع همه جانبه است ، همچون ناکارآموده ترین
رهبران سیاسی و نظامی ، بخش عمده ای از نیروهای خود و نیروهای دیگران
را به جنگی بدون برنامه کشیدند . ” (۱۴) .

سپس در زیر نویس شماره ۱۴ چنین آمده بود :

” ۱۴ - بی گدار به آب زدن رهبری مجاهدین مسئله ای نیست که امروز بگوئیم ،
آن هم پس از آن که (از زمستان ۶۰ به بعد) عملا بسیاری از نتایج آن روشن
شده اند . در گرما گرم نبردهای تابستان و پائیز ۶۰ ، تقریباً در تمام
شماره های رهائی این دوره (و عمدتاً در شماره های ۹۰ - ۲۸ تیرماه
۶۰ ، ۱۰۰ - ۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۳ - ۱۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۵ - ۱۶ مهرماه
۶۰ ، ۱۰۷ - ۳۰ مهرماه ۶۰) ، باین مسئله پرداخته ایم ” (تاکید از ماست) .

حال با مقایسه آنچه ایشان از قول ما نقل کرده اند و آنچه در واقع ما نوشته ایم
می توان مشاهده کرد که چگونه این نویسنده شریف ، شرافت قلم را به حراج گذاشته
است . آقای رضا مقدم بعنوان یکی از ” رهبران فکری ، ایدئولوگ ها و سازمان
دهندگان ” ” جنبش کمونیستی ” ایران ، واژه ای را از صفحه ۳۲ مقاله ما بر می دارد ،
آن را با واژه دیگری از صفحه ۳۳ و عبارتی از زیر نویس صفحه ۴۰ (که خود مربوط
به موضوع دیگری در صفحه ۲۹ است) با هفت من سریشم بهم می چسباند تا معجون
نه هفت جوش بلکه تا پخته خود را بدین گونه ارائه دهد :

” . . . وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا -
لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین ، کلیه اعمال و سیاست های آن ها
و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی
از ماهیت طبقاتی - بورژوایی آن ها ، بلکه آن را ” اشتباهات ” ناشی
از ” دید مکانیکی ” ، ” دیدگاه پراگماتیستی ” و ” بی گدار به آب
زدن رهبری مجاهدین ” بنامد . ”

پس زنده باد سریشم !

باز هم تقلا در حوض

برق شرافت قلمی "منقد حزبی" خیره کننده تر از آن است که بتوان مجذوب آن شد :

در پاراگراف بعدی، منقد ما سه عبارت متفاوت را - که ما در اینجا با شماره های ۱-۲۰ مشخص می کنیم - گویا از قول مقاله "اندیشه رهائی" یا به گفته خود او از قول "وحدت کمونیستی" ارائه می دهد و مضافا برای این که نشان دهد چقدر دارای "امانت" و "دقت" است، تاکید می کند: "در همه جا نقل ها از وحدت کمونیستی و تاکیدات از ماست". ما در هر بخش، برای سهولت مقایسه، ابتدا آنچه را که ایشان از قول ما آورده اند درج می کنیم و سپس به نقل عبارت درست از متن چاپ شده در مقاله "اندیشه رهائی" می پردازیم.

۱- "از وحدت کمونیستی بشنوید":

"اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتا از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکرد و اندیشه هایشان نشأت می گیرد، اشتباهاتی نه صرفا تاکتیکی، بلکه بویژه اشتباهی معرفتی".

- از "وحدت کمونیستی" می شنویم اما در مضمون واقعی آن :

"این [مجاهدین] سازمانی است بدنبال قیام سازمان یافتگی (اراده گرایانه) شهری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳) . با این حال، طرفداران قیام سازمان یافته ی شهری، در همین رابطه نیز اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند. اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتا از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکردها و اندیشه هایشان نشأت می گیرد. اشتباهی نه صرفا تکتیکی، بلکه بویژه اشتباهی معرفتی" (۲۴).

بطوری که ملاحظه می شود بحث بر سر "قیام سازمان یافته شهری" است. بنظر ما مجاهدین در این "قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شهری"، اشتباهاتی مرتکب

۲۴- "اندیشه رهائی"، شماره ۱، صفحه ۲۶، گروه ها و تاکید ها از متن چاپ شده نیست. شماره ۱۳ مربوط به یکی از زیرنویس های همان مطلب است.

شده اند، اشتباهاتی که فقط ناشی از بینش چریکی آن ها نیست (یاد مرحوم پیکار
بخیر که اعترافات تقی شهرام و کودتای درون سازمانی مجاهدین "مارکسیست شده"
را ناشی از بینش چریکی آن ها می دانست) . این اشتباهات صرفاً در محدوده "تکنیکی"
نیز قابل بررسی نیست . علاوه بر این ها اشتباهات مجاهدین در مورد "قیام سازمان
یافته شهری"، "عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیسم حاکم بر
عملکرد ها و اندیشه هایشان نشأت می گیرد" . آقای مقدم می تواند این تحلیل
را نادرست بداند - و در این حال نیز می باید نادرستی آن را نشان دهد - اما
نمی تواند با نقل این عبارت بصورت مسخ شده به نتیجه بسیار مشعشعانه زیر برسد :

"طبق دیدگاه وحدت کمونیستی، اعمال و سیاست های بورژوازی مجاهدین
و شورای ملی مقاومت، ناشی از "اشتباهات"، "دیدگاه مکانیکی"، "نگرش
مذهبی" و غیره است" .

چرا که موضوع مورد بحث ما در اینجا چیزی کاملاً مغایر با نتیجه گیری ایشان است -
"ایدئولوگ" و "رهبر فکری" ما در نقل این عبارت کوتاه، علاوه بر کاربرد آن در يك
مضمون غیر واقعی، علاوه بر نتیجه گیری کاملاً غلط به دو تحریف عمده نیز متوسل
می شود : او با چابکی تمام برای آن که قافیه را جور نماید، "تکنیک" را تبدیل به
"تاکتیک" و "اشتباه" را می کند "اشتباهاتی"، و "اشتباهی نه صرفاً تکنیکی"
در مقاله ما به "اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی" در نوشته ایشان بدل میشود . همین
يك فقره ثقل در يك حزب اصیل پرولتری می تواند مجازاتی در حد اخراج داشته
باشد (چرا که پرولتاریا به چنین "آموزگاران" متقلبی نیاز ندارد) ولی آقای
مقدم در "حزب کمونیست" امکی احتمالاً ترفیع مقام هم خواهد یافت .

۲- "این را مجاهدین نفهمیده اند چون مذهبی بودند و به مذهب به
عنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می دادند" .

جمله بسیار گنگ است . مجاهدین چه چیزی را نفهمیده اند ؟ به متن چاپی
مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه می کنیم : "این جمله جزیی از يك پاراگراف طولانی
است و این پاراگراف خود یکی از بخش های سه گانه ارزیابی "رهائی" شمساره
۲ (دوره سوم، مورخ اسفند ۱۳۶۱) است در باره مجاهدین که در "اندیشه رهائی"
از آن استفاده شده بود . آقای مقدم باز برای رسیدن به نتایج دلخواه خود به
ثقل توسل جسته اند، بدین معنی که جزء کوچکی از يك پاراگراف طولانی (که این
خود بخشی از يك مطلب بود) را "انتخاب" کرده، آن را نیز خارج از مضمون
نقل کرده است . برای روشن شدن موضوع ناچاریم پاراگراف طولانی را نقل کنیم :

"مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده های مردم بین مذهب آنان و مذهب

خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند عقب‌افتاده‌ترین بخش مردم‌اند و چرا باید از عقب‌افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته هم بشود؟ انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهبی بودند و به مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه - را رها سازند و بدنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند ولی در قدرت هم نیستند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ای آورده بودند باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه‌السلام عصر شوریدن انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و اگر نه نگفته پیدا است که در بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ بظاهر مذهبی گرفته است. با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو از این شورش‌هاست. اما مذهبی‌ها آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت بود، خرم دینی می‌شدند، اسطاعیلی می‌شدند، بهائیی می‌شدند، اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش کنند" (۲۵).

مطلب بسیار ساده و بسیار روشن است. هر کس که کوره سواد و یک جو حسن نیت داشته باشد ممکن نیست از آن باین نتیجه‌گیری "رهبر فکری" ما برسد:

"آیا با این نوشته قصد دارید مجاهدین را تشویق کنید که دین جدیدی بیاورند و علاوه بر مقامات "فرمانده عالی" و "مسئول اول" به پیغمبری و امامت هم برسند؟ آیا قصد دارید کارگران و زحمتکشان را بسیج کنید که

۲۵- همانجا، صفحه ۲۷، کلمات و عبارات تأکید شده در اینجا، از متن مقاله "رهائی" یا "اندیشه رهائی" نیست.

مجاهدین را تحت فشار بگذارند تا مجبور به تعویض مذهب شان شوند؟" (۲۶) .

فرض می‌کنیم که نتیجه‌گیری آقای مقدم نه مغرضانه بلکه ساده لوحانه و کج اندیشه‌انه است و در نتیجه، مجبوریم پیرامون این پاراگراف توضیحاتی ارائه دهیم:
اولا:

الف- "مجاهدین ۰۰۰ نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند، عقب‌افتاده‌ترین بخش مردم اند ۰۰۰"

ب- "نفهمیدند که ۰۰۰ چرا باید از عقب‌افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سبب مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و گشته هم بشود؟"

ج- "۰۰۰ مجاهدین نفهمیدند چون مذهبی بودند و به مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند."

ثانیا: چرا به عامل مذهبی بودن مجاهدین و به محظورات نظری آن‌ها که به مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند اشاره شده است؟ زیرا که:

الف- "ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر مجاهدین در تکیه بر مذهب می‌دانیم و گر نه نگفته پیدا است که در بسیاری از موارد، شورش‌های مردم رنگ بظاهر مذهبی گرفته است."

ب- "با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده، انگیزه‌ی شورش نبوده است."

ج- "مردم ناراضی مذهب می‌ساختند ۱۰۰۰ اما مذهبی که آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت بود."

اما درك "رهبر پرولتاریا" از مطالب روشن بالا، این چنین درخشان است:

"وحدت کمونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهید در رسیدن به اهداف بورژوایی خود پیروز شوید، اولاً باید به مذهب بعنوان يك نیروی بسیج کننده نگاه کنید نه يك قدرت انسان ساز [واقعاً دست‌مریزاد!]، ثانیا، اگر فرقی بین اسلام شط و خمینی وجود دارد باید قبل از این که دست به عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرق‌ها را درك کرده‌اند [همین طور

است !] ۰ اما بهتر است که مذهب تازه ای بیاورید زیرا که تاریخ ایران از این نمونه ها زیاد دارد و موفق تر هم بوده است مانند اسماعیلی و خرم دینی [آفرین !] " (۲۷) .

۳- آقای مقدم از قول " اندیشه رهائی " چنین می نویسد :

" تصور این امر که بنی صدر عمدا و یا سهوا (با توجه به بزرگ بینی های بیمارگونه او) ، در مورد امکاناتش در ارتش، ارتباط بین المللی و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است چندان بعید نیست " .
در تمام صفحاتی که ایشان بعنوان صفحات مورد استناد خود از " اندیشه رهائی " ارائه داده اند چنین نقل قولی وجود ندارد . این مطلب در صفحه ۴۰ بصورت زیرنویس شماره ۱۵ آمده است که خود بر می گردد به متن مقاله در صفحه ۳۲ (که البته این نیز از صفحات مورد استناد نویسنده نیست) . تذکر و نکته در رابطه با عبارت فوق ضروری است :

الف - طبق معمول عبارت مورد استناد خارج از متن بکار گرفته شده است . برای نشان دادن میزان صداقت نویسنده مجبوریم که مطلب را در متن واقعی آن قرار دهیم :

در مقاله " اندیشه رهائی " هنگام بررسی کارنامه نظامی مجاهدین و برشماری برخی " از نتایج ملموس سیاسی و عملی مبارزه مسلحانه به شیوه مجاهدین " و هنگام طرح این سؤال :

" ممکن است پرسیده شود مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته ، شهری شان در خرداد و تیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می توانستند انتخاب کنند ؟ " (۲۸) .

و ارائه يك پاسخ (" صرفنظر از ریشه مسئله بلکه صرفا بعنوان يك عكس العمل منطقی ") (۲۹) ، سؤال دیگری بدین مضمون مطرح شده بود :

" آیا براستی سازمان مجاهدین خلق نمی توانست تصمیمی را که خیلی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می داد ؟ " (۳۰) .

۲۷- همانجا ، همان صفحه ، کروش ها از ماست .

۲۸- " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ، صفحه ۳۰ .

۲۹- همانجا ، صفحه ۳۱ .

۳۰- همانجا ، همان صفحه ، تاکید ها از متن چاپ شده است .

در پاسخ به سؤال اخیر در همانجا چنین آمده بود :

"می توان بطور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تمامی

قدرت به تنهایی) ، فقدان تحلیل واقعی از شرایط و احتیالات و عده های

خیالی بنی صدر از کارکرد درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵) ، مانع

از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال قبل گشت" (۳۱) .

همانطور که قبلا نیز گفته ایم، باز در اینجا - مانند همه جا در سرتاسر "نقد"

آقای مقدم - آنچه توجه ایشان را بخود جلب کرده همان "حاشیه ایست بر متن"

با این تفاوت که این بار، زیر نویسی (زیر نویس شماره ۱۵) را بعنوان متن قالب

کرده اند . شاید ایشان فرق بین متن و زیر نویس يك مطلب را (که معمولا در توضیح

و تکمیل همان مطلب بکار می رود) نداند . شاید . ولی بعنوان یکی از "رهبران

پرولتاریا" لااقل این را می داند که باید به متن همان زیر نویس بی توجه نماند و زیر نویس

را بجای متن و آن هم - بطوری که متعاقبا اشاره خواهیم کرد - بصورت تحریف

شده ارائه نداد !

بهر تقدیر، باز در اینجا برای روشن تر شدن موضوع ناگزیریم که به چند "عامل"

(بیخشید "چندین علت" !) که در واقع "توضیحاتی" بود بر آن "عوامل" ، اشاره

کنیم .

بحث بر سر "تصمیم" سازمانی مانند سازمان مجاهدین بود که در آن مقطع،

بنا بر موقعیت ویژه اش تاثیر تعیین کننده ای بر مسیر کل جنبش می گذاشت . هنگام

بررسی چنین مسئله ای دو گونه می توان برخورد داشت . یا مانند شما "مارکسیست"

بود و با چرخش قلم و صدور يك حکم مانند "بورژوا - لیبرال" بودن مجاهدین ، قال

قضیه را کند ، بطور مشخص به قضیه نپرداخت و میدان را برای تفسیرهای نادرست

و غیر واقع بینانه از مسائل باز گذاشت و یا بطور مشخص به مسئله پرداخت . تفکر

خرده بورژوایی مجاهدین را در عرصه عمل - در عملی که خود آن را یکی از مهمترین

اقدامات زندگی سیاسی شان می شمارند - افشاء کرد . یعنی ضمن نشان دادن

"فقدان تحلیل واقعی از شرایط" توسط سازمانی که مدعی ارائه درست ترین

تحلیل های سیاسی است ، ضمن بر شمردن "اشتباهات" متعدد در زمینه

ارزیابی های سیاسی و نظامی ، ضمن بر شمردن تصمیم های نادرست و عجولانه

و زیان باری که تاثیرات مخرب خود را بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران برجا نهاده است،

به "احتمالی" نیز اشاره کرد. آقای مقدم تمام این نکات را فراموش می‌کند، به "احتمالی" آن هم در حد يك زیرنویس تکمیلی خود را مشغول می‌دارد. تازه معنی و اهمیت آن را درك نمی‌کند. آیا "حزب کمونیست" واقعا با چنین رهبرانی می‌خواهد "پرولتاریای جهانی" را رهبری کند؟!

گوشزد کردن و در نظر گرفتن چنین "احتمالاتی" در محاسبات سیاسی، فقط برای کسانی فاقد اهمیت است که خود را بی‌نیاز می‌بینند که از شکست‌های پی‌در پی جنبش سیاسی و چپ در تاریخ معاصر ایران درس بگیرند. اگر "فهم و درك" این مطلب مشکل است، به حوادث چند ساله اخیر نگاه کنید، تا وزن این "احتمالات" را در تعیین مسیر حرکات سیاسی دریابید. البته امیدواریم که این انتظار عبث نباشد، هر چند متأسفانه می‌دانیم آن برداشتی که متکی بر "دستگاه فکری" است، قادر به تشخیص این ظرافت‌ها نیست. شما محق هستید که چنین "احتمالاتی" را در نظر بگیرید، محق هستید که با این محاسبات سیاسی مخالف باشید، حتی می‌توانید در نقدتان به انواع و اقسام دروغ‌ها و شگردهای مبتذل متوسل شوید، ولی مطمئن باشید که در این صورت در تغییر این جهان کارتان به هیچ‌جا نخواهد رسید. ب- آقای مقدم در نقل همین عبارت کوتاه، از زیرنویس شماره ۱۵، طبق معمول (اگر غیر از این بود مایه تعجب بود) علاوه بر يك جا افتادگی، مرتكب يك تحریف نیز شده است:

جا افتادگی - "بزرگ بینی" بجای "خود بزرگ بینی"

تحریف - "گذاشته است" بجای "گذاشته باشد".

بدیگر سخن، مفهوم عبارت در مقاله ما را با تغییر ماضی الزامی یا وجه شرطی (که دلالت بر تردید یا نوعی رزرواسیون دارد) به ماضی نقلی (که معنای ثبوتی است) حدوث را می‌رساند) مسخ کرده است. بهر تقدیر عبارت مورد بحث را از قول نوشته ایشان و جا افتادگی و تحریف آن را در داخل پرانتز ارائه می‌دهیم:

"نصرا این امر که بنی صدر عمدا و یا سهوا با توجه به (خود) بزرگ بینی‌های بیمارگونه او، در مورد امکانش در ارتش، ارتباط بین المللی (المللی) و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است (گذاشته باشد) چندان بعید نیست".

اما قبل از ادامه بحث از زوایای دیگر لازم است که خلاصه کوتاهی از مطالب عنوان شده در صفحات پیشین بدست دهیم.

در "نقد" منتشره در نشریه "کمونیست":

۱- هدف و چارچوب مقاله "اندیشه‌رهائی" تحریف می‌شود و نویسنده این چارچوب

را به میل خویش و با توجه به دستور حزب‌اش تغییر می‌دهد .

۲- "منقد" ما عمدانه نکات اساسی ارائه شده در مقاله را نادیده می‌گیرد و بجای بحث درباره نکات اساسی خود را به حواشی سرگرم می‌کند .

۳- در پرداختن باین حواشی نیز "تفسیرها" ، "احتمالات" ، "پیش‌بینی‌های" مقاله را - آن هم خارج از متن و با اغلاط فراوان و پراز تحریف - بعنوان "اعتقادات" و تحلیل‌ها طرح و معرفی می‌کند .

۴- در ادامه این روش و برای تکمیل توجیه احتجاجات سرتا پا غلط، مطالب و نکات مغرکه - ایضا در شکل تحریف شده و غیر واقعی - مورد استناد قرار می‌گیرد .

۵- آنچه بعنوان "نظرات" ما عنوان میشود ، همواره خارج از مضمون و خارج از جایگاه واقعی آن‌هاست .

۶- جعلیات فوق در کنار تحریف فاکت‌های مسلم، بوضوح بیانگر عدم صداقت سیاسی شورسین حزبی ، درك بسیار سطحی و نازل ایشان از مسائل شورسینك و استیصال وی در ارائه بحثی مستدل در زمینه مسائل مورد بحث مقاله "اندیشه‌رهائی" است .

۷- البته این تحریفات و جعلیات و نحوه ارائه آن‌ها تصادفی نبوده و نیست . این شیوه بسیار خاص "تحریف" ، انعکاس مستقیم از آن ذهنیت مکانیکی است که امروز حزب کمونیست ایران یکی از پرچمداران اصلی آن بشمار میرود . و این خود جزئی تفکیک ناپذیر از ماتریالیسم مکانیکی استالینیستی - مائوئیستی حزب کمونیست ایران است .

۸- آنچه بطور سلبی بعنوان نقد ارائه شده ، نه تنها مفشوش و درهم و بی پایسه است ، نه تنها ملفمه‌ای از احکام، مفروضات و تعاریف نادرست را در بر دارد، بلکه تأیید دیگری بر عدم توانائی چپ‌دگماتیک در تحلیل وقایع سیاسی و اجتماعی ایران است . این نقد واره عجز و ناتوانی جریان‌اتی از قبیل "حزب کمونیست ایران" را در ارائه يك نقد اصولی در يك زمینه مشخص به عیان به نمایش می‌گذارد .

۹- آنچه نیز که بطور ایجابی بعنوان "نقد" مطرح می‌گردد - صرفنظر از اغلاط فاحش آن - ، با دیدی رفرمیستی و سازشکارانه به نگارش درآمده است . بخش ایجابی این نوشته نیز، در ادامه تحریفات و جعلیات و در تداوم بخش سلبی، "نقدی" سرتا پا فرمالیستی است، که در پوشش چپ ، به راست می‌زند .

سطور بعدی این نوشته با در نظر گرفتن نکات عنوان شده در فوق، در اثبات

بیشتر این مدعا است .



لفاظی چپ در خدمت سازش طبقاتی

برای این که بتوان در چهارستون از نشریه "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران" این همه دروغ گفت، آسمان و ریسمان را بهم بافت، پشت هم اندازی کرد که ما برای جلوگیری از اطناب فقط چند نمونه آن را ارائه داده ایم، حتما باید از "سرشت ویژه" ای برخوردار بود.

براستی چه چیزی جز يك "دستگاه فکری" عهد عتیق می تواند چنین خزعبلاتی را بعنوان "نقد" عرضه کند، چه جریانی جز این "حزب کمونیست" امکی می تواند، اینگونه مطالب فضاحت بار و رقت انگیز را بعنوان "نقد سیاسی" منتشر کند و بی پروائی سیاسی باید چه ابعاد هولناکی بخود بگیرد که یکی از سردمداران این جریان بنویسد "وحدت کمونیستی" "به مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارند يك حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری" (۳۲) داده است.

چنین تراوشاتی نمی تواند جز از قلم آزاد رخشون قبلی، سهند دیروز، "امك" بعدی و "حزب کمونیست" کنونی، بیرون بترآود. حتی پیکار - که بمثابة يك نمونه منفی باید از آن بسیار آموخت - در اوج پرت و پلا گوئی های خود کمتر به چنین مرزی رسید.

برای جریانی که تحلیل مشخص سیاسی، تحلیل "ماوراء طبقاتی" است، بررسی انتقادی، تمایلات، نظرات و عملکردهای سازمان های دیگر اگر با نعره و فحش همراه نباشد، "پیشنهاد همکاری" تلقی می شود. نقد مذهب "پند و اندرز" به مذهب بیون تعبیر می گردد. هرکسی را که با آن ها و با تفکر عقب مانده شان موافق نیست، "بورژوا" یا "مشاور" بورژوازی و لیبرال ها می داند (۳۳)، رشد خود (صد البته نه امك بلکه کومه له) در کردستان را "رشد پرولتاریا" قلمداد می کند و غیره. این دنیای محدود تفکر، اگر به امك و امثال امك محدود می شد، ما را با آن کاری نبود. دنیا پر از فرقه های گوناگونی است که در عالم تخیلات و انواع واقسام افکار انحرافی بسر می برند. اما بدبختی - بدبختی جنبش - این است که

۳۲- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۶.

۳۳- همانجا، صفحه ۱.

سازمان ها و جریاناتی با این تصورات پا در هوا به فعالیت سیاسی مشغولند و متأسفانه در شرائط فعلی بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران نیز تاثیر (منفی) می گذارند . به مجاهدین و بلائی که آن ها با ندانم کاری های خود بر سر يك نسل از انقلابیون وارد آوردند ، نگاه کنید جریاناتی نظیر رزمندگان ، پیکار و غیره را فراموش نکنید و از سرنوشت تلخ و عبرت انگیز آنان ، پند بگیرید .

چرا راه دور برویم به همین تاکتیک ماجراجویانه " تعرض قاطع پرولتاریا " در جنگ مقدس علیه بورژوازی کرد " و به نتایج آن بنگرید . " لیبرالیسم وحدت کمونیستی " " سوسیال پاسیفیسم " فلان جریان و زهر مار بهمان جریان به کنار ، در نتایج کارشان لحظه ای تأمل کنید و ببینید از با اصطلاح دموکراسی انقلابی چه چیزی بیرون می آید . از جنازه های چنانکه پیشمرگه کرد بجا مانده است . صرفاً با چنان " دستگاه فکری " است که می توان به چنین نتایجی رسید . صرفاً در چنین نگرشی است که جامعه ایران قاطعانه و جزم گرایانه به دو بخشش " پرولتاریا " و " بورژوازی " تقسیم می شود ، و تلاطم امواج خروشان تحولات اجتماعی در مصاف این " دو طبقه " خلاصه می گردد . همه چیز یا بورژوازی است یا پرولتری ، و از این بدتر ، " علت " همه چیز یا در منافع این طبقه نهفته است یا در منافع



آن طبقه . ماهیت هر پدیده مسیر هر چیز را با تمامی جزئیات آن از ابتدا تعیین می‌کند . تحلیل نهائی "بجای تحلیل مشخص" می‌نشیند و نقش همه چیز را رقم می‌زند . نقشی که "سرنوشت" و "مقدرات الهی" در دستگاه فکری مذهبیهی خداپرستانه دارند ، در دستگاه فکری مذهبیهی — آتئیستی به نقش "طبقه‌ات" غویض می‌شود . اگر برای "مذهبیهون" ، "سرنوشت" و "مقدرات" در دست یك منشاء غیبی ، غیر قابل شناخت و غیر کنکرت است و صرفا با ایمان می‌توان بدان رسید برای مذهبیهون آتئیست ما "طبقه" تبدیل به منشاء غیبی می‌گردد . يک ذات همچون "ذات باری تعالی" که برای خود مفسرین زمینی را دارند : بیانگران اراده خداوند بروی زمین . "طبقه" نیز در این مفهوم مفسرین و بیانگران اراده خود را داراست . با این تفاوت که نام "خداوند" در اینجا به "طبقه" تبدیل می‌شود . آنجا ایستاده است که سرنوشت بشری را رقم می‌زند . اینجا "ماده" است که منازعات ابناء بشری را به فرجام می‌رساند . اما این "ماده" نیز همچون آن ایده یا "روح مطلق" منتزع از وضع بشری است .

این نحوه نگارش — بویژه آن که در عالم سیاست چاشنی رومان‌تسیم روستائی مائوئیستی را نیز به‌مراه داشته باشد — در واقعیت امر در نتیجه گیری های خود بناچار به



همانجائی می‌رسد که مذهب پیش از این‌ها رسیده بود: تقدم شعور بر ماده. اما این تقدم نه در عرصه فلسفه به مثابه فلسفه، بلکه در فلسفه به مثابه زندگی متجلی می‌گردد. نطفه فاجعه از همینجا بسته می‌شود. پروژه کردن امیال و آرزوها و نشان دادن آن‌ها بجای واقعیات سرسخت زمینی و بدیگر سخن برش جامعه بر حسب يك مدل ذهنی. تئوری که نتواند وضعیت موجود را دریابد، نتیجتاً قادر به تبیین وضع خود نیز نخواهد بود. انتزاع به مثابه يك جنبه (یا بخشی) از پروسه شناخت بجای خود شناخت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه در تعمیم عملی بعنوان يك "واقعیت" انگاشته می‌شود، در "واقعیتی" که می‌خواهد خود را بر شرایط موجود تحمیل کند. انتزاعی که می‌خواهد جای واقعیت را بگیرد. اما نشان دادن "انتزاع" بجای واقعیت، صرفاً يك ورزش فکری نیست، تحلیل و پراتیک معینی را نیز با خود به همراه دارد. تحلیل و پراتیکی که بر "اصول کلی" و یا حداکثر بر "ملاحظات سیاسی" استوار است. پراتیکی که چون از واقعیت‌ها نشأت نمی‌گیرد، به تفسیر آن‌ها نیز منتهی نمی‌شود. چنین "مارکسیسمی" باین می‌انجامد که پروبلما تیک انقلاب اجتماعی به حل معادلات ریاضی يك یا دو مجهولی که معمولاً حلقه‌های مفقوده در آن‌ها "رهبری"، "حزب" یا "برنامه" است، تقلیل پیدا کند. اما واقعیت، بهر حال، خارج از ذهن موجود است. از منطق تحرك و پویائی دائم پیروی می‌کند. لاجرم ذهن "تنبل" به ترسیم تمثیلی از "نمایندگان" و "جانشینان" می‌پردازد. اشباح خیالی بجای انسان‌ها بازیگران خمیه شب‌بازی "تاریخ" می‌شوند. و سناریوی تکراری این نوع انقلاب در سه پرده: امید، یأس و سرخوردگی و سرانجام انفعال، برای چندمین بار با بازیگرانی دیگر به صحنه می‌آید. اما این صحنه، واقعی است. ایده‌ای است که ماتریالیزه شده.

و این تصویری است باژگونه (سروته شده) از مارکسیسم، "مارکسیسمی" که در قاموس آن، "علت" و "عوامل" و "ماهیت" یکسانند. در نزد این "مارکسیسم" چون، مقولات به تبیین شرایط می‌پردازند و نه اوضاع به ایجاد مقولات، نه تنها می‌توان به هر چیز متوسل شد و دروغ گفت، بلکه می‌توان بی‌در و پیکر و دروازه "تحلیل" داد. "ذهنیت" در باره مسائل تصمیم می‌گیرد. این "ذهنیت" چون معمولاً تنبل و مغرور و متزلزل است، می‌تواند هر لحظه در باره يك پدیده، نظرهای گوناگونی ارائه دهد. مثلاً مجاهدین در سال ۵۹ می‌توانند، دارای این چنین خصوصیات باشند:

"اما سرمایه‌انحصاری در مجاهدین خلق از یکسو زمینه‌های دموکراتیکسمی را می‌بیند که قابلیت آن را دارد تا دنباله‌رو پرولتاریای انقلابی و دموکراتیکسم

پیگیر او گردد و از سوی دیگر نیروئی را می‌بیند که مرز سیاه و سفید می‌ماند
 ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان کمونیست
 او را مخدوش کند، نیروئی که در میان بورژوازی و پرولتاریا حائل می‌شود
 و درست بهمان صورت که در بسیاری از موارد لبه تیز سیاست هـ_____ای
 پرولتاریای انقلابی را بر علیه حکومت و احزاب بورژوائی کُند می‌کند و در مبارزات
 طبقات فرو دست بر علیه ستم و استثمار امپریالیستی میانه داری می‌کند، بهمان
 ترتیب در قبال سیاست های سرکوبگرانه بورژوازی نقش ضربه گیر جنبش_____ش
 کمونیستی را ایفاء می‌نماید . سرکوب وسیع جنبش پرولتری و کمونیستی ب_____ی
 آن که در همان حال نیروهائی چون مجاهدین خلق به ورطه انفعال و ی_____ا
 سازش کشیده شده باشند امکان پذیر نیست" (۳۴) .

و در ادامه آن مجاهدین بدینگونه تصویر میشوند :

"حزب جمهوری اسلامی که پیوند هنرمندانه ای میان رئیس سیاست امپریالیسم
 و "مکتب" برقرار نموده است ، نقش بینابینی مجاهدین خلق را "التقاط
 ایدئولوژیکی" و "انحراف از مکتب" نام می‌گذارد . مجاهدین "مکتب_____ی"
 نیستند " میان اسلام و کمونیسم نوسان می‌کنند " و لاجرم مانع از آنند ک_____ه
 حزب نقش مکتبی خود را در خدمت امپریالیسم، با جاری کردن سیل خون
 کارگران انقلابی، بد رستی ایفاء نمایند . مجاهدین باید از س_____ر راه
 برداشته شوند تا امپریالیسم و حزب جمهوری اسلامی بتوانند از بقای_____ای
 تعلقات مذهبی توده های ناآگاه - و بویژه توده های ناآگاه خرده بورژوازی -
 به بهترین وجه در خدمت سرکوب جنبش کمونیستی ، و باین اعتبار ک_____ل
 جنبش انقلابی، بهره گیرند . . . " (۳۵) .

در بهمن ۶۰ (پس از تشکیل شورای ملی مقاومت) از آن ها بعنوان " خرده بورژوازی " و
 " نمایندگان سیاسی طبقه متوسط " (۳۶) نام برده می‌شود . در شهریور - مهر ۶۱،
 " قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست " که در واقع " تصویب _____
 " قطعنامه " کومه له است، " مجاهدین خرده بورژوازی متزلزل " (۳۷) توصی_____ف

۳۴- " دوجناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی " سابق الذکر، صفحه ۳۹،
 تاکید ها از ماست .

۳۵- همانجا، صفحه ۴۰، تاکید از ماست .

۳۶- " کارگر کمونیست "، شماره ۱، بهمن ۶۰، صفحه ۲۴ .

۳۷- " قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست "، شهریور - مهر ۶۱،

می‌گردند و بعد به هنگام نقد "اندیشه رهائی" در شهریور ۶۳، در نشریه "کمونیست"، ماهیت آنان در چند ستون "بورژوا-لیبرال" تلقی می‌شود و در ستون بعدی (باین مسئله باز خواهیم گشت) "خرده بورژوا" نام می‌گیرند و بعد مجدداً در همان ماه و در همان سال، در نقد آقای حکمت به سازمان وحدت کمونیستی-در "بسوی سوسیالیسم" - به لقب "دست راستی ترین احزاب اپوزیسیون بورژوائی" (۳۸) مفتخر می‌گردند و بالاخره در خرداد ۶۴، به "فالانژ بورژوا امپریالیست" (۳۹) تبدیل می‌شوند و ...

این چیزی بیشتر از نادانی است. این تحیر و سرگشتگی، این عدم توانائی در ارائه تحلیل مشخص و پناه بردن به مفاهیم عمومی ذهن پرکن، توخالی و نابجا، خمیرمایه وجودی چنین "دستگاه فکری" است. "دستگاهی" که هنوز خود نیسز پا در هوا است. البته این پا در هوا بودن، به معنی آن نیست که درباره همه چیز بخود اجازه اظهار نظر ندهد. یکی از مختصات این "دستگاه فکری" این است، که خود را مرکز عالم شمرده، و بر اساس آن به درهم گوئی تئوریک و سیاسی می‌پردازد. مثلاً همه ابناء بشر بجز خودشان، از دیدگاه این تفکر، "بورژوا" هستند و یا "در خدمت بورژوازی". حزب جمهوری اسلامی، در سال ۵۹، نقش مقطعی و موقتی برای بورژوازی ایفا می‌کرد و "ابزار سیاسی تعیین کننده برای بورژوازی بویژه بورژوازی انحصاری در شرایط خاص" بشمار می‌رفت، "ابزاری در خدمت این سیاست [سرکوب] مشخص سرمایه انحصاری" بود (۴۰). بنی صدر نیز در همان مقطع از سردمداران یکی از "دو

صفحه ۴۱. متن کامل این بخش از قطعنامه را در قسمت های بعدی همین نوشته (یادداشت ۵۱) نقل خواهیم کرد.

۳۸- "بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره ۱، شهریور ۶۳، صفحه ۴۵.

۳۹- "کمونیست"، شماره های ۲۰-۱۹، ۱۴ خرداد ۱۳۶۴، مقاله "محتوای واقعی انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین:

"انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین مقطع مهمی در سیر تکوین انقلابی گری سطحی اولیه سازمان و سپس لیبرالیسم بورژوا اسلامی آن، به فالانژیسم عریان بورژوا - امپریالیستی است" (صفحه ۲، تاکید از ماست).

۴۰- "دو جناح در ..."، صفحه ۵۰ و جالب آن که:

"حزب جمهوری اسلامی، حزبی خرده بورژوائی نیست، حزبی است که انحصارات امپریالیستی برای خرده بورژوازی تاسیس کرده اند، و بخشی از سهام آن، و نیز نام آن را، برای جلب اعتماد رئیس طایفه، به اسم

جناح بورژوا امپریالیستی" بود. رژیم قرون وسطائی ولایت فقیه يك رژیم "دیکتاتوری بورژوازی" است (۴۱). "مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات" در پلنوم اخیر کومه له (متحد امک در "حزب کمونیست") در "تلفیق این جنبش [جنبش ملی] با نیازهای سیاسی - اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم" (۴۲) تلقی می‌گردد. و بالاخره "وحدت کمونیستی" نیز "لیبرال" است، و به "مقام شامسرخ" مشاور بورژوازی "افتخار می‌کند و در این میان فقط "حزب کمونیست ایران" است که "نماینده پرولتاریا"، بیخشید "خود پرولتاریای ایران" است. برگردیم به "نقد" آقای مقدم در نشریه "کمونیست":

"رهبر پرولتاریا"، "آموزش" و "یابو"

آقای رضا مقدم، آموزگار فهم پرولتاریا اهمیت شدیدی برای "آموزش" قائل است. از یکسوا "رهبری سازمان مجاهدین" می‌خواهد که:

"چقدر خوب است رهبری سازمان مجاهدین در وهله اول خود و در وهله بعد گادرهایش برای گذراندن يك دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بروند" (۴۳).

و از سوی دیگر، در نقد خود خاطرنشان می‌گردد که "پروسه تدارك انقلاب سوسیالیستی" برای "وحدت کمونیستی"، "ادعائی بیش نبوده" و دلیلش هم اینست که "وحدت کمونیستی"، "آموزش پرولتاریا و آگاهی او را مد نظر" ندارد (۴۴). در مورد مختصات این آموزش مطالبی نگاشته می‌شود. در يك پاراگراف كوچك لفظ "آموزش" و "آموزشی" چهار بار تکرار می‌گردد. بعد هم در تائید "آموزش پرولتاریا و آگاهی او" طبق معمول، نقل قول نابجائی از لنین آورده می‌شود.

او کرده اند و تا از او اختیارات تام بگیرند" (همانجا، صفحه ۴۶).

۴۱- "برنامه حزب کمونیست"، بند ۱۵، صفحه ۱۸.

۴۲- "سند مصوبه سومین پلنوم کمیته مرکزی کومه له"، تیرماه ۶۴، صفحه ۴:

"تأمین و دفاع از منافع بورژوازی در این جنبش، تهی کردن جنبش از مضمون و اهداف دموکراتیک و انقلابی و تلفیق این جنبش با نیازهای سیاسی - اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم، مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات را تشکیل می‌دهد" (تأکیدها از ماست).

۴۳- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۶.

۴۴- همانجا، صفحه ۵.

مختصات این "آموزش" و "آگاهی" از زوایای مختلف قابل توجه است. نویسندگان بین "آموزش" و "آگاهی" ظاهراً فرقی قائل نیست و به توضیح ارتباط بین این دو نمی‌پردازد. از این گذشته، رابطه "آموزش" و "آگاهی" با "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" را بیان نمی‌دارد و فی‌المثل نمی‌گوید که چرا این "آموزش" و "آگاهی" فقط در "دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی" لازم است و نه بعد از آن. نیز مضافاً معلوم نمیشود که نظر واقعی شان درباره "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" چیست؟ آیا این تزدست، ولی برداشت ما نارواست، و یا این که اساساً تزی نادرست است؟ در صورت اخیر، چرا بصورت تأییدی به آن برخورد کرده است؟ با این حال باید اذعان کرد که نویسندگان ما لااقل در یک مورد محقق است و بالاخره متوجه می‌شود که ما به "آموزش" مورد نظر ایشان و به سوسیالیسم آموزشگاهی اعتقادی نداریم. ما برای خود نقش "آموزگار" را نه در رابطه با پرولتاریا، نه در رابطه با مجاهدین و نه حتی در رابطه با "حزب کمونیست ایران" قائل نیستیم. رابطه با پرولتاریا بجای خود، ما حتی در مناسبات درونی سازمان، روابط "آموزگار" و "شاگرد" را به هیچ وجه قبول نداریم، و به سبک و سیاق مکتب خانه های قدیم، کلاس حزبی نمی‌گذاریم (۴۵).

۴۵- نشریه "پیشرو"، "ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له"، در شماره ۵ خود (نیمه اول بهمن ماه ۱۳۶۳) تصویری از این "کلاس حزبی" را به سبک و سیاق مکتب خانه های قدیمی ارائه می‌دهد. "پیشرو" پس از ذکر این نکته که "دومین دوره مدرسه حزبی اکتبر" پس از دو ماه و چند روز "بکار خود پایان داده است، می‌نویسد:

"مدرسین مدرسه را نیز کماکان، اعضای کمیته مرکزی حزب و کومه له و چند تن از کارهای اصلی حزب کمونیست تشکیل می‌دادند که جمعا چهارصد و ده ساعت صرف تدریس و مطالعه شد" (تأکیدها از ماست). "پیشرو" موضوعات درسی، این "مدرسه" را بدینگونه بیان می‌کند:

"مدرسه در این دوره کوشید تا برای شرکت کنندگان [حدود چهل نفر] محصل این دوره از بین مسئولین و اعضاء دسته های سازمانده و مسئولین سیاسی و نظامی پل"، مبنای ایدئولوژی و جهان بینی مارکسیسم را هر چه پایه ای تر آموزش دهد، رفقا را در سطوح عمیق تر با تئوری مارکسیسم آشنا کند. تاکتیک های محوری حزب را تشریح کند، نیازهای علمی و عملی در زمینه سازماندهی و ساختمان تشکیلات را برآورده سازد، آموزش های

ما برای خود وظیفه تلفیق آگاهی سوسیالیستی و جنبش خود بخودی کارگری را قائل هستیم و معتقدیم که چنین درکی چه در نحوه بیان و چه در پراتیک اجتماعی خود با درك آموزشگاهی از سوسیالیسم بسیار متفاوت است. برای ما پرولتاریا بجای يك تعریف مجرد، يك طبقه مشخص و در حال حرکت است، از پیشینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بوده، با مسائل مشخص و عینی مواجه است. اما، تنها يك ساده اندیش، يك مائوئیست و آتشی که بدنبال آسان شدن و آسان کردن همه چیز است، می تواند چنان تصویری را از سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی ارائه دهد. بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا"، "آموزش" از ایمن جهت لازم است که:

"پرولتاریا را قادر سازد تا در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سراسر است بیمايد" (۴۶).

اما انسانی فروتن که با تمامی عظمتش، برخلاف آدم های كوچك وطنی هرگز داعیه "رهبری پرولتاریا" را نداشت وقتی که انقلاب های قرن های هیجده و نوزده را با هم مقایسه می کرد نظری مغایر با نظر این "رهبر فکری پرولتاریائی" ما ارائه داد: "ولی انقلاب های پرولتری یعنی انقلاب های قرن نوزدهم، برعکس مدام از خود انتقاد می کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به

نظامی در زمینه فنون نظامی، تجارب جنگی و رهبری جنگ ها، و همچنین سیاست جنگی کومه له را توضیح دهد، و بالاخره محصلین را با رئیس کلی از کار پزشکی و بهداشت پیشمرگه و کمک های اولیه جنگی آشنا کند، و آنان را در حد لزوم در زمینه های فنی نظیر مخابرات و نقشه خوانی آموزش دهد. پیوند دادن مسائل شوریک تدریس شده در مدرسه با مسائل و معضلات عملی رفقای شرکت کننده در عرصه های گوناگون و تخصیص وقت برای بحث و گفتگو پیرامون معضلات و پراتیک آنان نیز، یکی از محورهای مهم دروس مدرسه بود. در اینجا هم مباحثی پیرامون تشکیل شوراهاء، تشکیل حوزه ها، استقرار حاکمیت انقلابی توده ها و ... صورت گرفت" (مطلب داخل کروش از ماست، صفحه ۳۸).

یعنی دوستان در "۴۱۰ ساعت"، "تدریس و مطالعه" توانسته اند "چهل نفر محصل" را با تمام مسائل فوق هر چه پایه ای تر آشنا کنند!!

۴۶- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵.

آنچه انجام یافته بنظر میرسد باز می‌گردند تا بار دیگر آن را از سر گیرند، خصلت نیم‌بند و جوانب ضعف و فقر تلاش‌های اولیه خود را بی‌رحمانه بیاد استهزاء می‌گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آن‌ها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدف‌های خویش آنقدر پس می‌نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آن‌ها را قطع کند و خود زندگی با بانك صولتمند اعلام دارد:

Hic Rhodus و hic salta !

گل همینجاست، همینجا برقص (۴۷).

لزوم و هدف آموزش و "آموزش" را دیده‌ایم، مشاهده کردیم "مارکسیست‌های" مخالف مارکس را و می‌فهمیم که چرا مارکس در اواخر عمر به تلخی می‌گفت:

"من يك مارکسیست نیستم."

و اکنون به يك سند ارزنده "آموزشی" از "رهبران فکری" جنبش کمونیستی ایران "نظری بیندازیم، تا از يك جنبه دیگر، مفهوم "آموزش" همواره مستقیم و سراسر راست برای "رسیدن به سوسیالیسم" (و نیز رابطه "آموزش" و "یابو") را دریابیم:

"لیکن ما این خبر را انتشار ندادیم [خبر اخراج کارگران از ییک کارخانه] تا کارگران آن را بخوانند و بحال خود گریه کنند. ما این‌ها را نگفتیم تا کارگران بندگی خود را بپذیرند و ساکت بنشینند. ما همینجا به هر رفیق کارگری که این خبر را می‌خواند لکن تصمیم نمی‌گیرد که بر علیه بردگیش مبارزه کند، محترمانه می‌گوئیم که اعلامیه‌های ما را نخواند. اعلامیه، کمونیستی بکار چنین کارگری نمی‌آید. چنین کارگری همانا شایسته است که پای رادیو بختیار و رادیو آمریکا بنشیند و منتظر باشد تا گرگ بیاید و آن‌ها را از گام کناره به گام خود کشد!

...

ما این خبر را انتشار دادیم تا بگوئیم که کارگران! نمایندگان شما کمونیست‌ها هستند. کمونیست‌ها و بویژه اتحاد مبارزان کمونیست! نمایندگان شما لیبرال - مجاهدین نیستند. انتظار نداشته باشید که رئیس جمهور بنی صدر و نخست وزیر رجوی شما را نجات دهند! فقط کمونیست‌ها حرف صحیح می‌زنند ...

۴۷- "هجد هم بروم لوئی بنا پارت"، ترجمه فارسی قبلا اشاره شده، صفحه ۲۶.

ما این خبر را انتشار دادیم تا به تمام کارگران نشان دهیم که باید نشریه علیه بیکاری را بخوانند . و برای ایجاد "اتحاد کارگری علیه بیکاری" مبارزه کنند . بیش از یک سال است که "علیه بیکاری" فریاد می‌زند که کارگر-بیکار، کارگر شاغل، اتحاد، اتحاد، علیه بیکاری! اما می‌بینیم که آقا جلال ها با خیال راحت کارگران زحمتکش را با ۲۴ سال سابقه کار ر اخراج می‌کنند و هیچ سازمان توده ای کارگری نیست که یقه کثافت هائی چون آقا جلال و دولت متبوعشان را بگیرد!!

....

هم اکنون بوضوح نشانه های گوناگون این برآمد کارگری بچشم می‌خورد . و ما هم اکنون از این خوک کثیف، از این آقا جلال دعوت می‌کنیم که نمایش شان را به "واحد تولیدی" چون صنعت نفت یا ذوب آهن بیاورند تا بفهمند یا بویست؟" (۴۸) .

شنا در عرض رودخانه

دیدیم که "حزب کمونیست ایران" بر آن است که چنان "آموزشی" به "پرولتاریا" بدهد که "او" یعنی "پرولتاریا" در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سراسر راست ببیند . ظاهر قضیه اینست که "این راه مستقیم و سراسر راست" تا "سوسیالیسم" نباید "توقفگاهی" حتی برای استراحت "رهبران پرولتاریا" وجود داشته باشد . اما در ورای این ادعا، واقعیت بگونه ای دیگر است . در اینجا فرصت آن نیست که نمونه های فراوان از نوشته های رفقای حزبی ارائه دهیم و خود را به همین مقاله آقای مقدم محدود می‌کنیم، مقاله ای که هدفش نکوهش "لیبرالیسم وحدت کمونیستی" پرازان همسازاگوئی نسبت به دربار "فراموش" کردن ماهیت بورژوائی مجاهدین و غیره بوده است . حتی در همین مقاله مورد بحث نیز تصویری نه چندان پوشیده یا مبهم از این "توقفگاه" وجود دارد . تصویری که مضمون آن را "احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی" تشکیل می‌دهد . در این تصویر، "دموکراسی انقلابی" "خرده بورژوازی متزلزل" و "بورژوازی ملی" (بله بورژوازی ملی) در کنار هم

۴۸- "کارگر کمونیست"، ۲۷ اسفند ۱۳۶۰، صفحات ۱۵ تا ۲۰، این "سند" درخشان آموزشی را با عنوان "این خبر را به گوش کارگران برسانید:" به چاپ رسانده .

بوضوح قابل رویت و سخت تماشائی است . بد نیست نگاهی گذرا به آن بیندازیم .
 "نویسنده حزبی" در دنباله همان مقوله "آموزش" می گوید که پرولتاریا باید :
 " . . . صف مستقل خود را مقابل کلیه احزاب و سازمان های بورژوائی
 و خرده بورژوائی حفظ کند و با افشاء پیگیرانه و قاطع آن ها که به دموکراسی
 پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " (۴۹)

ت :

" طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را از سمومی که آن ها می پراکنند مصون
 دارد و بدین طریق دموکراسی انقلابی را بیشتر تقویت کند " (۵۰) .
 اما این " آن ها " که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند و بست
 با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " چه کسانی هستند ؟ و این " دموکراسی
 انقلابی " که " بدین طریق باید تقویت شود " ، چه معجون هفت جوشی است ؟ ایمن
 " احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی " کدام سازمان ها و احزاب
 می باشند ؟ گر چه بصراحت چیزی گفته نمی شود ولی جواب روشن است . بحث
 در باره يك جامعه مشخص و يك مورد مشخص است در این جامعه مشخص و در این
 مورد مشخص ، صدها یا ده ها " احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی " وجود
 ندارد ، بویژه وقتی که بدانیم منظور آن " احزاب و سازمان های بورژوائی
 و خرده بورژوائی " است که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند
 و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " . ما در صفحات پیشین همین مقاله
 از قول آقایان ارزیابی های نه تنها متفاوت بلکه کاملاً متضادی در باره مجاهدین
 را نقل کردیم و مثلاً دیدیم که این " رهبران " حتی تا شهریور ۶۱ معتقد بودند
 که رفتن ناگزیر " خرده بورژوازی " بدنبال " لیبرالیسم بورژوائی " بدلیل شرایطی
 بوده است یعنی که :

" . . . در شرایط فقدان صف مستقل پرولتاریا و يك نیروی کمونیستی بیهوده
 اندازه کافی قدرتمند که بتواند خرده بورژوازی متزلزل را به دموکراتیسم
 انقلابی جلب کند ، خرده بورژوازی ناگزیر بدنبال لیبرالیسم بورژوائی
 کشیده شده است " (۵۱) .

در این ارزیابی های متفاوت و متضاد ، آنچه متغیر است ، حرکت " خرده بورژوازی

۴۹ — " کمونیست " ، شماره ۱۲ ، صفحه ۵۵

۵۰ — همانجا ، همان صفحه .

۵۱ — " قطعنامه ها و اسناد کنگره " . . . ، صفحه ۴۱

متزلزل" و آنچه ثابت می ماند "فقدان صف مستقل پرولتاریا" است. عبارت ساده تر نوسانات این خرده بورژوازی متزلزل صرفا با چگونگی رشد یا بی صف مستقل پرولتاریا و "نیروی کمونیستی به اندازه کافی قدرتمند" توضیح داده می شود. دینامیسم درونی حرکات خرده بورژوازی در رابطه با موقعیت اقتصادی این قشر و سهم آن از تولید اجتماعی (وازا اینجا، "استواری" یا "تزلزل" آن در عرصه سیاسی) را در نظر نمی گیرد. این "تحلیل" (یک برداشت نادرست بسیار رایج در چپ ایران)، یک طبقه یا قشر اجتماعی را با نمایندگان واقعی و یا (غالبا) متصور سیاسی آن طبقه یا قشر (یا بخش هایی از آن طبقه یا قشر) اجتماعی عوضی می گیرد و از این نظر است که جهت گیری های سیاسی این "نمایندگان" را بحساب خواست های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن طبقه یا قشر اجتماعی می گذارد و از این نظر است، بطوری که در صفحات قبل دیده ایم، مثلا در تبیین ماهیت طبقاتی این نمایندگان واقعی یا خیالی به سرگیجه دچار می شود. علاوه بر این ها، این "تحلیل" از چرائی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" و فقدان "نیروی کمونیستی" به اندازه کافی قدرتمند" در بطن یک شرایط اجتماعی مشخص، عاجز است.

اما تشکیل "حزب کمونیست ایران" باید به میمنت و مبارکی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" را بر طرف کرده باشد. رفقا در هیچیک از نشریاتشان نیست که بوجود "صف مستقل پرولتاریا" در قاموس "حزب کمونیست ایران" اشاره ای نکنند. حتی طبق این گفته ها، "حزب پرولتاریا" در این یکی دو ساله آنقدر رشد کرده است که "بورژوازی" را به وحشت انداخته است. "کمونیست ها" در "منطقه حساس" از نقطه نظر منافع امپریالیستی "آنچنان" قدرت قابل ملاحظه و روزافزونی پیدا کرده اند که پشت "کارشناسان خاورمیانه کاخ سفید و کرملین" و "سلطنت طلبان و مجاهدین و سازمان کارگران انقلابی ایران" را لرزاند است (۵۲). رشد این دو "ثابت" قبلی ("کمونیست ها" و "پرولتاریا")، علی القاعده باید بر متغیر (خرده بورژوازی) تاثیر بگذارد.

ولی بطوری که دیده ایم نه تنها چنین نشد بلکه خرده بورژوازی از مرزلیبرالیسم بورژوائی هم گذشت و به "فالانزیسم بورژوا امپریالیستی" رسید.

به مقاله آقای مقدم برگردیم. قبلا با دو پایه از چند پایه "در راه رسیدن به سوسیالیسم" آشنا شده ایم: "صف مستقل پرولتاریا" و "خرده بورژوازی" (وقتی که

۵۲- اعلامیه "سازمان هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور، پاریس

۳۱ ژانویه ۸۵".

از متزلزل بودن دست بکشد) ۰ اما پایه سوم؟ امك عليه "بورژوازی ملی" و "لیبرال ها" بسیار مقاله نوشته و بسیار دشنام نثارشان کرده است ۰ اما اگر به گفته آقای مقدم مقالات "شداد" و "غلاظ" ما "بر علیه مذهب"، "بدین معنی نیست که — مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارند يك حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری" ندهیم، احتمالا مقالات نادقیق و شعاری این جریان علیه بورژوازی و لیبرال ها نیز از این قاعده نباید مستثنی باشد ۰ بهر حال این بورژوازی بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا" چیزی جز همان "بورژوازی ملی" سابق نیست که در شکل جدید "لیبرال" و در دفاع از "آرمان های سرمایه متوسط و بازار داخلی" (۵۳) ظهور کرده است ۰ می گوئید نه، این عبارت از نوشته آقای مقدم در دنباله همان مقوله — کدائی آموزش را مجددا بخوانیم:

"۰۰۰ پرولتاریا ۰۰۰ صف مستقل خود را در مقابل کلیه احزاب و سازمانهای بورژوائی و خرده بورژوائی حفظ کند و با افشاء پیگیر و قاطع آن ها ["احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی"] که به دموکراسی انقلابی پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند ۰۰۰" .

یعنی علاوه بر "احزاب و سازمان های" "خرده بورژوائی"، "احزاب و سازمان های بورژوائی" نیز وجود داشته اند که به "دموکراسی انقلابی پشت کرده اند" . یعنی قبلا این "احزاب و سازمان های بورژوائی" در صف "دموکراسی انقلابی" بودند و اکنون نیستند ۰ اگر رابطه "احزاب و سازمان های بورژوائی" با "دموکراسی انقلابی" این چنین است، رابطه شان با "امپریالیسم" نیز حکایتی دارد، این رابطه — رابطه ایست بند و بستی، "احزاب و سازمان های بورژوائی" ایران نه بدلیل ادغام سرمایه داری این کشور در سرمایه جهانی (امپریالیسم) و رابطه تنگ تنگی اقتصادی این شبکه پیچیده، ملزم بدفاع از منافع "سرمایه و امپریالیسم" اند، بلکه

۵۳- امك با اعتقاد بر این که "لیبرال ها" "در سیاست، اهمیت شیوه های غیر متعارف سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب را آنگونه که باید درك نمی کنند" [؟] و در زمینه — ایدئولوژیک با تبلیغات و پیسم لیبرالی خود به تشمت موجود در صفوف بورژوازی دامن می زنند [؟] "اضافه می کند که:

"۰۰۰ لیبرال ها، که وظیفه تطهیر مالکیت خصوصی و بازسازی ماشین — دولتی در هم ریخته را بعهده گرفته اند، در اقتصاد از حیطة شعور و آرمان های سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمی روند ۰۰۰" ("دوجناح در ۰۰۰"، صفحه ۶۵، تاکید و کروش ها از ماست) ۰

می‌توانند در حالت معینی ("مناسب‌ترین حالت اقتصادی"؟) بجای برگزیدن
"راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم" در صف "دموکراسی انقلابی" ("مناسب‌ترین
حالت سیاسی"؟) بمانند.

تئورسین "آنتی پوپولیست" ما رابطه ارگانیک و پیچیده اقتصادی و از آنجمله
سیاسی بخش‌های مختلف سرمایه داری جهانی را به رابطه ای "بند و بست" دار تقلیل
می‌دهد، تا بنیادهای شوریک "انقلاب دموکراتیک"، سست نگردد، تا بتوانند
برای زیربنای اقتصادی "دموکراسی انقلابی" خود پایه‌های مناسب را فراهم کنند.
تا اینجاسه پایه این بنا آماده است: "خرده بورژوازی"، "بورژوازی متوسط در
بازار داخلی"، "پرولتاریا" (آنها از طریق "احزاب و سازمان‌های بورژوائی و خرده
بورژوائی" و "حزب پرولتاریا") "دموکراسی انقلابی" نیز روبنای آن است. اما
هنوز پایه چهارم، یعنی "دهقانان" کم است که "چهار طبقه" معروف بعنوان
پایه‌های "دموکراسی انقلابی" تکمیل گردند و تز "حکومت چهار طبقه" صادر شود.
اما هر چه در مقاله آقای مقدم دقت کنیم، از "دهقان" و یا "دهقانان" چیزی
نمی‌یابیم. در ادبیات اخیر حزبی نیز در این مورد سکوت میشود. حتی جنبش ملی
در کردستان نیز فاقد پایه‌های دهقانی تصویر می‌گردند. در جنبش ملی کردستان -
که تنها پایگاه واقعی حزب کمونیست ایران را تشکیل می‌دهد - جز بورژوازی و پرولتاریا
چیزی یافت نمی‌شود. "بورژوازی" آن در حزب دموکرات مشکل است و "پرولتاریا"
در کومه‌له. پس دهقان غایب است. اما نباید اشتباه کرد، "حزب کمونیست" به
"اصل خود رجعت نکرده" بلکه مائوئیسم را در شرایط حاضر بازسازی و "دهقانان" را به
پرولتاریا تبدیل کرده است. مگر نه این که "پرولتاریا در کردستان رشد قابل
ملاحظه و روز افزونی" داشته است! (۵۴) بزبان خیلی ساده در "دموکراسی
انقلابی" کمبود "دهقان" با استحاله آن به پرولتاریا جبران میشود (۵۵). مگر نه این

۵۴ - مراجعه کنید به اعلامیه قبلا اشاره شده "سازمان هواداران حزب کمونیست
ایران در خارج از کشور"، پاریس، ۳۱ ژانویه ۸۵ و نیز "کمونیست"، شماره ۱۵،
۳۰ آذر ۶۳، صفحه ۸.

"... تکامل مبارزه طبقاتی در کردستان و رشد پرولتاریا در کردستان،
عرصه‌های نوین و بسیار وسیع‌تری را بعنوان محورها و مضامین اصلی
اختلاف طبقات و احزاب سیاسی آنها به میان کشیده است."

۵۵ - "برنامه کومه‌له برای خود مختاری کردستان"، مصوبه کنگره سوم، اردیبهشت
۱۳۶۱، صف بندی طبقات در کردستان را بدینگونه تصویر می‌کند:

است که "دهقانان طبقه مستقلی" بشمار می‌روند! سه پایه که همان چهار پایه معروف باشند تکمیل است، می‌ماند "حکومت ائتلافی".

این نکته نیز در مقاله مورد بحث اینگونه حل می‌شود:

"اما وحدت کمونیستی که معتقد است مادام که پرولتاریا دوران "تهدارک" انقلاب سوسیالیستی" به شیوه، وحدت کمونیستی را به پایان نرسانده است نباید بسوی قدرت دست دراز کند، قدرت سیاسی را تماماً و همواره بسـه

"تسلط شیوه تولید سرمایه داری در ایران، بخش‌های وسیعی از دهقانان زحمتکش کردستان را به کارگران دائمی تبدیل کرده و یا این که آن‌ها را بصورت ارتش ذخیره کار در ایران در آورده است" (صفحه ۴، تأکید از ماست).

و همانجا اضافه می‌کند که:

"این شرایط [استثمار کارگران کردستان در مناطق دیگر و ادامه بحرران اقتصادی] کارگران کردستان را بمثابه انقلابی طبقه استثمار شونده و یگانه طبقه تا آخر انقلابی شکل داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها به مراتب افزایش می‌دهد و آنان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدر سالاری و تولید كوچك دهقانی بیرون آورده و روز به روز بر آگاهی طبقاتی آنان می‌افزاید و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (همانجا، صفحات ۴ و ۵، تأکیدها از ماست).

همین مطالب، بعد ها در "کنگره چهارم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران-کومه له"، بهمن ۱۳۶۲، مورد تأکید و تصویب قرار می‌گیرد. با این تفاوت که پاراگراف نهائی این بخش از مصوبات، با کمی رنگ و روغن تزئین می‌گردد و لعاب آن "مارکسیستی" تر می‌شود:

"در عین حال این تحولات و شرایط، کارگران کردستان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدر سالاری و تولید كوچك دهقانی بیرون آورده، روز به روز زمینه آگاهی و تشکل آن‌ها را گسترش داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها را به مراتب افزایش می‌دهد و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا را در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (صفحه ۴).

البته همینجا نیز اضافه کنیم که در هیچ يك از این دو مصوبه سخنی از وجود

"دهقانان" در کردستان نمی‌رود!

"وحدت کمونیستی" ، "قدرت سیاسی را تماما و همواره به بورژوازی واگذار می‌کند" .
 باشد . "حزب کمونیست ایران" چی؟ پاسخ اول آن است که این "حزب" هیچگاه قدرت
 سیاسی را "تماما" به "بورژوازی واگذار" نمی‌کند . ولی غیر "تماما" چه؟ آیا همین
 اشاره به "تماما" جای این شك را باقی نمی‌گذارد که در حالت غیر "تماما" — یعنی
 در ائتلاف — چنین امکانی را متصور می‌دانید؟ این نکته اگر به تنهایی آمده باشد،
 آن را يك اشتباه قلمی تصور می‌کردیم . ولی این "اشتباه" از جانب جریانی انجام
 می‌گیرد که از یکسودارای سابقه مائوئیستی است ، از سوی دیگر در شوری‌هایش در
 مورد انقلاب همواره درباره ترکیب طبقاتی "جمهوری انقلابی" ، "انقلاب دموکراتیک"
 و مضمون اقتصادی — اجتماعی آن سکوت می‌کند و در بهترین حالت از آن بعنوان
 "مناسبترین حالت سیاسی" نام می‌برد (۵۷) . این سکوت و این مهم
 گوئی نه تصادفی بلکه تعمدی است . نمی‌توان خود را مارکسیست خواند و سازش
 طبقاتی را تبلیغ کرد . چه ارزشی دارد در هر صفحه ده ها بار کلمه پرولتاریا را تکرار
 کرد ، ولی رکن اساسی مارکسیسم یعنی مبارزه طبقاتی را به مسلخ حکومت چهار طبقه
 مائوئیستی — پرولتاریا ، خرده بورژوازی ، دهقانان ، بورژوازی ملی (یا "لیبرال" یا
 "غیر وابسته") — کشاند . و حتی ، هنگام نقد "لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی"
 در این رودخانه مائوئیسم غرق نشد . شما که نه مانند "وحدت کمونیستی" ، "احترامی
 افلاطونی به مارکسیسم" بلکه احترامی غیر افلاطونی یعنی استالینی به آن ابراز
 می‌کنید ، آیا گمان نمی‌کنید که يك خانه تگانی جدی و يك "تسویه حساب" قاطعانه
 با اندیشه های مائوئیستی ثان لازم تر باشد تا نقد "لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی" .
 آقای مقدم ، اگر می‌خواهید در "دریای بیکران لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی" غرق
 نشوید باید نه مانند مائوتسه دون شما را در عرض رودخانه ، بلکه در ط——ول
 آن و در خلاف جریان بیا موزید .



۵۶ — "کمونیست" ، شماره ۱۲ ، صفحه ۷ ، تاکید از ماست .

۵۷ — برای نقد شامل به "شوری انقلاب" "اتحاد مبارزان کمونیست — حزب کمونیست
 ایران" نگاه کنید به مقاله "پوپولیسم، بوندیسم، استالینیسم، گالبد شکافی" "حزب
 کمونیست ایران" ، "رهائی" ، شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ . واقعیت بورژوازی
 شوری "مناسبترین حالت سیاسی" ، "مناسبترین حالت اقتصادی" ، در آن مقاله
 به نقد کشیده شده است .

"رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان" "جنبش کمونیستی ایران"، شما که قادر به درك يك مطلب ساده نیستید و هر چه می نویسید پراست از اشتباه و انحراف، هنگامی که در هر سطر نوشته هایتان تحریف و دروغ موج می زند آیا واقعا قادر خواهید بود مبارزات پرولتری را در ایران رهبری کنید؟ به اسناد تاریخی جنبش های کمونیستی نگاه بیاندازید. مثلا اسناد انترناسیونال سوم را مطالعه کنید و ببینید که در ۷۰ سال پیش از این چه مباحثی در سطح سیاسی و نظری جریان داشته است، آن مباحث را با شناخت خودتان از مقولات با سطوح پلیمیک هایتان و حتی با نحوه برخوردتان مقایسه کنید، تا عمق عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را دریابید. "رهبران"، یکاش با همان سنگ بناهایی که کاخ های آرزو را می سازند، ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر بود، یکاش برای رسیدن به سوسیالیسم راهی "مستقیم و سراسر است" وجود داشت، ولی واقعیت های زمینی اینگونه نیستند و تجارب قریب ۱۵۰ سال جنبش کمونیستی جهان و موفقیت ها و شکست های آن نشان از کار سترگی دارد که در پیش است. کاری که انجام آن چیزی بیشتر از شنای "مستقیم و سراسر است" در عرض رودخانه را می طلبد. دوستان، می دانیم که همه چیز برای شما "روشن و قطعی" است، می دانیم که گفته های ما در این باب را "اندرزهای لیبرالی" توصیف می کنید و به آن ریشخند می زنید! باشد، حرفی نیست! حرفی نیست! شما اگر نخواهید از تجارب بیاموزید ما باز با شما (در واقع با قربانیان شما و سازمان های نظیر شما: توده های چپ) سخن خواهیم گفت.

★

ادامه دارد

ش. افشاری



ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

کمونیست

۵۰ ریال

۲۵ شهریور ماه ۱۳۶۳

سال اول - شماره ۱۲

وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی

این نوشته نشان میدهد که برای وحدت کمونیستی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" در تئوری، استواری، استواری برای پوشش لیبرالیسم خود در سیاست است. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی برای وحدت کمونیستی تنها یک کلمه است که در برخورد به سوز و آزاری و لیبرالها آنها را به آسانی و به قیمت کتب مقام شامخ مشاور آنها از تن بیرون می آورده، به اصل خودش رجعت می کند، با زبان اصلی و لیبرالی خودش را شورای ملی مقاومت بخن می گویند و به او بند و اندرز می دهد. این مقاله بخوبی آشکار می سازد که وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت منوهم نیست، بلکه خود لیبرال است. در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر ناکت برای اشاعت این بنده در صفحه ۵

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اسفند ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را به نام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن حزبک از آلترناتیو های رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد.

پیش نویس جدید قانون کار

چه می گویند؟

کارگران چه میخواهند؟

ضمیمه کمونیست ۱۲

منتشر می شود

بقیه از صفحه ۱ وحدت کمونیستی و ...

نکته زیادت است که ما برای انتخاب تعدادی از آنها از حدود فور در مضیق بودیم. نقل قولهایی که در این نوشته استفاده شده است تنها مثنی از آن خروار است. خواننده خود می تواند بسیاری دستاوی به این دربار بیکران لیبرالیم به خود نوشته رجوع کند.

وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت تانس آلتر- ناتیو بودن خود را به میسزان بیشتری (بعد از شهریور ۶۰) از دست داده است. چندین علت آن را بر می شمرد و اغافه می کند این عوامل "بیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، درکنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و عاقله ای است بر متن". ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این عوامل نمی شویم. آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیبرالیم وحدت کمونیستی و موعظه خوانی، نقش اندرزگویانه و پدیری بازی کردن او برای شورای ملی مقاومت، این اهوریسیون بورژوا - اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است.

در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفع آخرین توهّمات توده های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته اند، وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست های آنها را از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگرانه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژواشی آنها، بلکه

آنها "اشتباهات" ناشی از "دیدگاه مکی"، "دیدگاه پرا - کما تبتی" و "بی گذار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنا مند. (نقل قول های استفاده شده در متن از صفحات ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳

می گوید: " یک سیاست قاطع و استوار پرولتری چنان گنجینه‌ای از اندیشه‌ها، چنان درک روشنی از مبارزه و چنان پایداری‌ای در مبارزه به کل طبقه کارگر خواهد داد که دیگر احدی در روی زمین قادر به جلب نظر و دور کردنش از سویال دموکراسی نخواهد بود. حتی اگر انقلاب طعم تلخ شکست را تجربه کند، پرولتاریا سخت و مقدم بر هر چیز خواهد آموخت که به پایه‌های اقتصادی - طبقاتی هم لیبرالها و هم احزاب دموکراتیک را بشناسد؛ و آنگاه خواهد آموخت که از خیانت‌های بورژوازی منزجر و از ست عنبریه‌ها و نوسانات خرده بورژوازی دور آید و به مقصود، بیزاریابد. تنها چنین اندوخته‌ای از دانش، تنها به اکتساب چنین عاداتی در شیوه تفکر است که پرولتاریا خواهد توانست متحد و متهورانه تر بسوی انقلاب جدید، انقلاب سوسیالیستی، گام بردارد."

اما برای وحدت کمونیستی، ما رکیسم و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تنها ابزار از احترامی افلاطونی به مارکسیسم است. تنها پوششی است تا در عرصه سیاست بتوانند نظریه لیبرالی خود در مورد مجاهدین و شورای ملی مقاومت را پنهان دارد. بتوانند مجاهدین و شورای ملی مقاومت را نه آن جریانی که ناگزیر در آینده روبروی انقلاب، توده‌ها و طبقه کارگر قرار خواهد گرفت؛ نه آن جریانی که تلاش می‌کند تا قبل از اینکه توده‌های مردم فرصت دخالت و اعمال اراده بیابند، از بالا و از طریق بنده دست با امپریالیستها جایگزین رژیم جمهوری اسلامی شود و اجازه ندهد "اغتشاشات" سال ۵۷ تکرار شود؛ نه آن جریانی که ارتش را حفظ خواهد کرد و یکبار دیگر بدین و مذهب را در سرکوب دموکراسی و حفظ

سرما به به خدمت خواهد گرفت. معرفی نماید؛ بلکه آن جریان و نیروی معرفی کند که علت تمام سیاستها، برنامه‌ها و اعمال و کردارشان از برای - گمانیم و دیدمکانیکی آنهاست. اشتباهاتشان معرفی است و ناشی از دیدگاه مذهبی آنهاست! اشتباهاتشان ناشی از آن است که به مذهب به عنوان قدرت انسان ما زو نه بسج کنند به می دهند! البته در کنار همه اینها اگر بزرگ بینی‌های بی‌مارگونه بینی مدررا در نظریه‌گیرییم بعد نیست که او مجاهدین را عمدیاً به اقربب داده باشد!

" مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اما اگر فرقی باشد) اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ای آورده بودند یا زحرفی، ولی برای همان خدا و همسان پیغمبر و همان امامان علیهم‌السلام عمرشوریدن انتظار بیجا می‌باشد. ما این تا کید را بر عامل مذهب به عنوان رند نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم."

اینهم رند نظر مجاهدین در تکیه به مذهب به شیوه وحشت کمونیستی؛ "اگر اینها مذهب تازه‌ای آورده بودند یا زحرفی، چه فرقی؟ شما بخاطر دین جدیدی که آورده بودند به این پیغمبران و امامان جدید تبریک می‌گفتید؟ اگر هم اکنون می‌گوشید " مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی است (اما اگر فرقی باشد) و اسطرشان را از بی‌بستن مردم به آنها می‌دانید در آن صورت انتظارشان را بجا دانسته و مردم را ملامت می‌کردید که چرا به مجاهدین نمی‌پیوندند؟ آیا ما این نوشته قمدارید مجاهدین را تشویق کنید که دین جدیدی

بیاورند و علاوه بر مقاسسات "فرمانده عالی" و "مشول اول" به ستمگری و امانت هم برسند؟ آیا قمدارید کارگران و زحمت - کشان را بسج کنید که مجاهدین راحت‌فشاریگذا رند تا مجبور به سوبخ مذهبشان شوند؟

کارگران و زحمتکش که بیش از ۵۰ سال معنای زندگی تحت حاکمیت مذهب را با گوشت و پوست خود درک کرده‌اند، ظرفیت‌های سیکران ارتجاعی و فداانسانی دین و اسلام را در خدمت به سرما به و امپریالیسم بخوشی مشاهده کرده‌اند خواستار دین و مذهب تازه‌ای نبوده، بلکه خواستار حداثی دین از دولت هستند و لزوم آزادری می‌کنند. کارگران آگاه ایران اهداف مجاهدین و شورای ملی مقاومت را نگاه بند مذهب را اینگونه رند نگردیده بلکه هدف مجاهدین و شورای ملی مقاومت در تکیه بر گیری دین و مذهب بر علیه دموکراسی و بردفاع از سرما به و امپریالیسم را افشاء می‌کنند و ما هیت بور - زواشی آنان را به توده‌ها می‌شناسانند. اما وحدت کمونیستی در مقام شامخ مشاور شورای ملی مقاومت به آنان درس می‌دهد.

وحدت کمونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهند در رسیدن به اهداف بورژوازی خود پیروز شوند، اولاً باید به مذهب بعنوان یک نیروی بسج کنند به نگاه کنید و نه یک قدرت انسان ساز؛ ثانیا اگر فرقی بین اسلام شما و خمینی وجود دارد یا بدقیل از اینکه دست به عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرقه‌ها را درک کرده‌اند. اما بهتر است که مذهب شما را به این و زید زیرا تاریخ ایران از این نمونه‌ها زیاده‌دارد و موفق تر هم بوده است مانند اسلام عیسی و خرم دینی.

وحدت کمونیستی بر علیه مذهب مقالات شداد و غلاط می

نویسدا ما چون آنها با زشتیاب سیاسی نداریم و بدین معنایی نیست که به مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قعدا را ندیک حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری ندهد، ناچار است تا ماهیت بورژواشی مجاهدین و شورای ملی مقاومت را اینها ن کند و هسندف اینها را که کمر همت ستانند تا دین و مذهب را یکبار دیگر بعنوان سلاحی ارتجاعی و بورژواشی سر علیه دموکراسی و کمونیسم و طبقه کارگر یکبار براندازیم اکنون نیز آنرا یکبار گرفته اند را از دیده ها بیوشاند و برای این منظور تا آنجا پیش رود که به مجاهدین بگوید اگر مذهب تازه ای آورده بودید با حرفی .

ببیند و وحدت کمونیستی با چه لحن بدرا نه و استادانه که گویا دارد اشتباه شاگردانش را در باره موضوعی توضیح می دهد سخن می گوید: "اشتباه مجاهدین این بود که کمیت را در نظرمی گرفتند و نه موضع را ... این اشتباه مهلک اولاً در نظرمی گیرد که چند در صد مخالفین رژیم و انصار علیه آن خواهند جنگید ... مجاهدین ناراضی های ارتش را می دیدند ولی این را نمی توانستند تشخیص دهند که مهار ارتش در دست رژیم است ... مسئله تنها این نیست که کمیت مخالفین چقدر است و کمیت هواداران چه قدر ...

چقدر خوب است رهبری ما زمان مجاهدین در وهله اول خود و در وهله بعد کارها پیش برای گذرا - نیدن یک دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بروند. در آن صورت به عقیده وحدت کمونیستی بهتر، راحت تر و فوری تری می توانند به اهداف بورژواشان برسند. زیرا برای وحدت کمونیستی رو کردن دست مجاهدین و شورای ملی مقاومت در حفظ ارتش در جمهوری دموکراتیک اسلامی معنائی

ندارد. برای وحدت کمونیستی رو کردن دست مجاهدین و شورای ملی مقاومت به عنوان یک جریان بورژواشی که قعدا را دیمند از جمهوری اسلامی یکبار دیگر همان بلاشی را به سر انقلاب ایران بیاورد که جمهوری اسلامی آورد، جایگاهی ندارد. مخالفت مجاهدین و شورای ملی مقاومت با تسلیم عمومی مردم و اتکاء آنها به ارتش هیچ نشانی از غیر انقلابی و غیر دموکراتیک بودن ندارد. آنگاه کردن پیرولتاریا از عواقب شوم حفظ ارتش چیزی که مردم ایران آنرا در جمهوری اسلامی تجربه کرده اند اهمیت ندارد. وحدت کمونیستی با حدیث تمام نمی کند همواره اینها را از چشم مردم و پیرولتاریا پنهان کند و توجه پیرولتاریا و مردم را به این جلب کند که گویا مجاهدین صرفاً دید پراگماتیستی و مکارانه دارند. تا مسأله پیرولتاریا فکر کند که اعمال و سیاستها و برنامه مجاهدین و شورای ملی مقاومت همه حاکی از آنست که آنها بورژوا هستند. راه بندوست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده و تلاش می کنند سرمایه را از جنگ انقلاب ایران نجات دهند.

همانگونه که مجاهدین و شورای ملی مقاومت روبه سرمایه می کنند و می گویند ما به خون نیست اعتقادی نداریم و نخواهیم گذاشت "اغتصابات" سال ۵۷ تکرار شود، وحدت کمونیستی نیز مورد خطایش نه به کارگران و زحمتکشان بلکه مجاهدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که می که به نمایح و پند و اندرزهای بدرا نه لیبرالهایی "دانا تر" از خودشان کوش فرا دهند تا چه اندازه در رسیدن به اهداف بورژواشان موفق خواهند شد. مجاهدین و

شورای ملی مقاومت از "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی، نه تنها نباید تری به خود راه دهند بلکه باید آنرا مزایای برای تحمیل پرو- لتاریا به حساب بیاورند و آنرا نقطه قوت وحدت کمونیستی تلقی نمایند. آنگاه خواهند دانست که چگونه وحدت کمونیستی برای مشاوری در تصمیم گیری ها تمام جوانب کار را به دقت می سنجد و در رسیدن به اهداف بورژواشان چه کمک مهمی به آنان خواهد کرد. با ورنمی کنید، نگاه کنید:

وحدت کمونیستی حتی به فکر پرستیز شورای ملی مقاومت به عنوان آلترنا تیف مقبول بورژوازی و امپریالیسم هم نبوده است. اود بر روی "اشتباهات" مجاهدین در مبحث "پرواز تاریخی" چنین می گوید: "آنها حتی محاسبه پراگماتیستی، به مجاهدین حکم نمی کرد که آلتر - نا تیف خود را به گونه ای تشبیه کنند که غرب به سراغ آنها بیاید و نه آنان به سراغ غرب؟ ... غربی که واسطه ها و نمایندگان را تا "شهر مقدس" نجف می فرستد قاعدتا می تواند استفاده از امکانات ارتباطی اش با آلتر - نا تیف مطلوب خود حتی در دورترین روستاهای ایران تماس بگیرد ... حداقل درایت حتی در زمینه پراگماتیستی به مجاهدین حکم می کرد که کاری کنند غرب به سراغ آنان بیاید و نه آنان به سراغ غرب بروند. کاری که این نمایندگان غرب باشند که مثلاً به کردستان برای مذاکره با آنان بیاید و نه آنان که برای معرفی آلترنا تیف خود در هیات غرب شوند."

اشتباه نکنند اینجا جلسه ای نیست که مجاهدین و بی صدر در آن در مورد چگونگی خارج شدن از ایران صحبت می کنند و عملی بودن و مزایای هر راه ممکن را

مورد ارزیابی قرار می دهند. اینجا جلسه شورای ملی مقاومت هم نیست که در آن در مورد خارج شدن رجوی و بنی مدر و میزان لطمانی که احتمالاً آن پرواز به پرتیژ شورای ملی مقاومت زده باشد بحث می کنند؛ خیر، این وحدت کمونیستی است که چنین سخن می راند. او گرچه هنوز به شورای ملی مقاومت و جلسات آن راه پیدا نکرده اما راه نیافتن به شورای ملی مقاومت باعث نشده است که از فقدان "حداقل درایت حتمی در زمینه پراگماتیستی" در نزد مجاهدین دورنچ نباشد.

البته از آنجا که بدور است که در مورد نکته دیگری که وحدت کمونیستی در همان قسمت "پرواز تاریخی" بدان اشاره کرده در اینجا ذکر به میان نیاوریم و نوشته را پایان دهیم، وحدت کمونیستی در آنجا چنین میگوید: "این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد."

گویا کل مقاله را که تنها بخش ناچیزی از آن را در این نوشته نقل کردیم از دیدگاه کمونیستی به بررسی شورای ملی مقاومت پرداخته است که اعلام می کند این توضیح را از دیدگاه پراگماتیستی ارائه کرده است! به وحدت کمونیستی جدا توجه می کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبلاً خواستندگان را مطلع کند که کدام یک از دیدگاه های مکاتبکی، پراگماتیستی و ایده آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است. این به خواننده پیوسته های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا به سبب سببیت آنها را تشخیص دهد. همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درک مطلب راحت تر گردد. از آن مهمتر

بها می است که وحدت کمونیستی از این طریق به شورای ملی مقاومت و مجاهدین می دهد تا اگر از خلال کل نوشته نتوانسته اند متوجه شوند که کمونیسم نزد وحدت کمونیستی تنها یک لباس است که به آسانی از تن بدر می آید و دوبه اصل خود رجعت می کند و لیبرال می شود علناً بگوید وحدت کمونیستی حتی ظاهری کمونیست را هم همیشه حفظ نمی کند.

اما برای طبقه کارگر، کمونیسم و مارکسیسم لباس نیست که از تن بیرون آورده و با هر کس و با هر جریان و پیروی سیاسی به زبان خودش سخن بگوید؛ وقتی به لیبرالها می رسد لیبرال شود و وقتی در یک جنبش دموکراتیک شرکت دارد، کمونیست بودن و منافع و صف مستقل خود را کنار می گذارد. کمونیسم برای طبقه کارگر علم رهائی است و به هر میزان که از آن دست بشوید و از آن دور شود به همان میزان از رهائی خود دست شسته و دور شده است. اما وحدت کمونیستی که معتقد است مادام که پرولتاریا دوران "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی را به پایان نرسانده است نباید بسوی قدرت دست دراز کند، قدرت سیاسی را تماماً و همواره به بورژوازی واگذاری کند در بین نیروهای بورژوازی بعضی را انتخاب و برای کسب مقصود شایخ مشاوره آنان بپندواند و در داده و طریق "درست" رسیدن به قدرت را به آنان نشان می دهد.

وحدت کمونیستی اشتباهات مجاهدین و شورای ملی مقاومت را به نحوی و از چنان دیدگاهی مطرح می سازد که حتی هر کدام از اعضای شورای ملی مقاومت نیز می توانند به طرح این چنینی "انتقاد از خود" هائی بپردازد. نمایی پدران وحدت کمونیستی به گونه ای است که حتی در

"طرفیت های انتقاد پذیری" رهبری مجاهدین نیز می گنجد و علاوه می تواند بعنوان نمونه ای از "انتقادات سازنده" و نه "شواشکنانه" برای همه اعضای شورای ملی مقاومت سرمشق گردد.

رضا مقدم

۶۳/۳/۲۸

وباحثی

با

«حزب کمونیست ایران»

۲

نقد مبانی نظرات اقتصادی امك

مقدمه

باید اعتراف کرد که "حزب کمونیست" امك ("اتحاد مبارزان کمونیست") در سلسله مجادلات خود با سازمان وحدت کمونیستی، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است و آن مربوط می‌شود به انسجام نظری این سازمان و تسلطش بر نظرات خود. نویسندگان امك در باب اول سلسله مقالات خود در این مورد چنین می‌نویسند:

"اولا وحدت کمونیستی يك گرایش فکری تعریف شده و چا افتاده را نمایندگی می‌کند که علی‌رغم انحرافش از مارکسیسم،

در جای خود کمابیش ثابت است و نوسان نمی‌کند و بعبارت دقیق‌تر انحرافات سیاسی و عملی این جریان، حاصل استواری و استحکامش بر درك انحرافی ثابتی از مارکسیسم و انقلاب پرولتری است.^{۱۰۰۰} ثانیاً وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را برخلاف پوپولیست‌های سنتی ایران، **بالتقاط عجلانه از نظرات مد روز این و آن ابداع نکرده است.** و برخلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی‌کند. وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست. صاحب مطلق‌العنان و تام‌الاختیار دستگاه فکری خود نیست، بلکه نماینده جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که مردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (پسوی سوسیالیسم - نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران - شماره ۱، صفحات ۱۰ - ۹، تاکیدها از ماست).^{*}

باور کنید بحث و جدل، یا هر جریانی که درکی انحرافی اما ثابت و استوار دارد و از نظرات مد روز این و آن پیروی نمی‌کند، از جنبه‌های آسان است. چه برای آنان که هم صادقانه و هم از سواد تئوریک لازم برخوردارند و حرفی برای گفتن دارند کافی است که پایه‌های اصلی این نظریه انحرافی ولی منسجم را به زیر نقد اصولی بکشند و با این کار کل آن "ساختمان فکری" منسجم را بلرزانند. اما برای آنان که نه سخن جدید برای گفتن دارند و نه صداقتی و دانش تئوریک‌شان از حیطه اطلاعات چند "مانوئل" و از بر کردن چند اصول عام تجاوز نمی‌کند، میدان هتاک، دروغ و تهمت و افترا باز است تا فعلاً بتوان چند دانشجوی خارج از کشور و کادرهای فارغ‌التحصیل از "مدرسه حزب کمونیست ایران" را "قانع" کرد که مثلاً ((سازمان)) وحدت کمونیستی آزادی را از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون بورژوائی گدائی می‌کند" (پسوی سوسیالیسم - شماره ۱).^{*}

ما، اما، در بحث و جدل خود با "حزب کمونیست" امك از امتیاز ویژه اشاره شده در فوق نیز برخوردار نیستیم. ما نه با يك

درک منسجم و ثابت، بلکه با مجموعه‌ای از نظرات روبرو هستیم که بر اساس احتیاجات تبلیغاتی روزانه رهبران حزبی، بر مبنای مسائل تشکیلاتی و سیاسی لحظه‌ای و یا حتی بر پایه آخرین کتابچه‌ای که خوانده‌اند، تغییر می‌کند. ما با گروهی روبرو هستیم که مثلاً تئوریسین آن، در شماره اول بسوی سوسیالیسم می‌نویسد که "وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست، صاحب مطلق‌العنان دستگاه فکری خود نیست، بلکه نماینده جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که سردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (تاکیدها از ماست) و در شماره دوم همان نشریه همان نویسنده، وحدت کمونیستی را "سخت‌گوی بورژوازی صنعتی خصوصی بومی" (تاکید از ماست) می‌داند! باید اذعان کرد که جدل نظری با چنین مجموعه‌ای اگر نه مشکل لااقل کسالت‌آور است. چه هر لحظه باید از آخرین تغییر مواضع‌شان آگاه بود و آن را یادآور شد، مثلاً باید دانست که تا قبل از انتشار "بسوی سوسیالیسم" شماره ۱، ماهیت انقلاب ایران دموکراتیک بوده است، در "بسوی سوسیالیسم" شماره ۱، این انقلاب ماهیت سوسیالیستی پیدا می‌کند (البته همراه با مقدار زیادی دشنام به "وحدت کمونیستی") و در "بسوی سوسیالیسم" شماره ۲، این انقلاب دوباره دموکراتیک می‌شود (با همان مقدار دشنام به ما)، اما نه از آن دموکراتیک‌های قبلی و قدیمی، بلکه از یک نوع جدیدتر! گویا بازخوانی و بازفهمی آثار لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵، در فاصله انتشار دو شماره بسوی سوسیالیسم، آقای حکمت را به کشف این نوع جدید انقلاب دموکراتیک رهنمون کرده است. حال اگر باین بندبازی در اعلام مواضع، ابعاد سیاسی دروغ‌ها و دشنام‌ها و تقلب‌های متداول در آثار "حزب کمونیست" امک را اضافه کنید، خواهید دید که واقعا بحث با این "حزب" کاری کسل‌کننده است. ما در این مقاله بالاجبار باین امر کسل‌کننده، در زمینه اقتصاد، دست زده‌ایم.

کسانی که تحولات چپ ایران بعد از انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ را دنبال کرده‌اند، مجموعه معروف به "خط سه" را می‌شناسند. خط سه در ایران بعد از انقلاب، شامل طیف وسیعی از گروه‌ها و سازمان‌هایی می‌گردد که نقطه اشتراك آنها تاثیر شدید از اندیشه مائو تسه دون، پوپولیسم، استالینیسم، اعتقاد به یکی از انواع انقلاب‌های دموکراتیک و بالاخره استقلال سیاسی از اردوگاه شوروی و انتقاد از آن بود. پیکار، اتحادیه کمونیست‌ها، وحدت انقلابی، نبرد، آرمان، سهند(امک بعدی)، شناخته شده‌ترین این جریان‌ها بشمار می‌روند. امک بنا به اعتراف خود ریشه در خط سوم - یا آنطور که خود ادعا می‌کند در جناح چپ آن - دارد.

امروز اما، حزب امک خود را "گسته" از گذشته خط سومی‌اش می‌داند. موضوع این مقاله، بررسی این گسست است در زمینه مفاهیم و نظرات اقتصادی این جریان.

در بخش اول این مقاله ما توجه خود را معطوف به بررسی درك امک از مناسبات سرمایه‌داری جهانی، سرمایه‌داری وابسته و در این رابطه مقولاتی چون استثمار، سود، صدور سرمایه و غیره می‌کنیم. می‌خواهیم بفهمیم که در زمینه این مقولات عام اما اساسی، حزب امک تا چه حد از پوپولیسم خط سوم "گسته" است. آیا از نظر محتوی، درك این جریان از "سرمایه‌داری وابسته"، استثمار، امپریالیسم و غیره تفاوتی اساسی و ریشه‌ای با درك پوپولیسم خط سه از این مقولات دارد، یا این که رفرمی است اچپاری در همان نظرات، رفرمی که شکست فرمول‌های قبلی و همچنین رشد فرهنگ چپ در ایران، به بازماندگان خط سوم تحمیل کرده است، رفرمی که بجای تغییر در محتوی، در شکل تاثیر گذاشته است.

بخش دوم این مقاله به بررسی نظراتی می‌پردازد که آقای منصور حکمت، تئوریسین جامع‌العلوم و از رهبران "حزب کمونیست" در شماره ۲ نشریه بسوی سوسیالیسم، در نقد سازمان وحدت کمونیستی - در زمینه اقتصاد و یا بقول ایشان در زمینه "اقتصادیات وحدت کمونیستی" - به نگارش درآورده است. در این بخش در کنار بررسی نظرات و انتقادات ایشان، البته به "چند" تقلب بزرگوارانه، اما آشکار نویسنده در ارائه نظرات سازمان وحدت کمونیستی نیز اشاره خواهیم کرد، و یکبار دیگر از ایشان و از سایر "رهبران پرولتاریای ایران" متشکله در این "حزب" دعوت می‌کنیم که عادت زشت تقلب و تحریف نظرات مخالفان خود را ترك کنند. باین "رهبران" اطمینان می‌دهیم که ترك این عادت زشت، موجبات سلامت فکر را فراهم می‌آورد. بخش دوم مقاله در شماره آینده "اندیشه رهائی" انتشار می‌یابد.

مائوئیست‌ها به دانشگاه می‌روند!

بخش اول

امك و مناسبات سرمایه‌داری

پسا

"رستاخیز مارکسیستی" در اندیشه‌های پوپولیستی

این بخش، شامل دو قسمت است. در قسمت اول، بدواً به بررسی نظریات امك در پاره "نظام سرمایه‌داری وابسته" توجه می‌گردد، سپس به درك عمومی این جریان از مناسبات سرمایه‌داری جهانی و از مقولات اقتصاد مارکسیستی پرداخته می‌شود، و ماهیت انقلاب "عمیقی" که کاربرد واژه‌های مارکسیستی در اندیشه‌های مائوئیستی امك بجا گذاشته روشن خواهد شد. در قسمت دوم به بررسی نتایج مشخص شیوه تحلیل این جریان در بررسی اقتصادی جهان و اقتصاد ایران می‌پردازیم، متوجه خواهیم شد که چگونه این تئوری‌های ثابت در تماس با واقعیت، در خود این واقعیت "انقلاب" می‌کنند و چگونه آسیاب‌های بادی دنیای خاکی تبدیل به شوالیه‌های جنگی تخیلات این دون کیشوت‌های وطنی می‌شوند و خواهیم دید که چگونه این دون کیشوت‌ها، با يك حرکت دست، سرمایه‌ها را به ایران "سرازیر" می‌کنند و چگونه با يك اشاره چشم، سودها را از "پشت پرده" خارج می‌کنند... و در يك کلام، چگونه تمام عناصر واقعی جهان سرمایه‌داری و مفاهیم ناشی از آن همچون سود، سرمایه، اجاره تفاضلی و غیره، به کرنش در مقابل امك می‌پردازند و به خواست رهبران این جریان تغییر شکل و ماهیت می‌دهند. تو گوئی که سرمایه‌داری کنونی نه در این جهان خاکی بل در فانتزی‌های مذهبی "رهبران پرولتاریا" متحقق شده است.

امك و "نظام سرمایه‌داری وابسته": جلوای از درهم گوئی پوپولیستی

از سال‌های ۴۲ به بعد، بدنبال رفرم‌های "شاهانه"، حنای تز "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" مائوئیست‌های ایرانی رنگ باخت، و اصطلاح "سرمایه‌داری وابسته" جای خود را در ادبیات چپ و بطور کلی در ادبیات رادیکال ایران باز کرد. در اواخر دهه ۴۰ و در اوائل دهه ۵۰، سازمان‌هایی چون چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق، بخش مارکسیست مجاهدین خلق و شخصیت‌های مبارزی چون جزئی از این اصطلاح استفاده کردند و این خود موجبات اعتبار بیشتر اصطلاح "سرمایه‌داری وابسته" را فراهم آورد. تا آنجا که در آخرین سال‌های قبل از انقلاب بهمن و همچنین چند سال بعد از آن، کمتر گروه یا سازمانی را می‌شد یافت که از این اصطلاح استفاده نکرده باشد. در دوران انقلاب و بعد از آن، اکثریت قریب باتفاق این گروه‌ها و سازمان‌ها - حتی آن‌هایی که تا یک سال قبل از انقلاب، نظام تولیدی ایران را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌خواندند -، نظام تولیدی حاکم بر ایران را "سرمایه‌داری

وابسته" معرفی کردند. آنچه یکی از نقاط اشتراك اصلی این تفکرات - خطوط ۲، ۳ و ۴ - را تشکیل می‌داد، اعتقادشان باین امر بود که "سرمایه‌داری وابسته" يك نظام تولیدی معین، يك سیستم اقتصادی متمایز است. اختلاف نظرها در توضیح بنیانها و محورهای اساسی این "نظام" و رابطه آن با نظام سرمایه‌داری جهانی دور می‌زد. در آن دوران ما جزء معدود جریان‌هایی بودیم که بر این امر تاکید می‌کردیم که "وابستگی" معرف نظام تولیدی خاصی نیست، بلکه صفتی است که می‌تواند شکل خاص - و نه محتوای - مناسبات سرمایه‌داری را در ایران بیان کند. به همین دلیل نیز "وابستگی" را در عناصر اساسی - جوهر - مناسبات سرمایه‌داری، یعنی تقابل ارزش مبادله و ارزش مصرف، کالا شدن نیروی کار، خرید و مصرف آن در پروسه تولید سرمایه‌داری، تولید ارزش اضافی و تحقق ارزش مبادله کالا در بازار جستجو نمی‌کردیم، برای ما "وابستگی"، خصلت تعیینی نظام (System Determinant) یا مناسبات تولیدی ایران نبود و نیست. بنظر ما خصلت‌های ماهوی نظام تولیدی ایران، همان خصلت‌های ماهوی مناسبات سرمایه‌داری است، بدون "اما"، "اگر"، "چون و چرا"، یعنی بقول مارکس "سرمایه - سود (۰۰۰)، زمین - بهره مالکانه، کار - دستمزد، این فرمول سه گانه‌ایست که تمامی رموز روند تولید اجتماعی را فرا می‌گیرد" (سرمایه - جلد سوم، صفحه ۸۴، چاپ انگلیسی، تاکید از ماست). بنابراین، برای ما صفت "وابستگی" نه معرف ریشه و اساس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در ایران، بلکه ترسیم کننده شاخ و برگ‌های آن وجنبه‌های ثانوی - اما بهرحال مهم و قابل توجه - آن بوده است. نکته مورد توجه و تاکید ما در اینجا اما اعتقاد تمامی طیف خطوط ۲ و ۳ و ۴ - و همچنین امك - به "سرمایه‌داری وابسته" بعنوان يك نظام تولیدی مشخص است. نتیجه منطقی چنین اعتقادی در حیطه تئوریک البته کوشش در جستجوی مشخصه‌های ماهوی این نظام تولیدی بوده است. هر يك از اجزاء خطوط فوق، بر حسب شعور و دانش خود، مشخصه‌هایی را برای آن معرفی کرده است. امك

نیز، علی‌رغم اشاره درست به تبعیت "سرمایه‌داری وابسته" از قوانین عام سرمایه‌داری، کوششی مبهم در تشخیص "قانونبندی درونی"، در کشف "جوهر واقعی" و عناصر اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" بکار برده است. مثلاً بخش قابل توجهی از جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" امک (۱) صرف پلیمیک با کسانی می‌شود که وابستگی سرمایه‌داری را در "سطح" می‌بینند و قادر به تشخیص "قانونبندی درونی"، "جوهر" و "موتلفه اساسی" "نظام" سرمایه‌داری وابسته نیستند. امک نکته قوت و "نوآوری" خود را در این می‌داند که در شناخت "نظام سرمایه‌داری وابسته" از سطح به "عمق" رفته و "جوهر" این مناسبات را در پروسه‌های اساسی، یعنی در اثبات ارزش اضافی و بقول خود در "فرمول ۲" (یا $W=C+S+V$) یافته است:

"... بنابراین اگر می‌خواهیم از وابستگی سرمایه سخن بگوئیم، می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کار مزدوری و سرمایه - یعنی رابطه استثمار و تولید ارزش اضافه) به امپریالیسم توضیح دهیم. عبارت دیگر در وهله اول، این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است، و پس از درک جوهر این وابستگی - و فقط پس از درک آن - از خود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه، اشکال کنکرت اقتصادی پیرامون ما را توضیح می‌دهد."

و یا

"رابطه متقابل کار مزدی و سرمایه در کل اقتصاد ایران نقطه آغاز هر تحلیل و تبیین از وابستگی تولید سرمایه‌داری در ایران است (صفحه ۲۲ - اسطوره بورژوازی ملی و مترقی - بخش اول - تاکیدها از متن اصلی و تاکیدها با یک خط از ماست)."۰

قبل از اینکه به مشخصات "وابستگی" ارائه شده از جانب امک بپردازیم باید متذکر شویم که اصرار این جریان در استفاده از اصطلاح

"نظام سرمایه‌داری وابسته" - و غالباً با تکیه بر واژه نظام - لغزش قلم و اتفاقی نیست. امك، واژه "نظام" را به مفهوم سیستم (System) بکار می‌برد. هر سیستمی را با موقوفه‌های اساسی که کارکرد آن سیستم را تبیین می‌کنند توضیح می‌دهند. مناسبات سرمایه‌داری، بمثابة يك سیستم تولیدی، با پروسه خرید نیروی کار در بازار بمثابة کالا، مصرف نیروی کار در پروسه تولید کالائی (تحقق ارزش مصرفی نیروی کار)، و سپس تحقق ارزش مبادله کالای تولید شده در بازار و انباشت ارزش اضافی مشخص می‌شود. مناسبات تولیدی حاکم بر ایران را به اعتبار داشتن مشخصه‌ها و کارکردهای اساسی سیستم سرمایه‌داری، نظام سرمایه‌داری می‌دانیم. تا اینجا قاعدتاً مسئله‌ای نیست. ما و امك، هر دو مناسبات تولیدی ایران را در مقوله نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهیم. هم ما و هم امك، از سرمایه‌داری وابسته سخن گفته‌ایم. با این تفاوت كوچك (!) که امك برخلاف ما "وابستگی" را ممیزه سیستمی در مناسبات تولیدی - یعنی در کارکرد عناصر اصلی مناسبات سرمایه‌داری - می‌پندارد، و به همین دلیل نیز از "نظام سرمایه‌داری وابسته" سخن می‌گوید. عبارت دیگر بنظر این جریان، "نظام سرمایه‌داری وابسته" تحقق محتوایی خاص از نظام سرمایه‌داری است. البته این "حکم تئوریک" در صورتی قابل قبول است که امك بتواند نشان دهد عنصر یا عناصری که - در زمینه کارکرد موقوفه‌های اساسی مناسبات تولید سرمایه‌داری -، "نظام سرمایه‌داری وابسته" را از مقوله عام نظام سرمایه‌داری متمایز می‌کنند (یعنی در اینجا "وابستگی" بعنوان مشخصه تولیدی)، حداقل دارای دو شرط زیر است:

اول - خصلتی دائمی و سیستماتیک دارد، عبارت دیگر مشخصه دائمی و ذاتی نظام مورد نظر است.

دوم - و مهم‌تر از همه - محتوای این مشخصه (در اینجا محتوای وابستگی) در تضاد با عملکردهای اساسی و یا نتایج مستقیم موقوفه

اصلی سیستم فراگیر (در اینجا نظام سرمایه‌داری) قرار ندارد. به زبان دیگر کارکردهای خاص "نظام سرمایه‌داری وابسته" نباید در تضاد با کارکردهای عام و اساسی مقوله عام‌تر "نظام سرمایه‌داری" قرار بگیرد (۲).

ما ذیلاً به بررسی مفهومی می‌پردازیم که امك از وابستگی اراده می‌دهد و خواهیم دید که این مفهوم، هیچیک از دو شرط فوق را در بر ندارد یعنی :

اولاً، بیش از این که مشخصه نظام تولیدی ایران باشد، "انطباق خلاق" اصطلاحات مارکسیستی و ثقل قول‌های مارکس است به تظلم خواهی برای کارگران ملی "ما فوق" ستم کشیده، "ما فوق" فلاکت زده و "ما فوق" سرکوب شده ایران.

ثانیاً، این مفهوم وابستگی - بعنوان يك مشخصه سیستمی - با عملکرد متلفه‌های اساسی مناسبات سرمایه‌داری همخوانی ندارد. یعنی "نظام سرمایه‌داری وابسته" ایست که راه خودش را می‌رود و جز احوالپرسی مودبانه با عملکردهای عام مناسبات جهانی سرمایه‌داری کاری ندارد! گویا اندیشه ماثو تسه دون و رابطه عشق و نفرتی که دوستان امك با آن دارند این بار نیز کار خود را کرد: گذار از "خلق تحت ستم" به "کارگر تحت ستم"، از "نظام تولیدی نیمه - نیمه"، به "نظام تولیدی سرمایه‌داری وابسته". این است جوهر "ترقی" و "گست" امك از خط سه، این است دست‌آورد "آکادمیک" تازه دانشگاهیان ما!

از "مشخصه ماهوی" نظام سرمایه‌داری وابسته امك شروع کنیم.

"فوق سود امپریالیستی":

مشخصه ماموی "نظام سرمایه‌داری وابسته" امك

همانطور که قبلاً اشاره شد، امك در جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، این پروژه را در مقابل خود قرار می‌دهد که "جوهر وابستگی" و مشخصه اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" را در ارتباط با معادله ارزش مارکس یعنی فرمول:

ارزش اضافی + سرمایه متغیرپرداخت شده + سرمایه ثابت = ارزش کالا

یا

$$W=C+V+S$$

کشف و ارائه می‌کند:

"درک شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی حاکمیت، رابطه سرمایه (که فرمول $C+V+S$ بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل قانونبندی حرکت نظام سرمایه‌داری وابسته است" (اسطوره بورژوازی ملی و ۲۰۰۰، صفحه ۳۹، تاکیدها از ماست).

در جزوه "نظری به تئوری مارکسیستی بحران ۲۰۰۰" (۲)، امك پروژه خود را تکمیل می‌کند. در اینجا، ابتدا "جوهر" و خصیصه اصلی "نظام سرمایه‌داری وابسته" را توضیح می‌دهد و سپس مشخصات آنرا در جامعه ایران بررسی می‌کند. از نظر این جریان، بنیاد این نظام بر

این قرار دارد که سرمایه انحصاری جهانی با صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه، با استفاده از "نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا"، سرمایه متغیر (V) را کاهش می‌دهد و ارزش اضافی (S) را زیاد کرده و بدین ترتیب "فوق سود امپریالیستی" تولید می‌کند:

"تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، اینست محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین، و شناخت مناسبات سرمایه‌داری وابسته و ویژگی‌های بازار داخلی در اینگونه کشورها بدون شك می‌باید بر این درك لنینی از محتوای اقتصادی امپریالیسم استوار گردد. سرمایه‌داری وابسته نظامی است که اولاً سرمایه‌داری در آن مستقر شده است و ثانیاً بازار داخلی آن در خدمت تولید فوق سود امپریالیستی است. قدری در این فرمولبندی تعمق کنیم: تولید فوق سود امپریالیستی در يك کشور سرمایه داری باین معناست که شرایط لازم برای تولید فوق سود (که نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا ارکان اصلی آن هستند) باید در هر حلقه بازتولید کل سرمایه اجتماعی از نو بوجود آیند، باز تولید شوند. بعبارت دیگر بحث بر سر ارزان بودن از پیش نیروی کار در این کشورها نیست بلکه بر سر ارزان نگاه داشتن آن است. و باز بحث بر سر بالا بودن نرخ استثمار نیست بلکه بر سر بالا نگاه داشتن آن است" (نظری به تئوری ... صفحات ۷۱ - ۷۰، تاکیدهایی که با يك خط مشخص شده‌اند از ماست).^۰

کمی دورتر در همان مقاله چنین می‌خوانیم :

"خلاصه کنیم: موجودیت بازار داخلی کشور تحت سلطه امپریالیسم، بمثابة حوزه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای نیروی کار ارزان، اساس وابستگی کل سرمایه اجتماعی در این بازار به عملکرد و نیازهای جهانی سرمایه انحصاری است، وابستگی‌ای که تمامی اقشار سرمایه در بازار داخلی بر محور آن سودآوری می‌کنند و در ابقاء آن شدیداً ذینفعند".^۰

"همانطور که گفتیم اساس تولید سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار کار ارزان و بازتولید شرایط اقتصادی و سیاسی لازم آن است. این جوهر عملکرد امپریالیسم در کشور تحت سلطه است، و هر تحلیل و تبیین از "وابستگی" که منتزع از این واقعیت، ابتدا به ساکن، به تحلیل رابطه سرمایه و تولید، تقسیم کار، ... بپردازد بوضوح از تمامی دستاوردهای تئوریک لنین و لنینیسم غافل مانده است. اساس حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخل کشور تحت سلطه تولید مافوق سود امپریالیستی است و ... (همانجا، صفحات ۸۲ - ۸۱، تاکیدهایی که با یک خط مشخص شده‌اند از ماست).

به بررسی این احکام بپردازیم:

بحث را از مفهوم "فوق سود" و یا دقیق‌تر سود اضافی (۴) آغاز می‌کنیم. مارکس در جلد سوم کاپیتال - یعنی به هنگام بررسی شیوه تولید سرمایه‌داری در کلیت خود - این مفهوم را مورد توجه قرار می‌دهد. زمانی که یک سرمایه‌دار، بخشی از سرمایه‌داری و یا حوزه خاصی از تولید سرمایه‌داری نرخ سودش فراتر - بیشتر - از میانگین نرخ سود در سطح جامعه (یا در سطح جهان) باشد، می‌گوئیم که این سرمایه‌دار یا این بخش و یا این حوزه خاص از سرمایه‌داری از نرخ سود اضافی نسبت به نرخ سود متوسط اجتماعی (و یا نرخ سود متوسط جهانی) برخوردار شده است. و بالعکس زمانی که نرخ سود مورد نظر کمتر از - زیر - میانگین نرخ سود در سطح جامعه (یا جهان) باشد، می‌گوئیم که آن مورد مشخص از نرخ "سود کمتر" ("زیر سود") نسبت به نرخ سود متوسط اجتماعی (یا جهانی) برخوردار شده است. بنابراین، مفهوم "سود اضافی" و "سود کمتر" فقط در ارتباط - و عملاً در قیاس - با مفهوم نرخ سود متوسط اجتماعی تعریف می‌شوند و قابل فهمند. در عین حال می‌دانیم که حجم کل سود

اجتماعی تولید شده برابر با کل حجم ارزش اضافی تولید شده است.^{*} پس زمانی که فرمول ارزش $W=C+V+S$ را به کل جامعه و یا به کل جهان سرمایه‌داری بسط می‌دهیم، نرخ متوسط سود به شکل نسبت کل ارزش اضافی به کل سرمایه ثابت و متغیر پرداخت شده $(Q=C+V)$ بیان می‌شود:

$$P=S/Q=S/(C+V)=(S/V)/(C/V)+1 \quad (۱) \quad *$$

باید توجه داشت که فرمول فوق، نرخ سود متوسط متحقق شده در جهان سرمایه‌داری یا در جامعه مورد نظر را بیان می‌کند. رابطه این نرخ سود متوسط با نرخ سود متحقق شده توسط تک تک سرمایه‌داران و یا بخش‌های مختلف سرمایه‌داری کمی پیچیده‌تر است. برای سهولت امر فرض کنیم که تمامی سرمایه‌داران جامعه (و یا جهان) مثلاً به پنج گروه تقسیم شده‌اند. سرمایه‌بکار انداخته شده این گروه‌ها را Q_1 تا Q_5 ، نرخ سود متحقق شده هر گروه را P_1 تا P_5 و کل سرمایه‌های بکار انداخته شده را Q می‌نامیم در این حالت، نرخ سود متوسط P بصورت متوسط وزنی (Weigthed Average) نرخ‌های سود متحقق شده P_1 تا P_5 بیان می‌شود و از آن، فرمول زیر بدست می‌آید:

$$P=P_1(Q_1/Q)+P_2(Q_2/Q)+P_3(Q_3/Q)+P_4(Q_4/Q)+P_5(Q_5/Q) \quad (۲)$$

توجه کنید که در فرمول (۱)، نرخ سود متوسط اجتماعی P مستقیماً در رابطه با (C/V) و نرخ استثمار (S/V) قرار دارد. در فرمول (۲)، همان نرخ سود متوسط P ترکیبی از نرخ سودهای متحقق شده در بخش‌های مختلف سرمایه‌داری است. فرمول (۲)، یک رابطه تعادلی است که نرخ‌های سود بخش‌های مختلف سرمایه‌داری را به هم متصل می‌کند. این رابطه بیان فشرده آن چیزی است که مارکس در فصل ۹ جلد سه

* برای نشان دادن کسر، از علامت / بهره‌جسته‌ایم.

کاپیتال باین ترتیب بیان می‌کند:

"... نتیجتاً نرخ متوسط سود فقط شامل بدست آوردن متوسط ساده نرخ‌های سود حوزه‌های مختلف تولیدی نمی‌گردد، بلکه وزن نسبی هر یک از این نرخ‌های سود در تشکیل نرخ متوسط سود را در بر می‌گیرد. البته این بستگی به نسبت مقدار سرمایه هر یک از بخش‌ها... به کل سرمایه اجتماعی دارد... در نتیجه، دو عامل نرخ عمومی سود را تعیین می‌کنند:

۱ - ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها در حوزه‌های مختلف تولید و در نتیجه نرخ‌های سود هر یک از حوزه‌های مختلف ((یعنی P_1, P_2 و غیره فرمول ۲))

۲ - تقسیم کل سرمایه اجتماعی در این حوزه‌های مختلف و نتیجتاً مقدار نسبی سرمایه‌ای که ((یعنی نسبت‌های $Q_1/Q, Q_2/Q$ و غیره)) در هر یک از این حوزه‌ها با نرخ سود خاص خود بکار انداخته شده، و یا به بیان دیگر سهمی که از کل سرمایه اجتماعی توسط هر یک از این بخش‌ها جذب شده است" (سرمایه، جلد ۴، صفحات ۱۶۲ - ۱۶۳، دو پرانتزها از ماست) (۵).

نکته مورد توجه مارکس در اینجا (که به روشنی در فرمول ۲ هویداست)، رابطه نرخ سود متوسط اجتماعی P با نرخ سودهای متحقق شده توسط سرمایه‌دارها و یا بخش‌های مختلف سرمایه است. کافی است که فقط یکی از بخش‌های سرمایه‌داری نرخ سودی بیش از P یا "سود اضافی" (Surplus - Profit) داشته باشد تا اینکه اقلاً یک بخش دیگر "سود کمتر" متحقق کند (۶). آن بخش از سرمایه که نرخ سودش کمتر از نرخ متوسط سود است، در واقع "قیمت تولید" کالاهایش بیشتر از "ارزش بازار" و یا دقیق‌تر در شکل پولی آن - "قیمت بازار" - می‌باشد. برعکس، آن بخش از سرمایه که "سود اضافی" ایجاد می‌کند دارای "قیمت تولید"ی کمتر از "قیمت بازار" است. مارکس و ریکاردو هر دو "قیمت تولید" را با در نظر گرفتن نرخ متوسط سود محاسبه می‌کنند. صاحب سرمایه، هزینه‌ای برای تولید متحمل می‌شود. این هزینه جمع سرمایه ثابت و متغیر ($Q = C + V$)

است. این "هزینه تولید" (Cost-Price) است. قیمت تولید اما از جمع هزینه تولید - یعنی Q - و سود متوسطا یعنی $P \times Q$ - بدست می‌آید (۷). پس "قیمت تولید" کالا برابر $(Q + PQ)$ است. بنابراین زمانی که سرمایه‌دار شماره ۱ و سرمایه‌دار شماره ۲ هر دو کالای مشابهی را تولید می‌کنند یکی با هزینه تولید Q_1 یعنی $(Q_1 = C_1 + V_1)$ و دیگری با هزینه تولید Q_2 یعنی $(Q_2 + V_2)$ ، طبیعتاً دارای دو قیمت تولید متفاوت نیز هستند: $(Q_1 + PQ_1)$ و $(Q_2 + PQ_2)$. آنچه در محاسبه هر دو سرمایه‌دار مشترک است سود متوسط P است، و نه هزینه تولید و قیمت تولید. اما، اگر از نوسانات ناشی از عرضه و تقاضا بگذریم، بازار فقط یک ارزش - و نتیجتاً یک قیمت - را برای کالا به رسمیت می‌شناسد. "ارزش بازار" کالا، ارزشی است که بر مبنای ارزش اجتماعی متوسطا نیروی کار و شرایط متوسطا تولید - ترکیب ارگانیك متوسطا در رشته تولیدی مربوطه - محاسبه می‌شود. در عالم واقعیت، امکان این که قیمت تولید یک سرمایه‌دار دقیقاً برابر قیمت بازار باشد بعبار کم است. قیمت‌های تولید بر محور قیمت بازار نوسان کرده، به همان نسبتی که از قیمت بازار فاصله دارند، مولد سود اضافی و یا سود کمتر هستند. تفاوت مابین نرخ سودهای حوزه‌های مختلف سرمایه‌داری موجب حرکت سرمایه‌ها از حوزه‌های کم سودتر بطرف حوزه‌های پُر سودتر می‌شود. این را مارکس مفصلاً در دو فصل ۹ و ۱۰ جلد سوم کاپیتال - یعنی در فصول "تشکیل نرخ عمومی سود (نرخ متوسط سود) و تغییر ارزش‌های کالاها به قیمت‌های تولید" و "برابر شدن نرخ عمومی سود از طریق رقابت. قیمت‌های بازار و ارزش‌های بازار سود اضافی" - توضیح می‌دهد. سرمایه‌داری هیچ حوزه تولیدی را ارث پدری کسی نمی‌داند. و رقابت سرمایه‌داری موجب حرکت مدام سرمایه‌ها بطرف حوزه‌های پُر سودتر، یعنی حوزه‌هایی می‌شود که قیمت تولید در آن‌ها پایین‌تر از قیمت بازار است. موانعی که بازدارنده این حرکتند، جز در موارد استثنائی (از جمله موارد استفاده از شرایط "طبیعی" که به بارآوری تولید می‌افزاید و در بحث مربوطه به اجاره تفاضلی به آن اشاره

خواهیم کرد). با دوام و ثابت نیستند. یعنی اگر چه می‌توانند حرکت سرمایه را کنند (از قبیل انواع تعرفه‌های گمرکی، انحصار تکنولوژی و غیره) و یا برای مدتی بازدارنده حرکت آزاد آن شوند، ولی نهایتاً قادر به جلوگیری از حرکت آن نخواهند شد، و سرمایه در جستجوی سود بیشتر، در آخرین تحلیل، راه خود را به حوزه‌های پُر سودتر خواهد گشود.

حال با توجه پایین مقدمه به بررسی الگوی می‌پردازیم که حزب امک از دنیای سرمایه‌داری دارد. در این الگو، جهان سرمایه‌داری به دو حوزه تولید تقسیم شده است. حوزه اول کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را در بر می‌گیرد که نرخ سود متوسط در آنها (P_1) از نرخ سود متوسط (P_2) در حوزه دوم، یعنی در "بازار کشورهای تحت سلطه" و یا "سرمایه‌داری وابسته" کمتر است. اگر نرخ سود متوسط جهانی را P بنامیم، بر مبنای الگوی امک، نرخ سود بازارهای تحت سلطه (P_2) هم از نرخ سود متوسط (P) و هم از نرخ بازارهای پیشرفته (P_1) بیشتر است. و البته بزعم امک بالا بودن نرخ سود در این بازارهای تحت سلطه حوزه دوم بخاطر "ارزان بودن نیروی کار" در این کشورها نسبت به قیمت متوسط جهانی نیروی کار است، و در نتیجه سرمایه‌ها از حوزه اول به حوزه دوم صادر می‌شوند. و این امر بنوبه خود موجب بالا رفتن نرخ سود متوسط (P) شده یا لااقل به گرایش نزولی نرخ سود متوسط (P) مهار می‌زند.

آیا این الگوی ساده - در سطح تئوریک و تجربی - ساختار مناسبی برای تعریف "نظام تولیدی سرمایه‌داری وابسته" ارائه می‌دهد یا نه؟ آیا عناصر این الگو قادر به ارائه مشخصه‌های تعینی این "نظام" هستند یا خیر؟ و بالاخره آیا در زمینه‌های مشخص به توضیح و تحلیل "عمیق" این "نظام" قادرند یا خیر؟ جواب پایین سئوالها منفی است.

زیرا همانطور که خواهیم دید این الگو اولاً از نظر اقتصادی بی معنا و متناقض است، ثانیاً با مشخصات خود نظام سرمایه‌داری در تناقض است و بالاخره در سطح تجربی، پایه‌های آماری و توصیفی آن لرزان است.

الف: امك و مبحث گرایش به تعادل سودها

در الگویی که امك از جهان سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، بخش معین و وسیعی از بازارهای جهان - بازارهای کشورهای تحت سلطه - همواره و بطور سیستماتیک مولد نرخ سودی بیشتر از بخش دیگر (بازار کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) اند. يك لحظه فرض کنیم که این تصویر درست باشد (که در بخش‌های آینده نادرستی آن را نشان می‌دهیم)، ولی خواه ناخواه، بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که چرا سرمایه‌داران بخش کم سود، هرچه بیشتر سرمایه‌های خود را بطرف بخش پر سود - یعنی کشورهای تحت سلطه - سوق نمی‌دهند؟ دوستان امکی - ماشاءالله با آن همه مطالعه در "اقتصادیات" - قاعدتا باید بدانند که سرمایه‌های جهان آنقدر بطرف بخش پر سود سرازیر خواهند شد تا نرخ سود در آن بخش نسبت به نرخ متوسط سود جهانی کاهش یابد. اگر جز این باشد، ما با يك الگوی اقتصادی روبرو خواهیم شد که در آن "هیچ گرایش به تعادلی" بین نرخ‌های سود حوزه‌های متفاوت، وجود ندارد و نتیجتاً تمامی بحث‌های مارکس در باره این که چگونه رقابت سرمایه‌داری

و حرکت سرمایه به طرف بخش‌های پُر سود باعث ایجاد گرایش به تعادل (نه خود تعادل) در نرخ‌های سود بخش‌های مختلف سرمایه‌داری می‌گردد و نرخ سود متوسط اجتماعی (جهانی) را بوجود می‌آورد. عملاً در مورد این الگوی مورد بحث رد خواهد شد. تنها زمانی که نرخ سود متوسط در کشورهای تحت سلطه (P۲) بیشتر از نرخ سود در کشورهای پیشرفته صنعتی (P۱) باشد، گرایش سرمایه‌ها به طرف کشور تحت سلطه خواهد بود. نفوذ فلان بخش از سرمایه جهانی در يك کشور تحت سلطه می‌تواند برای مدتی مانع ورود بخش‌های دیگر سرمایه جهانی به آن کشور گردد، یا با ایجاد انواع قوانین تجاری و حقوقی موقعیت مناسب خود را در مقابل رقبا حفظ کند، اما این‌ها موانعی موقتی‌اند (دوران استعمار کلاسیک که در آن مثلاً سرمایه‌های انگلیسی، دست‌اندازی سرمایه‌های غیر انگلیسی را به هند با اعمال قدرت سیاسی و نظامی محدود می‌کرد، مدتهاست که سپری شده. امروز، در دوران جهانی شدن سرمایه، سرمایه‌ها با منشاء کشورهای مختلف و با حوزه‌های متفاوت فعالیت صنعتی، مالی و تجاری، عرصه بازارهای کشورهای جهان را در جستجوی سود بیشتر در می‌نوردند). هیچ مشخصه ماهوی در سیستم جهانی سرمایه‌داری وجود ندارد که بطور سیستماتیک و دائمی از گرایش سرمایه به يك حوزه یا سود بیشتر - در این جا، بقبول امك، بازار کشورهای وابسته - جلوگیری کند.

اما در دیدگاه امك، بازارهای تحت سلطه - بعلت ارزان بودن نیروی کار در آن‌ها - همواره نرخ سود بیشتری تولید می‌کنند. پس نتیجه منطقی - اگر چه مسخره و خنده آور - الگوی اقتصادی کوچ کردن كل، یا لااقل بخش اعظم سرمایه‌ها از بازار کشورهای توسعه یافته به بازار کشورهای تحت سلطه است. هر آشنا با واقعیت‌های جهان سرمایه‌داری و آمارهای اقتصادی بخوبی واقف است که چنین امری بیش از این که جدی بنماید تبسم به لب می‌آورد، اما چه می‌شود کرد. "علم اقتصاد" یا اقتصادیات از نوع امك باید اجباراً به چنین نتیجه

منطقی (!) نیز برسد. اگر جز این باشد، آن وقت امك باید توضیح دهد که چه چیزی باعث می‌شود که صدور سرمایه به بازار کشورهای تحت سلطه کاهش بیابد؟ آیا جز این که نرخ سود متوسط، P_2 در این بازار نسبت به نرخ سود متوسط، P_2 در بخش ۱ (کشورهای رشد یافته) تنزل کند، امر دیگری می‌تواند دلیل سیستماتیک تعادل و یا کندی صدور سرمایه باشد؟ اما در این جا نیز تئوریه‌سین‌های ما از "منطق" خاص خود حرکت می‌کنند، چه در دیدگاه اینسان با اصطلاح نرخ بالای سود P_2 مستقیماً نتیجه ارزانی نیروی کار در بازار تحت سلطه است (بعداً خواهیم دید که چرا تصور اخیر نیز غلط است). می‌بینیم که امك با مشکل عجیبی مواجه است: اذغان به این که این نرخ به طرف نرخ سود P_1 متمایل می‌شود تلویحاً اذغان به اینست که یا نیروی کار گران‌تر شده و به‌سوی قیمت جهانی نیروی کار سوق یافته است و یا بارآوری کار در کشورهای تحت سلطه آنقدر پائین است که هزینه تولید در این کشورها بیش از متوسط هزینه تولید جهانی است. و نگفته پیدا است که يك چنین نتیجه‌گیری با پیش فرض اولیه الگوی اقتصادی این جریان - یعنی ارزان بودن نیروی کار و بالا بودن نرخ سود - آن هم به‌طور سیستماتیک - در تضاد است. در يك کلام، علمای ما در دور باطل منطق خاص خود - یعنی بی منطق - گرفتار شده‌اند.

ب - امك و گرایش نزولی نرخ سود

امك برای توجیه نظریه خود در يك چهارچوب مارکسیستی و اتصال آن - بطور صوری - با ادبیات مارکسیستی لزوماً باید به سراغ "قانون گرایش نزولی نرخ سود" نیز برود. این جریان در "توضیح" نظرات لنین در باره امپریالیسم، در این زمینه چنین می‌نویسد:

"... صدور سرمایه عملکرد قانون گرایش نزولی نرخ سود است. عملکرد این قانون در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، که سرمایه در بازار داخلی آنها بشدت متمرکز شده (ترکیب ارگانیك آن افزایش یافته است)، حرکت سرمایه را به عرصه‌هایی با سودآوری بیشتر ایجاب می‌کند. صدور سرمایه از این نقطه نظر خود بمثابة يك عامل خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود عمل می‌کند" ("نظری به تئوری مارکسیستی" ... صفحه ۶۹، تاکید از ماست).

پس دلیل عمده صدور سرمایه به بازارهای تحت سلطه جلوگیری از گرایش نزولی نرخ سود یا خنثی کردن آنست. این جا نیز بنظر می‌رسد که تئوریسین‌های ما سوراخ دعا را گم کرده‌اند و از يك حکم درست (بالا بودن ترکیب ارگانیك در کشورهای سرمایه‌داری) نتیجه‌ای

نادرست می‌گیرند. اجازه دهید کمی توضیح دهیم:

دو حوزه تولید سرمایه‌داری (الگوی امك) را دو باره در نظر بگیریم: بازار کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته (حوزه اول، با نرخ سود متوسط P_1) و بازار کشورهای تحت سلطه (حوزه دوم با نرخ سود متوسط P_2 رابطه نرخ سود متوسط جهانی P با نرخ‌های سود متوسط دو حوزه فوق، بر مبنای فرمول (۲) در بخش قبل، به قرار زیر است:

$$P = (P_1 Q_1) / (Q_1 + Q_2) + (P_2 Q_2) / (Q_1 + Q_2)$$

که در آن Q_1 بیانگر کل سرمایه به کار انداخته شده در بازار سرمایه‌داری پیشرفته و Q_2 بیانگر کل سرمایه به کار انداخته شده در بازار کشورهای تحت سلطه است. در فرمول فوق روشن است که بالا و یا پایین رفتن نرخ‌های متوسط سود P_1 و P_2 در بازارهای متروپل و بازارهای تحت سلطه تاثیر خود را بر روی نرخ متوسط جهانی سود P ، مستقیماً بلکه از طریق نسبت‌های $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$ و $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$ می‌گذارد. اما نسبت $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$ برابر با نسبت کل سرمایه به کار انداخته شده در کشورهای پیشرفته Q_1 به کل سرمایه به کار انداخته شده در جهان سرمایه‌داری یعنی جمع $(Q_1 + Q_2)$ است. به همین ترتیب نسبت $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$ برابر نسبت سرمایه (داخلی و یا خارجی) به کار انداخته شده در بازارهای تحت سلطه است به کل سرمایه‌های به کار انداخته شده در جهان سرمایه‌داری. حال ما برای تئوریسین‌های حزب کمونیست این سؤال ساده را مطرح می‌کنیم: بنظر شما کدام يك از این دو نسبت $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$ و $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$ بزرگتر است؟ آیا بنظر شما کل سرمایه‌های به کار انداخته شده در بازارهای متروپل بیشتر است یا در بازارهای تحت سلطه؟ پیدا است که حجم سرمایه‌های به کار انداخته شده در کشورهای متروپل - مثلاً در عرض یکسال - به مراتب بیشتر از حجم سرمایه‌های به کار انداخته شده در

بازارهای تحت مطالعه در همین مدت معین است، یعنی نسبت $Q_1/(Q_1+Q_2)$ چندین ده برابر بزرگتر از $Q_2/(Q_1+Q_2)$ است. اگر رفقای "حزبی" نظری جز این دارند بهتر است که آن را ابراز و مستدل کنند، و آمارهای خود را نیز ارائه دهند. ما در بخش دیگر این مقاله آماری بمنظور تکمیل استدلال خود در این زمینه، ارائه خواهیم داد (اگر چه به مراتب بیشتر بودن حجم سرمایه به کار انداخته شده در متروپل Q_1 از مشابه آن Q_2 در بازارهای تحت سلطه واضح تر از آن است که احتیاج به آمار داشته باشد). اما این مسئله (به مراتب بیشتر بودن Q_1 نسبت به Q_2 نتایج خاصی نیز بدنبال دارد که ممکن است "رهبران" را کمی گیج کند. فرض کنید که حجم سرمایه به کار انداخته شده در کشورهای متروپل، Q_1 ، ۲۰ برابر بیشتر از Q_2 باشد. در این صورت نسبت $Q_1/(Q_1+Q_2)$ نیز ۲۰ برابر بیشتر از نسبت $Q_2/(Q_1+Q_2)$ خواهد بود و در نتیجه، افزایش نرخ سود بازار پیشرفته (P_1) ، ۲۰ برابر بیشتر از افزایش مشابه نرخ سود بازار تحت سلطه (P_2) موجبات افزایش نرخ سود متوسط جهانی (P) را فراهم می آورد. بزبان دیگر، حساسیت و یا دقیق تر "ضریب حساسیت" (Sensitivity Factor) نرخ سود متوسط P نسبت به نرخ سود متوسط بازارهای پیشرفته (P_1) ۲۰ برابر بیشتر از همان حساسیت نسبت به نرخ سود متوسط بازارهای تحت سلطه خواهد بود. یعنی کافیت که سرمایه داری در کشورهای پیشرفته آهنگ افزایش حقوقها را قدری کمتر از آهنگ بارآوری کار نگهدارد، یعنی نرخ استثمار را بیشتر کند، و یا کافی است که نرخ سود P_1 کمی افزایش یابد تا نرخ سود متوسط P به نسبت متناسبی رشد کند و لااقل از تنزل باز بماند. توجه کنید بحث بر سر این نیست که افزایش نرخ سود در بازارهای تحت سلطه، نرخ سود متوسط جهانی P را افزایش نمی دهد، بلکه بدلائلی که در فوق ارائه شد، تاثیر نسبی آن بر نرخ سود متوسط جهانی P به مراتب کمتر از تاثیر نرخ سود حوزه بازارهای پیشرفته است. بنابراین، از یک طرف، سرمایه داری جهانی باید آن

چنان از بالا بردن بارآوری کار و نرخ استثمار عاجز شده باشد، و از طرف دیگر، باید نرخ سود در بازار کشورهای تحت سلطه آن چنان بالا باشد که آن یورش سرمایه مورد نظر امک از کشورهای سرمایه‌داری به کشورهای تحت سلطه قابل تصور شود و از این مهم‌تر، تبدیل به مشخصه سیستمی و دورانی جهان سرمایه‌داری گردد. مطالعه سرمایه‌داری جهانی، بعد از جنگ تاکنون، چنین موقعیتی را ترسیم نمی‌کند. به این مطلب دوباره باز خواهیم گشت. البته نه چیز بدیع بلکه کاملاً منطقی است که در رشته‌های مشخصی از تولید، و برای مدت زمان معینی، سرمایه‌ها (بخاطر تحقق سود بیشتر) از حوزه‌های مشخصی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری به جوامع عقب مانده‌تر انتقال پیدا کنند. بعنوان نمونه می‌توان مثلاً از صنایع نساجی و بطور کلی صنایع کار پُرتر (Labour Intensive) نام برد. این يك امر طبیعی و منطقی در اقتصاد سرمایه‌داریست. ولی به هیچ وجه نمی‌توان آن را به همه بخش‌های تولید سرمایه‌داری تعمیم داد، و بدتر این که، آن را مشخصه‌ای تعیینی (Determinant Characteristic) و دورانی سیستم جهانی سرمایه‌داری دانست و آن گاه، تئوری دو کاسه‌ای (کاسه پرسود - کاسه کم سود!) از جهان سرمایه‌داری را ارائه داد.

ج - امك و رابطه نرخ سود متوسط و قیمت نیروی کار

همان طوری که قبلا ذکر شد در الگوی اقتصادی امك، اصل و اساس بالا بودن نرخ سود در بازارهای تحت سلطه پائین بودن قیمت نیروی کار در این بازارها نسبت به متوسط جهانی قیمت نیروی کار می باشد. در واقع، امك با مشاهده این امر که در ایران یا در مكزيك سطح متوسط دستمزدها پائین تر از سطح متوسط دستمزدها در بازارهای پیشرفته سرمایه داریست به این نتیجه می رسد که پس لزوما نرخ سود متوسط در این کشورها باید بالاتر از نرخ سود متوسط در بازارهای پیشرفته باشد. آن چه در واقع دانشمندان ما (علیرغم تکرار طوطی وار نقل قول های طولانی از مارکس) نفهمیداند رابطه ارزش میادله با زمان کار اجتماعا لازم است، آن چه در واقع درك نکرده اند این است که ارزش میادله کالا را نه آن طول زمانی که در هر بنگاه تولیدی، یا در هر حوزه تولیدی، برای تهیه آن کالا به مصرف می رسد، بلکه يك زمان کار متوسط، با در نظر گرفتن شرائط تکنیکی متوسط آن دوره، تعیین می کند. زمان کار متوسط مقیاسی است مجرد. اما در عین حال این مقیاس مجرد - زمان کار متوسط - از ترکیب طول زمان واقعا به کار رفته در هزاران پروژه معین تولید (در کشورهای پیشرفته و تحت

سلطه) نشأت می‌گیرد. این مقیاس، مقیاسی است مشترك و واسطه‌ایست که در هر لحظه، حوزه‌های گوناگون تولید سرمایه‌داری را (از جنبه ارزش مبادله‌ای که تولید می‌کنند) بهم متصل می‌سازد، تسمه انتقالی کلیت مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به هر پروسه خاص از تولید سرمایه‌داری است. آن چه در این جا مورد توجه ماست، تذکر این نکته است که رابطه قیمت نیروی کار و نرخ سود متحقق شده (در اینجا "سود اضافی" و "سود کمتر")، رابطه‌ای مستقیم نیست، و مزد کار نه مستقیماً، بلکه از طریق واسطه زمان کار متوسط اجتماعی بر نرخ سود تاثیر می‌گذارد. زمانی که دو حوزه تولید سرمایه‌داری را با هم مقایسه می‌کنیم، اگر سطح تکنیک این دو حوزه مساوی - و در واقع، اگر ترکیب‌های ارگانیك سرمایه در آنها کم و بیش یکسان - باشند، بالا یا پائین بودن قیمت نیروی کار در یکی از این دو حوزه مستقیماً و بلاواسطه موجبات بالارفتن یا پائین آمدن نرخ سود يك حوزه نسبت به حوزه دیگر را فراهم می‌کند. اما همین که از حوزه‌های تولیدی باترکیب های ارگانیك متفاوت سخن می‌گوئیم، تاثیر قیمت نیروی کار بر نرخ سود نه مستقیماً بلکه از طریق واسطه فوق الذکر (زمان کار متوسط اجتماعی) انجام می‌گیرد. در حالی که - نباید فراموش کرد - امك، همچنان که خود متذکر شده، حوزه‌هایی را باهم مقایسه می‌کند که ترکیبات ارگانیك متفاوت دارند. امك از رابطه ارزش در حوزه کشورهای عقب مانده (مثلاً ایران)

$$W_2 = C_2 + V_2 + S_2 \quad (2)$$

فورا نتیجه می‌گیرد که متوسط نرخ سود متحقق شده در ایران برابر نسبت ارزش اضافی S_2 به کل سرمایه پیش پرداخت شده یعنی $S_2 / (C_2 + V_2)$ است. بنابراین با پائین آوردن دستمزدها V_2 می‌توان "مافوق سود" تولید کرد! اما چنین نتیجه مغلوطنی فقط از انبان کسائی بیرون می‌آید که برخی از فرمول‌های کاپیتال و ثقل‌قول‌های "کوبنده" از

مارکس را به قول شاگرد مدرسه‌های درس‌خوان خودمان: فوت آپند. فقط حفظ می‌کنند، همین و بس! اما آن چه این شاگرد مدرسه‌ها تفهیمیده‌اند اینست که نرخ سود متوسط برابر $S_2/(C_2+V_2)$ فقط در شرایطی متحقق می‌گردد که هزینه تولید کالاهای مورد نظر در ایران کم و بیش با هزینه متوسط تولید جهانی همان کالا (یعنی هزینه متوسط تولید در سطح جهانی) برابر باشد. یا عبارت دیگر، ارزش مبادله کالاهای تولید شده ایران در بازار جهانی بر پایه زمان کار متوسط جهانی، برابر باشد با W_2 حاصل از فرمول (۲) مذکور در فوق. اگر ارزش متوسط جهانی (بر پایه زمان کار متوسط اجتماعی و یا بارآوری متوسط جهانی) این تولیدات کمتر از W_2 مثلاً برابر با W_2 باشد، در این صورت کالاهای تولید شده ایرانی نیز با ارزش متوسطی برابر W_2 (و نه W_2) مبادله می‌شوند. بنابراین، سرمایه‌داران (داخلی یا خارجی) فعال در حوزه ایران، معادل پولی W_2 را دریافت می‌کنند. اگر از این درآمد، فروش کل سرمایه پیش پرداخت شده، یعنی C_2+V_2 را کسر کنیم، سود واقعاً متحقق شده نه برابر $S_2=W_2-C_2-V_2$ بلکه کمتر از آن، یعنی برابر $S_2=W_2-C_2-V_2$ خواهد بود. بدیهی است هرچه زمان کار متوسط در ایران بیشتر از زمان کار متوسط در جهان (یعنی بارآوری متوسط کار در ایران کمتر از بارآوری متوسط در جهان سرمایه‌داری) باشد، بهمان نسبت نیز سود واقعاً متحقق شده S_2 از مقدار S_2 در فرمول (۲) کمتر خواهد بود. بنا بر فرمول‌های حفظ کرده و درک سطحی امك، از آن جا که کارگر ایرانی و یا مکزیکی بسیار بسیار ستم کشیده‌اند و ساعات بسیار بسیار طولانی کار می‌کنند، پس يك ارزش اضافی برابر S_2 تولید می‌کنند، ولی در عالم واقع یعنی زمانی که ارزش تولید شده را با معیارهای متوسط جهانی (زمان کار متوسط جهانی) بسنجیم، ارزش اضافی واقعاً تولید شده برابر S_2 یعنی کمتر از S_2 است. یعنی نرخ سود متحقق شده، نه برابر $S_2/(C_2+V_2)$ بلکه کمتر از آن یعنی برابر $S_2/(C_2+V_2)$ می‌باشد. اگر توضیحات فوق نتوانسته باشد، این معما را (که چگونه می‌شود علی‌رغم ازدیاد طول

روز کار و پائین نگاه داشتن دستمزدها هنوز نرخ سود پائین‌تری از سود متوسط جهانی متحقق کرد) برای تئوریمین‌های حزبی حل کرده باشد، شاید مطالعه دقیق فصل ۹ - "تشکیل نرخ عمومی سود (نرخ متوسط سود) و تغییر ارزش کالا به قیمت تولید" -، جلد سوم کاپیتال که مارکس این مطلب را با ذکر مثال‌های مشخص توضیح می‌دهد بتواند مشکل آنان را حل کند.

می‌نویسیم "شاید"، چرا که بنظر می‌رسد دانشمندان ما در فهم این فصل با مضمون‌های جدی روبرو خواهند بود، و آن عدم امکان گسترش فهم پروسه تولید از يك سلول منفرد به کلیت جامعه سرمایه‌داری و درك این مناسبات بعنوان مجموعه‌ایست که هر پروسه ظاهر منفرد بدون آن مفهوم و عملکرد کاپیتالیستی خود را از دست می‌دهد. درك پیش‌سرمایه‌داری (دهقانی) آنچنان در امك ریشه‌دار است که امکان تمایز تولید سرمایه‌داری از تولید کم و بیش منفرد مانوفاکتوری پیش‌سرمایه‌داری را در اختیار این جریان قرار نمی‌دهد. در تولید مانوفاکتوری، یعنی زمانی که استادکاران و شاگردان‌شان عمدتاً برای پاسخگوئی به احتیاجات مصرفی به تولید کالا می‌پرداختند و تولید ارزش مبادله عمومیت نیافته بود، مخارجی که استادکار برای رفع احتیاجات شاگردانش، متقبل می‌شد، مستقیماً و بلاواسطه بر مازاد (استفاده) حاصل از فروش تولیدات وی تاثیر می‌گذاشت. در آن مناسبات ساده، (و طبیعتاً قابل فهم برای امك)، پائین رفتن مخارج شاگردان مستقیماً و بلاواسطه موجب بالا رفتن سود می‌شد. ریشه تاکید امك برای این که پائین بودن قیمت نیروی کار در سرمایه‌داری وابسته - رکن اصلی "فوق سود" در بینش این جریان - را باید در همان درك دهقانی امك از سرمایه‌داری وابسته، و در واقع، در معادل داشتن آن با نوعی مناسبات پیش‌سرمایه‌داری ("نیمه فئودال - نیمه مستعمره" معروف!) جستجو کرد.

این "معمّا" را البته از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد - از زاویه میزان بارآوری کار - میزان بارآوری کار برابر حجم تولید در واحد زمان است - میزان بارآوری کار را عمدتاً سه عامل تعیین می‌کند - عامل اول، که غالباً مهمترین عامل شمرده می‌شود، درجه اتوماسیون و پیشرفته بودن سرمایه‌ای است که بصورت ماشین آلات متمرکز شده و در پروسه تولید بکار می‌رود (۸) - عامل دوم، درجه تخصص و مهارت کارگران است، که هر چه بالاتر باشد، بارآوری کار افزایش می‌یابد - و عامل سوم، امتیازات یا شرایط طبیعی خاصی است که باعث می‌شود، علی‌رغم سطوح مساوی ترکیب ارگانیك سرمایه و درجه مهارت نیروی کار، پروسه خاصی از تولید از میزان بارآوری بیشتری برخوردار شود - مثلاً در پاره‌ای از نقاط جهان، فشارهای فوق‌العاده بالای چاه‌های نفت، سهولت استخراج منابع معدنی، حاصلخیزی زمین، وجود آبشارهای طبیعی مورد استفاده در تولید برق و غیره، بارآوری - میزان تولید در واحد زمان را - بیشتر می‌کنند (مولد "اجاره تفاضلی" و یا رانت - Rent - هستند) - آن چه در میزان بارآوری کار نقش مهمی را ندارد - و این شاید برای دانشمندان ما تعجب‌آور باشد -، قیمت نیروی کار، یعنی هزینه هر ساعت کار کارگر است (۹) - اما هزینه تولید هر واحد کالا رابطه مستقیمی با میزان بارآوری کار دارد، و این هزینه تولید دارای نقش تعیین کننده در سود تحقق یافته در بازار مبادله کالا است - آن چه، در تعیین سود يك حوزه تولیدی مشخص (زمانی که تولیدات این حوزه به بازار مبادله راه می‌یابد) مهم است، رابطه هزینه هر واحد کالا با هزینه متوسط تولید آن در بازار است - و در تعیین هزینه تولید هر واحد کالا در حوزه تولیدی مورد نظر آن چه مهم است نسبت حجم تولید به جمع سرمایه پرداخت شده است - یعنی هزینه پرداخته شده برای تولید هر واحد کالا - و این نسبت البته رابطه‌ای مستقیم دارد با بارآوری کار - بنابراین، اگر بارآوری کار در حوزه‌ای از تولید، مثلاً حوزه يك، ه برابر بیشتر از حوزه دو باشد، باید کل سرمایه پیش پرداخت شده در هر ساعت در حوزه دو حداقل ه

برابر کمتر از حوزه يك گردد تا سرمایه‌های حوزه يك برای کسب سود اضافی به حوزه دو رجوع کنند. بنابراین، فقط نازل بودن قیمت نیروی کار در بازار تحت سلطه نسبت به قیمت نیروی کار در جامعه متروپل، برای کشاندن سرمایه‌ها باین بازار کشورهای تحت سلطه کافی نیست بلکه باید بارآوری کار در این کشورها نیز به درجه معینی رسیده باشد (و این البته تا حدود زیادی مستقل از قیمت نیروی کار است) تا نرخ سود در این کشورها اگر نه بیشتر ("فوق سود") لااقل به سطح نرخ سود متوسط جهانی برسد. اما ظاهراً این مطلب - یعنی میزان بارآوری کار - در مکتب اقتصادی حزب امك نقش چندانی ندارد. تا آنجا که ما می‌دانیم بارآوری کار (به مفهوم حجم تولید در هر ساعت کار در مکتب‌های مختلف اقتصادی از آدام اسمیت گرفته تا ریکاردو و مالتوس و مارکس، یا در الگوهای گوناگون اقتصادی، از لئون تیف گرفته تا فون نیومن (۱۰) و غیره، نقشی مهم ایفاء می‌کند. ما تا کنون در این مورد بجز "حزب کمونیست" امك، با دو استثنای دیگر نیز روبرو شده‌ایم. یکی نظرات اقتصادی مائو تسه دون در دوران انقلاب فرهنگی و دهه قبل از آن است، بخصوص در زمینه کشاورزی مبتنی بر تولید كوچك دهقانی و همچنین تکیه بر صنایع کاربر (Labour Intensive) در مقایسه با صنایع سرمایه‌بر (Capital Intensive) و استثنای دیگر، که اتفاقاً ریشه در تفکر فوق نیز دارد، تجربه مهیب ساختمان "سوسیالیسم" در کامبوج - مکتب اقتصادی پول پوت - است که در آن، بعد از نابود کردن آن بخش از صنایع و امکانات تولیدی که از دست تجاوزگران امریکائی سالم در رفته بودند و بعد از کشتار نیروی انسانی متخصص که در جنگ ضد امریکائی نابود نشده بودند، باقی مانده شهروندان بسطخ کارگران یدی تقلیل یافتند و به ساختن "سوسیالیسم" مشغول شدند، زیرا که بارآوری کار مفهومی است بورژوائی!! زیرا که يك ساعت کار به هر صورت "يك ساعت ارزش" می‌آفریند، چه فرقی می‌کند با بیل و کلنگ باشد یا با بولدوزر!! با توجه باین استثنائات و همچنین با توجه به پیشینه مائوئیستی رفقا،

زمانی که درك اينان از مقولاتی چون بارآوری کار، نرخ استثمار و "پورژوازی صنعتی" را بررسی می‌کنیم، نمی‌توانیم از تجسم تحقق اقتصاد پول پوتی در ایران "حزب کمونیست" بخود نلرزیم. آقای منصور حکمت در شماره ۲ "یسوی سوسیالیسم" در بخشی از مقاله خود ("پورژوازی صنعتی سخن می‌گوید")، سازمان وحدت کمونیستی را به "جرم" بیان این که سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل، بخاطر سطح پائین تکنیک و درجه نازل تخصص کارگران، پائین است مورد فحاشی قرار می‌دهد. از نظر چنین رهبری، بیان واقعیات فوق در مورد تولید در ایران از دلایل "توهین" سازمان وحدت کمونیستی به کارگر ایرانی و طرفداری از پورژوازی صنعتی است!! و البته می‌توانید حدس بزنید که این رهبر عالی‌مقام، در دفاع از "حیثیت" پامال شده کارگر وطنی توسط ما، چه عوامفریبی‌ها که نمی‌کند: پوپولیسیم عامیانه از "خلق‌پرستی" به "کارگر پرستی" صعود کرده است. این نوع تبلیغات عامه‌پسند پوپولیستی را با نفرت آشکار این "رهبر" از هر جریانی که عقب ماندگی صنعتی و پائین بودن بارآوری کار را اجزائی قابل توجه در تحلیل تولید سرمایه‌داری ایران بداند، ادغام کنید تا فاصله کوتاهی که امثال حکمت در اپوزیسیون را از امثال پُل پوت در قدرت جدا می‌کند، دریابید.

د - امك و نرخ استثمار

در دیدگاه امك، "فوق سود امپریالیستی"، دو رکن اساسی دارد: "نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار" در بازار کشور سرمایه‌داری وابسته. در این جا درك این جریان از رکن دوم این "فوق سود"، یعنی نرخ بالای استثمار را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یکی از مشخصات نظام سرمایه‌داری وابسته امك، بالا بودن نرخ استثمار در این بازارها نسبت به نرخ استثمار در کشورهای متروپل است. یعنی مثلاً در ایران یا مكزیك نرخ متوسط استثمار بالاتر از نرخ متوسط استثمار در امریکا، ژاپن و سوئد است. ما ذیلاً به "استدلالات" نظریه پردازان حزب امك در اثبات این ادعا توجه خواهیم کرد. اما اجازه بدهید بحث را از تعریف مارکسیستی نرخ متوسط استثمار و رابطه آن با سهم متوسط طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی آغاز کنیم.

نرخ استثمار را مارکس بصورت نسبت ارزش اضافی (S) به سرمایه متغیر (V) تعریف کرده است یعنی (S/V) . در عین حال چون از نسبت دو مقدار صحبت می‌کنیم که هر دو با مقیاس مشابهی، مثلاً زمان

کار متوسط اجتماعی منجمیده می‌شوند، روشن است که نسبت (S/V) برابر نسبت طول مدت کار اضافی است به طول زمان کار لازم (یعنی کار لازم برای بازتولید نیروی کار مصرف شده). سهم متوسط طبقه کارگر از ارزش تولید شده در جامعه نسبت طول متوسط زمان کار لازم (یعنی V) است به کل ارزش تولید شده در جامعه (یعنی $V+S$) یا:

$$V/(V+S) = 1/(1+S/V)$$

با توجه به فرمول فوق روشن است که هر چه نرخ استثمار (S/V) بالاتر باشد، سهم متوسط طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی کمتر است. و بالعکس. یعنی نرخ بالاتر استثمار مترادف است با پائین‌تر بودن سهم طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی.

در دیدگاه امک، نرخ استثمار در بازارهای تحت سلطه بیشتر از نرخ آن در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است و در نتیجه، سهم طبقه کارگر در بازار تحت سلطه از تولید خالص، کمتر از سهم طبقه کارگر در بازار سرمایه‌داری پیشرفته است.

اما آیا واقعا چنین است؟ ما این بحث را پیش از ده سال است که با مائوئیست‌های گوناگون داشته‌ایم، بیش از ده سال است که سعی کردیم نشان دهیم که بهای نازل نیروی کار بخودی خود مبین نرخ بالای استثمار و سهم کم طبقه کارگر از تولید اجتماعی نیست، بلکه در مقایسه نرخ استثمار و سهم طبقه کارگر بین بازارهای تحت سلطه و بازارهای سرمایه‌داری متروپل، آنچه باید مد نظر باشد - و اکثرا تعیین کننده است - میزان متوسط بارآوری کار در هر يك از این دو بازار است. در اینجا سعی می‌کنیم که یکبار دیگر این مطلب ساده را برای این مائوئیست‌های تازه نفس نیز توضیح دهیم. اجازه دهید از يك مثال ساده شروع کنیم، که قطعا برای سوسیالیسم خرده بورژوازی شهری

و سوسیالیسم روستائی "حزب کمونیست ایران" قابل فهم است. فرض کنید که در جامعه‌ای با اقتصاد سرمایه‌داری کشاورزی، تولید متوسط سرانه هر کارگری با استفاده از زمین و بذر و گاوآهن سرمایه‌دار ۱۰۰۰ کیلوگرم گندم در سال باشد. فرض کنید که سه‌پنجم کل تولید - یعنی ۶۰۰ کیلوگرم - صرف بازتولید وسایل تولید و بذر مصرف شده در سال گردد، و یک‌پنجم (۲۰۰ کیلوگرم) نیز بعنوان حداقل معاش بصورت مزد به کارگر پرداخت شود و یک‌پنجم (۲۰۰ کیلوگرم) باقی مانده به جیب سرمایه‌دار صاحب زمین سرازیر گردد (البته سرمایه‌دار، فقط با این ۲۰۰ کیلوگرم امرار معاش نکرده و به علت بکار کشیدن ده‌ها کارگر، درآمدی ده‌ها برابر بیشتر از هر کارگر دارد). در اینصورت، سهم متوسط کارگر از تولید خالص برابر با $\frac{200}{200+200} = 50\%$ است و نرخ استثمار برابر $\frac{200}{200} = 100\%$. حال جامعه یا حوزه تولیدی کشاورزی دیگری را در نظر بگیرید که در آن بعلت تمرکز تولید، استفاده از کودهای شیمیائی، متدهای پیشرفته آبیاری و استفاده از کمپاین، تراکتور و غیره تولید متوسط سرانه ۱۰۰۰۰ کیلوگرم گندم باشد، یعنی ۱۰ برابر مورد قبل. لازم به توضیح است که چنین جهشی در تولید سرانه به هیچوجه غیر عادی نیست، زیرا اولاً کود شیمیائی، متدهای آبیاری و پرورش پیشرفته محصولات، میزان بازدهی هر قطعه زمین را بالا می‌برد و ثانیاً استفاده از ماشین آلات کشاورزی، سطح زمین تحت کشت هر کارگر را شدیداً افزایش می‌دهد و در نتیجه، تولید متوسط هر کارگر (تولید سرانه) افزایش می‌یابد (کافی است اشاره کنیم که کمتر از ۴٪ نیروی کار ایالات متحده بکار کشاورزی مشغولند، و اضافه تولید کشاورزی امریکا عیان‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد). البته بهای بازتولید سرمایه ثابت در چنین حوزه پیشرفته‌ای بمراتب بیشتر از حوزه قبل است. فرض کنیم ۷۰۰۰ کیلوگرم از تولید صرف چنین بازتولیدی شود. پس تولید خالص سرانه برابر ۳۰۰۰ کیلوگرم گندم است. حال فرض کنید که کارگر متوسط در این حوزه بعلت مبارزات و آگاهی بیشتر قادر شده باشد مثلاً درآمدی

برابر ۱۰۰۰ کیلوگرم گندم کسب کند. یعنی بمراتب بیشتر از کارگر حوزه اول که فقط ۲۰۰ کیلوگرم بدست آورده بود. در يك کلام، مزد کار بمراتب بیشتر (۵ برابر) از حوزه اول است. اما در عین حال سهم متوسط کارگران در این حوزه برابر $(1000/3000) = 33\%$ یعنی کمتر از سهم متوسط کارگران در حوزه اول (50%) و البته نرخ استثمار در این حوزه برابر است با $(2000/1000) = 200\%$ یعنی دو برابر نرخ استثمار در حوزه اول که کارگران آن فقیرترند و بیشتر مسم می‌کشند. آنچه باعث شده است که در حوزه دوم، کارگران در عین حال که مرفه‌ترند، سهم کمتری از تولید خالص اجتماعی داشته باشند و بیشتر استثمار شوند، بالا بودن پارآوری تولید است (و این نباید تعجب‌آور باشد، نسبت ارگانیک در حوزه عقب مانده ۳۰۰٪ و در حوزه پیشرفته ۷۰۰٪ است).

همانطوری که قبل دیدیم نرخ استثمار برابر نسبت زمان کار اضافی به زمان کار لازم است. بنابراین اگر روز کار را ۸ ساعت فرض کنیم، نرخ استثمار را می‌توان بصورت نسبت $1 - (8/t) = (t-8)/t$ ارائه داد که در آن t بیانگر زمان کار اجتماعا لازم برای باز تولید نیروی کار است. روشن است که هرچه t کمتر شود، نرخ استثمار افزایش می‌یابد. اما زمان کار اجتماعا لازم t را عمدتا به دو طریق می‌توان کم کرد. اولین طریق حمله مستقیم به سطح زندگی کارگران است و کوشش برای پائین نگه داشتن سطح حقوق‌ها. و این کاری است که در همه کشورهای سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. در شرایط دیکتاتوری و اختناق و عدم تشکل طبقه کارگر، این حمله مستقیم بسیار سریع‌تر می‌تواند حقوق کارگران را کم کند. اما در عین حال نمی‌تواند آن را از حداقلی بیشتر پائین بیاورد، چون به هر حال طبقه کارگر باید به بازتولید وجود بیولوژیکی و حداقل دانش فنی خود بپردازد. بنابراین می‌توان حقوق پرداختی را با اعمال انواع و اقسام شیوه‌های معمول در جوامع سرمایه‌داری چند درصد کم کرد و از این طریق نرخ

استثمار را بالا برد، و حتی می‌توان حقوق پرداختی را ۲۰٪، ۵۰٪ یا ۷۰٪ یا بیشتر نیز تنزل داد (نمونه آن کاری است که رژیم اسلامی در ایران انجام داد: از طریق عدم افزایش حقوق کارگران در چندین سال اخیر علی‌رغم جهش فلش‌وار و افزایش سرسام‌آور هزینه زندگی، حذف تعطیلی پنجشنبه‌ها، افزایش ساعات کار روزانه بدون پرداخت اضافه حقوق، حذف امتیازها و دستاوردهای گذشته کارگران، کاهش یک یا چند روز حقوق بعنوان کمک به "جبهه نور علیه باطل" و غیره) و از این طریق در نرخ استثمار جهش ایجاد کرد. اما چنین حمله مستقیم و وحشیانه‌ای اگر چه در دوره‌های بحرانی و بدنبال شکست جنبش‌های کارگری، عملی است ولی حتی در شرایط دیکتاتوری و اختناق، بخاطر پیآمدهای سیاسی و اجتماعی آن، همواره کار آسانی نیست، طریق دوم، افزایش نرخ استثمار، بالا بردن بارآوری کار است. رشد بارآوری کار، زمانی که ناشی از کاربرد تکنیک‌های مدرن باشد، خصلت جهشی دارد. یعنی زمانی که مثلاً ماشین‌های کنترل الکترونیکی و بازوهای انعطافی الکترونیکی (Flexible Arms) راه خود را به صنایع باز می‌کنند (نظیر صنایع ماشینی ژاپن)، بارآوری کار فقط زیاد نمی‌شود، بلکه جهش پیدا می‌کند و چند برابر می‌گردد. جهش در بارآوری کار، یعنی چند برابر کردن حجم تولید در ۸ ساعت کار متوسط کارگر. حال کافی است که حقوق کارگر در این رشته ثابت بماند و یا کمتر از جهش نرخ بارآوری کار رشد کند (یعنی اگر بارآوری کار ۵ برابر شده است، حقوق کارگر کمتر از ۵۰۰٪ رشد کند). در اینصورت، زمان کار لازم t به نسبت رشد بارآوری کار تنزل می‌یابد (یعنی در مثال، ما زمانی که بارآوری کار ۵ برابر شود، زمان کار لازم به یک پنجم تنزل می‌یابد و نتیجتاً نرخ استثمار ۵۰۰٪ رشد می‌کند). یعنی نسبت $(۸/t)$ در تعریف نرخ استثمار چند برابر می‌شود (در مثال ما، ۵ برابر می‌شود) و نرخ استثمار جهش‌وار افزایش می‌یابد. تاثیر دیگر رشد بارآوری کار، در پائین آوردن ارزش وسایل مصرف در کل جامعه است و از این طریق پائین آوردن وسایل معیشت طبقه کارگر. بدین

معنا که رشد بارآوری در يك رشته، از ارزش وسایل معیشت در دیگر رشته‌ها کم می‌کند و در نتیجه، زمان کار متوسط اجتماعاً لازم برای بازتولید نیروی کار را کاهش می‌دهد و این بنوبه خود به افزایش نرخ متوسط استثمار می‌انجامد. حال اگر به تحول جهان سرمایه‌داری بعد از جنگ دوم تا کنون (به‌خصوص از اواخر دهه ۷۰ به بعد) توجه کنیم روشن می‌شود که به‌موازات ادغام هر چه بیشتر بازارهای جهان در سرمایه‌داری جهانی، رشته‌های پیشرفته تولید که از آخرین اکتشافات الکترونیک و ماشین‌های شمارگر (کامپیوتر) از پیشرفته‌ترین دستاوردهای شیمی و بیولوژی و غیره استفاده می‌کنند، عمدتاً در کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن و آمریکا متمرکز شده‌اند. رشد تکنولوژی اطلاعاتی (Information technology) و رسوخ آن در صنعت بشکل دستگاه‌های کنترل، آدک‌های مصنوعی و غیره آنچنان تحولات عظیمی را بوجود آورده که امروزه از "انقلاب صنعتی دوم" سخن می‌رود. سرعت رشد بارآوری کار در متروپل بیشتر از سرعت رشد دستمزدها بوده است. در آمریکا، به‌خصوص در دهه ۸۰، با تقویت گرایش راست ضد کارگری، سهم کارگران از تولید نه بیشتر بلکه کمتر نیز شده است. سندیکاهای کارگری - بویژه در صنایع اتومبیل سازی - تحت فشار سرمایه‌داران و تهدید به تعطیل کارخانه‌ها و توقف تولید، نه فقط تقاضای اضافه حقوق نکرده بلکه حتی حاضر به قبول تنزل حقوق نیز شده‌اند. در اروپا، سندیکاها علی‌رغم کوشش‌شان هنوز نتوانسته‌اند سطح درآمدها را در تناسب مستقیم با درجه بارآوری کار، افزایش دهند. در ژاپن نیز رشد بارآوری کار، سریع‌تر از دستمزدها بوده است. آقایان رهبران "حزب کمونیست"، می‌دانید چرا مثلاً سندیکاهای کارگران فراضوی اصرار دارند که اگر بارآوری کار (تولید متوسط سراسره) در فلان رشته ۲۰٪ رشد کرد، حقوق‌ها نیز لااقل به همان نسبت رشد کند؟ چون می‌خواهند جلوی استثمار بیشتر خود را بگیرند، چون آنها - برخلاف شما - رابطه رشد بارآوری کار با رشد نرخ استثمار را فهمیده‌اند. آنها می‌خواهند از منافع بارآوری بیشتر

بهره‌مند شوند و سهم خود از تولید اجتماعی را حفظ کنند. آقایان، برخلاف تصور نادرست شما، کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری لزوماً کمتر از هموعان‌شان در کشورهای تحت سلطه استثمار نمی‌شوند، و باز برخلاف نظر ظاهرپین شما سهم آنان از تولید اجتماعی در دهه اخیر نه تنها زیاد نشده بلکه کمتر نیز شده و این علی‌رغم زندگی نسبتاً مرفهی است که اینان، بدنبال مبارزات سخت و طولانی، نسبت به هموعان خود در کشورهای تحت سلطه، کمپ کرده‌اند (۱۱).

با وجود همه این‌ها، در دنیای وهم‌زده و آسان‌پسند امک، نرخ بالای استثمار یکی از دو "رکن اصلی" - توجه کنید اصلی - است که بازار تحت سلطه، بازار کشورهای سرمایه‌داری وابسته را از بازار کشور متروپل مشخص می‌کند!! وقتی "اندیشه رهائی" (شماره ۲) می‌نویسد:

"پائین بودن سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل، امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه را نمی‌دهد"

آقای حکمت، تئوریسین عالی‌مقام "حزب کمونیست"، پرآشفته می‌شود که چگونه سازمان جرات کرده یکی از ارکان اصلی تئوری‌های ایشان را نفی کند؟ چگونه این سازمان جرات می‌کند مثلاً ادعا کند که نرخ استثمار در سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته ژاپن بیشتر از نرخ استثمار در سرمایه‌داری یک کشور عقب مانده است؟ حتماً باید نماینده "پورژوازی صنعتی" باشد که خیال دارد در صفوف پرولتری "حزب" در انگلستان و در کردستان نفوذ کند! اما، ما به آقای حکمت جز این چه می‌توانیم بگوئیم که "نیروی کار"، "سرمایه"، "ارزش اضافی"، و "نرخ استثمار"، "بارآوری کار" و ... واژه‌هایی نیستند که در بخش مصرف کننده مغز حفظ شوند و گاه بیگانه بمشابه تردیان ترقی بسوی مقامات رهبری و برای اظهار فضل، در کنار هم ردیف شوند، بلکه

بیانشگر **مقولاتی** هستند که بخش فعال مغز - شعور - از آنها برای تحلیل جهان سرمایه‌داری استفاده می‌کند. آن چه ما در باره مقوله نرخ استثمار گفتیم نه نوآوری است و نه کشف جدید. ادعائی هم نداریم اما شما که مدعی "گست" از گذشته خط سومی خود هستید، شما که مدعی ارائه "عمیق" تز "نظام سرمایه‌داری وابسته" هستید، فکر نمی‌کنید زمان آن رسیده باشد که از سطح **واژه‌های** مارکسیستی به سطح **مقولات و مفاهیم** مارکسیستی صعود کنید. فکر نمی‌کنید که باید لانه نرم و گرم و راحت‌طلبانه مائویسم را بسوی بام مارکسیسم ترک کنید:

صد بار از این راه بدان خانه برفتید
يك بار از آن خانه براین بام برآئید

ما در این جا به بررسی عناصر تئوریک "حزب کمونیست" در باره "نظام سرمایه‌داری وابسته" خاتمه می‌دهیم. جمع‌بندی ما اینست که "فوق سود امپریالیستی" امک و "دو رکن اصلی آن" یعنی "نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار" نه فقط ابزاری کافی برای تبیین "نظام سرمایه‌داری وابسته" نیستند بلکه مبین استفادهٔ پوپولیستی رهبران این جریان از آن اصطلاحات است و مدلی که بر مبنای آن‌ها ساخته‌اند هیچ ربطی به تحلیل علمی - اقتصادی ندارد. مدل اقتصادی امک از جهان سرمایه‌داری آنقدر خام و ساده‌لوحانه و دور از واقعیت است که به اولیه‌ترین سؤالات نیز نمی‌تواند پاسخ دهد. بر اساس این مدل، ژاپن سال‌های ۷۰ - ۱۹۶۰ "بازار تحت سلطه" و "سرمایه‌داری وابسته" بوده است! زیرا که در این دوران هم نیروی کار ژاپن نسبت به اروپا و آمریکا ارزان بوده است و هم بخاطر اتوماسیون و حجم زیاد سرمایه‌گذاری، پارآوری کار و نرخ استثمار بالا بوده است. بنابراین، "دو رکن اصلی" تئوری اقتصادی امک در رابطه با "فوق سود" (یعنی "نیروی کار ارزان" و "نرخ بالای استثمار") وجود داشته است! بدیگر سخن، چون سرمایه‌های درگیر در بازار ژاپن نسبت به متوسط سود جهانی، "فوق سود" تولید می‌کردند، پس "نظام سرمایه‌داری وابسته" در ژاپن حاکم بوده است! (البته امروز نیز سرمایه‌های درگیر در ژاپن، "فوق سود" تولید می‌کنند - علی‌رغم این که قیمت نیروی کار

کنونی در ژاپن با قیمت نیروی کار در اروپا و امریکا تفاوت فاحشی ندارد، اما فعلا به برکت پارآوری کار، استثمار آتچنان بالاست، که هنوز "فوق سود" تولید می‌شود). و باز بر اساس آن مدل، مزارع کشاورزی جنوب امریکا را باید جزء بازارهای تحت سلطه "نظام سرمایه‌داری وابسته" به حساب آورد! چرا که نیروی کار ارزان در آنجا وجود دارد (در این مزارع، نیروی کار عمده را مکزیکی‌های مهاجر "غیر قانونی" تشکیل می‌دهند که مزدی بسیار کمتر از حد متوسط می‌گیرند)، و نرخ استثمار نیز بالاست و در يك کلام، "دو رکن اصلی" امك برپاست! می‌بینید که مثلا حوزه تولید کشاورزی کالیفرنیا را هم می‌شود در مقوله "نظام سرمایه‌داری وابسته" رده بندی کرد. و از این نمونه‌ها چه فراوان می‌توان ارائه داد، مثلا سیمیل ایتالیا، نرماندی فرانسه و غیره و غیره. اما ما در مقابل موارد فوق دچار سرگیجه نمی‌شویم چرا که نرخ سود و یا سود اضافی را پایه تقسیم و شناخت مناسبات سرمایه‌داری جهانی و پایه تعریف "نظام سرمایه‌داری وابسته" قرار نداده و نمی‌دهیم. نرخ‌های سود حوزه‌های متفاوت تولید سرمایه‌داری جهانی در حال نوسانند، نوآوری جدید تکنیکی، باز شدن این یا آن بازار، ادغام افقی یا عمودی بخش‌های مختلف تولیدی، ناموزونی رشد اقتصادی در حوزه‌های مختلف، کم یا زیاد شدن میزان بیکاری و غیره در بازارهای جهان می‌تواند درجه سودآوری بخش‌های مختلف سرمایه را تغییر دهد، و سرمایه‌ها را به حرکت درآورد. بحث ما با نظریه پردازان "حزب کمونیست" بر سر **مشاهدات نیست. مشاهده** این که نیروی کار در بسیاری از کشورهای تحت سلطه یا عقب مانده ارزان است و مشاهده این که فلان حوزه فعالیت سرمایه‌داری سود اضافی تولید می‌کند، نمی‌تواند پایه طرح مدلی شود که در آن، دنیای سرمایه‌داری، با همه پیچیدگی‌هایش، به دو کاسه تقسیم گردد که يك کاسه آن همیشه و مداوما سود اضافی تولید می‌کند و کاسه دیگر سود کمتر! که يك کاسه آن مداوما از نرخ استثمار بالا برخوردار است و کاسه دیگر از نرخ استثمار پائین!! این نوع "تحلیل" که **مشاهدات را مستقیما تبدیل**

به مدل اقتصادی می‌کند، هر قدر هم که لعاب مارکسیستی به آن زده شود، نمی‌تواند خود را از حیطه تحلیل مائوئیستی بیرون برد. ما مشابه این بحث را ۱۰، ۱۵ سال پیش با اسلاف مائوئیست "حزبی"های امروز داشته‌ایم. ما برای آنان توضیح می‌دادیم که نظرات و نوشته‌های مائو تسه دون در سطح توصیف شرایط اجتماعی چین و روشن نمودن زمینه‌های مختلف آن مفید و مورد استفاده است، اما از این مشاهدات توصیفی نمی‌توان ساختارهای تئوریک‌کی چون "مناسبات نیمه فئودال - نیمه مستعمره"، "تئوری تضاد" و یا "تز محاصره شهرها از طریق دهات" را استنتاج کرد و نمی‌توان آن‌ها را به ابزار تحلیل جوامع متفاوتی چون ایران، کامبوج، پاراگوئه، ترکیه و غیره مبدل ساخت. متأسفیم که بعد از گذشت ۱۵ - ۱۰ سال باید همان مباحث را با "رهبران حزب کمونیست ایران"، با اخلاف دانشگاه رفته مائوئیست‌های سابق، تکرار کنیم.

بخش دوم

از ادعا تا تحلیل مشخص

بخش قبل را صرف بررسی "پایه‌های تئوریک" "نظام سرمایه‌داری وابسته" حزب کمونیست کردیم. در این بخش به ادعاهای مشخص نظریه پردازان این جریان در باره اقتصاد جهانی و اقتصاد ایران می‌پردازیم. می‌خواهیم ببینیم که این‌ها در زمینه‌های مختلف، آن جا که پای بررسی و تحلیل مشخص پیش می‌آید، چه در چنته دارند. البته پرداختن به همه مواضع و ادعاهای اینان از حوصله این مقاله خارج است. ما فقط به چند مورد اشاره خواهیم کرد. در همین اشارات خواهیم دید وقتی که این رهبران با آن سلاح کوبنده "تئوریک"شان، با آن درک "دوکاسه‌ای"شان از اقتصاد جهانی، به "شناخت" واقعیت دست می‌زنند چه مضحکه‌ای از درهم گوئی تحویل می‌دهند. این جا دیگر ما فقط با مفاهیم تئوریک روبرو نیستیم، بلکه با کوشش ناشیانه‌ای برای ساده کردن واقعیت‌های جهان، برای جای دادن مکائیزم‌ها و سیستم‌های زنده و مشخص در چهارچوب مدل‌های ساده‌گرایانه، از نوع "دوکاسه‌ای" - کاسه پرملاط، کاسه کم ملاط -، مواجه‌ایم. مدل‌هایی که بیش از آن که برخاسته از واقعیات جهان عینی باشند، انعکاس محدودیت دامنه دید و تفکر، این مدعیان "رهبری اشتراسیونالیسم پرولتری" است.

الف - امك و صدور سرمایه

ای دوست، از پرسیدن شرم مکن!
مگذار که با زور، پذیرنده ات کنند.
خود بدنبالش بگردد!
آنچه را که خود نیاموخته‌ای
انکار نکن که نمی‌دانی

برتولت پرشت، در ستایش آموختن

همانطور که قبلا دیده‌ایم از نظر تئوریسین‌های این جریان، صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته سرمایه‌داری به بازارهای "وابسته"، مشخصه اساسی سرمایه‌داری عصر حاضر است. در این مدل، تمرکز سرمایه در بازارهای پیشرفته و "سودآوری بالا"ی سرمایه در بازارهای "وابسته"، سبب شدت یافتن صدور سرمایه و حرکت سرمایه‌ها از حوزه اول به حوزه دوم می‌گردد. اما امك در تمامی نوشته‌های خود، حتی یکبار، زحمت این را بخود نمی‌دهد که بطور مشخص این صدور سرمایه را، که با توجه به شدت و اهمیتش نمی‌تواند امری مخفی باشد، نشان دهد. تنها "استدلال کوبنده" این جریان در اثبات واقعیت و شدت این

صدور سرمایه بمنظور کسب "فوق سود" در دهه ۸۰ قرن بیستم، "استناد" به لنین درباره سرمایه‌داری در دوره جنگ جهانی اول است. بعبارت دیگر "متد علمی" این دانشمندان، در شناساندن مشخصه "اساسی" سرمایه‌داری عصر حاضر ناگهان خلاصه می‌شود به آوردن نقل قولی از لنین درباره اهمیت صدور سرمایه در ۷۰ سال پیش! همانطور که مسلمانان امروز برای اثبات وجود خدا از محمد و قرآن نقل قول می‌آورند. اما می‌دانیم که عملکرد ایدئولوژیک دین، هر دینی از اسلام گرفته تا "لنینیسم" امک، مومنین را در آن چنان ترکیبی از جذب و رعب فرو می‌برد که احساس شرم و گناه درونی، هر گونه شك به گفتار ائمه اطهار را فوراً در خود سرکوب می‌کند. بنابراین بنظر غیر محتمل می‌رسد، مومنینی که در صفوف حزب جمع شده‌اند از "رهبران پرولتاریا" یا حتی از خود، سؤالی درباره درستی و نادرستی این امر "مسلم" و "قطعی"، یعنی نحوه صدور سرمایه در شرایط امروز بکنند. اما ما از طرح این سؤال در شرایطی بکلی متفاوت با اوایل قرن بیستم باکی نداریم. شکی نیست که لنین یکی از مشخصات سرمایه‌داری اوایل قرن حاضر را، صدور سرمایه به مستعمرات می‌داند. وی با تحلیل آمار و اطلاعات مربوط به سرمایه‌داری جهانی در اوایل این قرن، به ارائه و اثبات نظر خود می‌پردازد. آمار و اطلاعاتی که امروزه در مورد تحول سرمایه‌داری از جنگ دوم به بعد در دست داریم، نشان دهنده این است که سرمایه‌گذاری در بازارهای پیشرفته و حرکت سرمایه‌ها بین آنها به مراتب بیشتر از گرایش سرمایه‌ها به طرف بازارهای عقب مانده است. برای بررسی این مسئله، ابتداءً به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (Direct Foreign Investment) و سپس به وام‌های پرداخت شده به "کشورهای در حال توسعه" می‌پردازیم.

زمانی که موسسه‌ای بخشی از سرمایه خود را به کشور دیگری منتقل می‌کند (۱۲) و مستقیماً (به تنهایی و یا با شراکت دیگر سرمایه‌های محلی یا خارجی) به فعالیت صنعتی، مالی، تجاری، و غیره

می‌پردازد، سرمایه منتقل شده بعنوان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب می‌گردد. نمونه آن سرمایه‌گذاری شرکت فرانسوی رنو در اسپانیا، سرمایه‌گذاری مستقیم بانک ژاپنی Nomura در بازارهای آمریکا (خرید و فروش قرضه و سهام) و سرمایه‌گذاری شرکت فرانسوی تفریحی مدیترانه (Club Mediterranee) در آفریقای شمالی، یونان، آمریکای لاتین و غیره است. در تمامی این موارد مؤسسات مذکور در هدایت برنامه‌های اقتصادی خود دخالت مستقیم دارند، از سود مشخص آن بهره‌مند می‌شوند و ضرر مشخص آن را نیز متحمل می‌گردند. از نظر امك، متوسط نرخ‌های سود کل سرمایه‌های خارجی که در بازارهای عقب‌مانده متمرکز شده‌اند بطور سیستماتیک از متوسط نرخ‌های سود سرمایه‌های متمرکز شده در بازارهای پیشرفته بیشتر بوده است و بهمین دلیل نیز، سرمایه‌ها بطرف بازارهای عقب‌مانده سرازیر می‌شوند. اما، آمار ارائه شده در صفحه بعد (جدول شماره ۱)، برخلاف نظر این جریان، نشان می‌دهد که بین سال‌های ۷۹ - ۱۹۶۰، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای پیشرفته (صدور مستقیم سرمایه به بازارهای پیشرفته) تقریباً دو برابر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بازارهای تحت سلطه بوده است (۶۵٪ نسبت به ۳۵٪) (۱۲).

توجه کنید که نسبت‌های مندرج در این جدول، مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (سرمایه صادر شده) است. یعنی بطور متوسط فقط ۳۵٪ کل سرمایه‌های صادره، بسوی بازارهای تحت سلطه روانه گردیده است. اگر نسبت سرمایه‌های صادر شده باین بازارها به کل سرمایه به کار انداخته شده در خود بازارهای پیشرفته را در نظر گیریم، نسبت بهراتب کمتری خواهیم داشت. مثلاً حجم کل سرمایه امریکائی در خارج - بدون در نظر گرفتن وام‌های خارجی - برابر ۲۲۳ میلیارد دلار بوده است (آمار سال ۱۹۸۴). توجه کنید که حجم کل سرمایه‌های مستقیم (Direct Investment Position) امریکائی در خارج از مرزهای این کشور، بهراتب از سرمایه‌گذاری مستقیم **سالانه**

جدول شماره ۱

نسبت درصد کشورهای در حال رشد	جمع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی	کشورهای صنعتی *	کشورهای در حال رشد	سال
۴۶	۲۹۵۶	۲۱۵۰	۱۸۰۶	۱۹۶۰
۲۹	۴۶۵۴	۲۸۱۵	۱۸۳۹	۶۱
۲۵	۴۲۵۹	۲۷۱۰	۱۴۶۹	۶۲
۲۸	۴۴۹۵	۲۸۳۶	۱۶۵۹	۶۳
۳۵	۵۲۲۱	۲۴۱۲	۱۸۱۹	۶۴
۳۷	۶۷۱۵	۴۲۲۷	۲۴۸۸	۶۵
۲۲	۶۶۶۲	۴۵۰۴	۲۱۵۹	۶۶
۲۰	۶۸۹۴	۴۷۹۱	۲۱۰۲	۶۷
۲۸	۷۶۳۵	۴۷۳۵	۲۹۰۰	۶۸
۲۲	۸۷۳۲	۵۹۲۸	۲۸۰۴	۶۹
۲۲	۱۱۲۱۱	۷۵۲۲	۳۶۸۹	۷۰
۳۱	۱۰۸۳۰	۷۵۲۲	۳۳۰۷	۷۱
۳۳	۱۲۹۲۶	۸۷۰۴	۴۲۳۴	۷۲
۲۹	۱۶۴۰۷	۱۱۶۸۸	۴۷۱۹	۷۳
۶	۱۸۰۸۸	۱۶۶۹۵	۱۱۲۲	۷۴
۴۹	۲۱۶۴۲	۱۱۱۵۲	۱۰۴۹۴	۷۵
۴۲	۱۸۶۱۵	۱۰۷۹۱	۷۸۲۴	۷۶
۴۰	۲۲۳۵۱	۱۲۸۵۱	۹۵۰۰	۷۷
۳۵	۲۲۱۳۲	۲۰۹۷۸	۱۱۱۵۴	۷۸
۳۸	۲۵۵۸۹	۲۲۰۹۸	۱۳۴۹۱	۷۹
۳۵				متوسط

* امریکای شمالی، اروپای غربی، کانادا، استرالیا و ژاپن - واحد: میلیون دلار

خارجی امریکا بیشتر است. از این ۲۳۲ میلیارد دلار، ۱۷۴ میلیارد دلار آن (۷۵٪) در "کشورهای رشد یافته" و بقیه (۲۵٪) در "کشورهای در حال رشد" متمرکز شده‌اند. در همین سال ۱۹۸۴، بخش استوار سرمایه در امریکا به میزان ۱۰۶۶ میلیارد دلار بوده است (۱۴)۰ حتی اگر بخش متغیر سرمایه و آن بخش از سرمایه ثابت را که بصورت مواد اولیه در امریکا مصرف می‌شود در نظر بگیریم، یعنی کل سرمایه‌گذاری سالانه را برابر سرمایه استوار فرض کنیم (۱۵)، باز نسبت کل سرمایه‌های که مستقیماً در "کشورهای در حال توسعه" متمرکز شده‌اند به افزایش سالانه سرمایه‌گذاری در خود امریکا، حدود ۵٪ می‌شود. یعنی کمتر از یک بیستم.

در مورد وام‌های خارجی "کشورهای در حال توسعه"، قبل از بررسی آماری لازم است نکته‌ای را تذکر دهیم. از وام‌های کوتاه مدت که بیشتر برای رتق و فتق پرداخت‌های تجارتی بکار می‌برند که بگذریم، وام‌های متوسط‌المدت و دراز مدت خارجی، شکل عمده سرمایه‌گذاری مالی در کشورهای عقب مانده را تشکیل می‌دهد. یکی از تفاوت‌های عمده این سرمایه‌گذاری با سرمایه‌گذاری مستقیم قبلاً اشاره شده در این است که، موسسات وام دهنده، عموماً کنترل مستقیمی بر فعالیت اقتصادی مورد مصرف این وام‌ها ندارند. البته در بسیاری از موارد بانک‌ها سعی می‌کنند که با گرفتن تضمین‌های دولتی و تضمین‌های موسسات بین‌المللی (از قبیل صندوق بین‌المللی پول) با مطالعه دقیق طرح‌های اقتصادی و یا گروگرفتن بخشی از متعلقات وام گیرنده، پس گرفتن اصل و فرع را تامین کنند. نرخ سود این سرمایه‌گذاری مالی رابطه مستقیمی با نرخ سود فعالیت اقتصادی حاصل از آن، توسط وام گیرنده ندارد. یعنی تا زمانی که وام گیرنده ورشکست نشود، وام دهنده نرخ بهره از پیش تعیین شده (نرخ بهره ثابت و یا نرخ بهره متغیر بر مبنای یکی از نرخ‌های بهره متداول بین‌المللی همچون LIBOR و یا USTB) را دریافت می‌کند (۱۶)۰ البته زمانی که بخش قابل

توجهی از اصل و فرع سرمایه به خطر افتد و وام دهنده قادر به پرداخت آنها نباشد (موقعیت کثونی بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، مصر و غیره) نرخ سود متحقق شده این سرمایه‌های مالی عملاً به زیر نرخ سود متوسط - لااقل در بخش سرمایه‌گذاری مالی بین‌المللی - سقوط می‌کند.

با توجه به نکته فوق ابتدا به اعتبارات بین‌المللی (خارجی) سالانه پردازیم که بانک‌ها برای کشورهای صنعتی پیشرفته، کشورهای در حال توسعه، بلوک شرق و سازمان‌های بین‌المللی باز کرده‌اند:

جدول شماره ۲

تعهدات اعتباری جدید متوسط و دراز مدت
بین‌المللی بانک‌ها به کشورها - (میلیون دلار) (۱۷)

۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	
(حیثه اول)				
۴۷۴۴۲	۴۰۳۲۵	۵۴۷۱۹	۹۱۲۵۶	۱- کشورهای صنعتی پیشرفته (غرب)
۷۲۹	۴۳۶	۲۲۲	۷۰۰	۲- کشورهای بلوک شرق
۱۹۰۶۱	۳۵۷۷۰	۴۶۵۸۶	۵۴۶۶۲	۳- کشورهای در حال توسعه
۹۳۰	۲۸۹۶	۱۸۷۲	۱۱۲۶	۴- سازمان‌های بین‌المللی و غیره
۶۹۱۵۳	۸۰۴۲۷	۱۰۳۳۹۹	۱۴۷۷۴۵	۵- جمع
%۷۰	%۷۰	%۵۳	%۶۲	۶- کشورهای صنعتی نسبت به کل
%۲۸	%۲۸	%۴۵	%۳۷	۷- کشورهای در حال توسعه نسبت به کل

ارقام این تعهدات اعتباری، یعنی اعتبارات متوسط و دراز مدتی که برای هر گروه از کشورهای فوق باز شده‌اند، بیانشگر تمایل به سرمایه‌گذاری بین‌المللی ("صدور سرمایه مالی") در بازارهای فوق است. بزبان دیگر، این ارقام، درجه "عرضه" سرمایه مالی بین‌المللی را به هر

يك از بازارهای فوق نشان می‌دهد. لازم به تاکید نیست که طبق جدول شماره ۲، این عرضه سرمایه‌گذاری‌های خارجی به بازارهای پیشرفته بیشتر از بازارهای عقب مانده است. توجه کنید که این آمار مربوط به اعتبارات جدید سالانه است. اگر حجم کل وام‌های خارجی - و نه اعتبارات سالانه - کشورهای در حال توسعه را با حجم کل وام‌های خارجی کشورهای صنعتی رشد یافته و حجم کل وام‌های خارجی در جهان مقایسه کنیم، تصویر دقیق‌تری بدست می‌آوریم. چه برای درك این که وام‌های بین‌المللی (خارجی) در چه بازارهایی متمرکز شده باید حجم کل سالیانه این وام‌ها را در نظر گرفت و نه فقط تغییرات سالیانه آنها را. جدول زیر کل بدهی خارجی هریک از گروه کشورها در آخر سال‌های ۸۱، ۸۲ و ۸۳ را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۲

بدهی بانك‌ها و موسسات غیر بانكي به بانك‌های خارجی
میلیارد دلار (۱۸)

۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	
(دسامبر)	(دسامبر)	(دسامبر)	
۱۴۸۳	۱۴۳۵	۱۳۵۲	۱- کشورهای صنعتی پیشرفته غربی
۳۵۳	۳۴۵	۳۲۵	۲- مراکز دریائی (۱۹)
۴۱	۴۵	۴۸	۳- بلوک شرق
۵۱۹	۴۹۷	۴۵۴	۴- کشورهای در حال توسعه
۱۳۷	۱۳۴	۱۶۱	۵- سازمان‌های بین‌المللی و...
۲۵۳۳	۲۴۵۶	۲۲۴۰	۶- جمع
%۶۳	%۵۸	%۵۳	۷- نسبت کشورهای صنعتی غربی به کل
%۲۲	%۲۰	%۱۸	۸- نسبت کشورهای در حال توسعه

جدول شماره ۳، نشان می‌دهد که بدهی خارجی کشورهای صنعتی بیش از ۲۰۵ برابر وام‌های خارجی کشورهای در حال توسعه است. بدین ترتیب، روشن می‌شود که هم عرضه سالیانه وام‌های خارجی به بازارهای پیشرفته درمقام مقایسه با عرضه سالیانه آن‌ها به "کشورهای در حال توسعه" بیشتر است و هم حجم مطلق وام‌های خارجی به این بازارها، در مقام مقایسه با وام‌های خارجی به "کشورهای در حال توسعه" (۲۰).

در بررسی بالا، هیچ نشانه‌ای از آن شدت صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته به طرف بازارهای عقب مانده (که بنظر امك آنقدر مهم است، که این صدور سرمایه را تبدیل به مشخصه سیستمی سرمایه‌داری جهانی در عصر حاضر کرده است) به چشم نمی‌خورد. بنابراین بنظر می‌رسد که این ادعا که مشخصه سیستمی سرمایه‌داری جهانی در عصر حاضر، صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته به طرف بازارهای تحت سلطه است، بیش از آن که از تحلیل، منطق، استدلال و آمار برخیزد، از اعتقاد لایزال و مذهبی نظریه پردازان این جریان نشأت گرفته است. البته ما معتقد نیستیم که سطح نسبتاً نازل صدور سرمایه در حال حاضر به بازارهای تحت سلطه، مشخصه سیستمی و دورانی سرمایه‌داریست. خیر، همانطوری که در قبل توضیح داده‌ایم بر پایه شرایط، صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه می‌تواند شدت یا تخفیف یابد. تشدید یا تخفیف صدور سرمایه مشخصه ماهوی سیستم سرمایه‌داری نیست بلکه خود حاصل عملکرد پارامترهای درونی این سیستم است. پیش بینی گرایش صدور سرمایه در سال‌های آینده احتیاج به مطالعه دقیق آمار، ارقام اقتصادی، احتمال بحران‌ها و همچنین سیاست اقتصادی دولت‌ها و موسسه‌های بزرگ اقتصادی دارد، و نمی‌تواند بر پایه مدل‌های ساده گرایانه و مغلوط و یا بر اساس آمار و اطلاعات مربوط به ۷۰ سال پیش تعیین گردد.

بهرحال ما از رهبران "حزب کمونیست" مصرأ می‌خواهیم تا تکلیف خود را با آیه "صدور سرمایه" روشن کنند. اگر آمار و اطلاعات ارائه شده در صفحات قبل را بمصرف این که از "منابع امپریالیستی" می‌آیند، قبول ندارید، در این صورت بهتر است آمار و اطلاعات "پرولتری" خود را، که حتما در مرکز آمار مکتب خانه حزبی در دهات کردستان جمع آوری کرده‌اید، ارائه دهید.

امك و سرازیر شدن سرمایه‌ها به ایران
چگونه قیل نمونه‌ای غیر "کلاسیك" از قورپاغه است!

خوشبآوری است اگر لحظه‌ای تصور کنیم که آمار
و اطلاعات فوق، حتی اگر مورد توافق امك باشد،
بتوانند فراتر از دید مذهبی این جریان عمل کنند.
دید مذهبی در عین حال از پویائی خاصی برخوردار
است، پویائی که نه در خدمت تعمیق شناخت مسائل،
بلکه در توجیه و توضیح پدیده‌ها، در خدمت حفظ
چارچوب مذهب عمل می‌کند، و در این راه، خلاقیت
فراوانی از خود نشان می‌دهد. بخش وسیعی از آثار
فرمیست‌های مذهبی چون شریعتی، بازرگان و همچنین
مجاهدین قبل از انقلاب، صرف توضیح مسائل مختلف

امروز در آئینه گذشته، در جهت حفظ استخوانبندی دینی می‌شد. امك نیز در تحلیل مشخصات سرمایه‌داری ایران همواره سعی کرده است که آثارها و پدیده‌های جدید را با مدل "صدور سرمایه" خود "انطباق" دهد. بنظر می‌رسد آنچه مهم است نه شناخت مشخصات اقتصادی ایران، قبل و بعد از انقلاب، بلکه حفظ آیه مقدس "صدور سرمایه" است! و باید اعتراف کرد که امك در این راه خلایقیت و در واقع بند بازی‌های حیرت‌آوری از خود نشان می‌دهد: مفاهیم دگرگونه می‌گردند، سرمایه، ثروت و قدرت خرید یکی گرفته می‌شود، درآمد نفت نیز همان صدور سرمایه فرض می‌گردد، هم دولت شاه و هم رژیم خمینی "دولت‌های دست نشانده" امپریالیست‌هایند که هر ساله مقادیری ارزش اضافی از اینان "تحویل گرفته" و در بازارهای داخلی ایران به حرکت می‌آورند و غیره. البته هر جا که عرصه قافیه درهم گوئی تنگ می‌گردد، رهبران تشر می‌زنند که "حجابی از روابط حقوقی بر واقعیات موجود در ایران پرده ستر افکنده است"، خلاصه، فضولی موقوف! کلی از این فعل و انفعالات صدور سرمایه در پشت پرده انجام می‌شود، و شما آدم‌های دانشگاه شرفته که از پشت پرده خبر ندارید!

علی‌رغم این توپ و تشرها، با اجازه رهبران به پشت این پرده نظری بیندازیم و بکوشیم که در حد توان خود از اسرار نهانی "سراپیر شدن" سرمایه به ایران شاه و خمینی سر در بیاوریم.

امك در برخورد مشخص به جامعه ایران از زاویه صدور سرمایه با دو واقعیت روبرو می‌شود: یکی این که سهم سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ایران بسیار کم است، دوم این که بخش اعظم درآمد دولت از فروش نفت به خارج حاصل می‌شود و بودجه هزینه‌های جاری و عمرانی و سرمایه‌گذاری‌های دولت بر این درآمد متکی است. امك بجای این که به تحلیل مشخص این دو واقعیت بپردازد، تمام سعی خود را صرف این می‌کند که آن واقعیت‌ها را با تئوری صدور سرمایه "انطباق" دهد و برای رسیدن به این هدف، مستقیم‌ترین راه را انتخاب می‌کند: درآمد نفتی دولت جای سرمایه صادر شده به ایران را می‌گیرد، درآمدی که بزعم امك سرمایه‌داران جهانی به دولت دست نشانده خود در ایران تحویل می‌دهند تا به مباشرت از طرف آنان بکار اندازد. عملکرد درآمد دولت نیز معادل عملکرد سرمایه انحصاری جهانی در بازار ایران می‌گردد. البته این "تحلیل" از اقتصاد ایران، هم دوران شاه و هم دوران خمینی را در بر می‌گیرد. البته برای این که این "تحلیل" بتواند استوار بماند لازم است که معنا و مفهوم "صدور سرمایه"، "سرمایه"، "اجاره تفاضلی" و غیره به میل تئوریسین‌های این جریان تغییر یابد.

امك، "تحلیل" خود را با اذعان به ناچیز بودن سهم سرمایه‌گذاری در ایران آغاز می‌کند:

"شك نیست که از این نقطه نظر شرایط خاص ایران مورد کلاميك صدور سرمایه را به ذهن نمی‌آورد. صدور مستقیم سرمایه خارجی سهم ناچیزی از کل سرمایه‌گذاری در بازار داخلی را تشکیل می‌دهد (۷ - ۵٪)، اما این صرفاً ظاهر مسئله است" ("نظری به تئوری... صفحه ۸۶، تاکید از ماست).

پس روشن شد که جامعه ایران به مورد غیر کلاسیک صدور سرمایه نزدیک است، و به هر حال از مورد کلاسیک - که در آن صدور مستقیم سرمایه خارجی نقش تعیین کننده‌ای دارد - دور است. همانطور که اخیراً ملاحظای ایران کشف کرده‌اند که ماهی بدون فلسِ اوژن برون شوع غیر کلاسیک ماهی فلس‌دار است، یعنی **ظاهراً** فلس ندارد! اما پشت پرده فلس دارد و حلال است! رهبران حزبی ما هم در توضیح این مورد غیر کلاسیک اینطور ادامه می‌دهند:

"در حقیقت برای آشکار شدن حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخلی ایران، می‌باید به عملکرد اقتصادی دولت دقیق شد. بعبارت دیگر آنچه که باید در مورد مشخص ایران مد نظر باشد نه صرفاً سنجش نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بلکه **تحلیل منشاء و عملکرد سرمایه دولتی** است" (همانجا، صفحات ۸۷ - ۸۶، تأکیدها از ماست).

در توضیح منشاء سرمایه دولتی و اثبات یگانگی آن با منشاء و عملکرد سرمایه خارجی، امک، اول "انقلابی" در مفهوم "اجاره تفاضلی" می‌کند، و بعد "درآمد"، "ثروت" و "سرمایه" را در منطق خود یگانه می‌انگارد.

نقل قول طولانی زیر از این نظر گویاست:

"**منشاء سرمایه دولتی** کجاست؟ منشاء اصلی سرمایه‌گذاری‌های دولتی، یعنی آن مقدار معین از ارزش که پومپله دولت تملك شده و به سرمایه بدل می‌گردد، بی تردید درآمد نفت است. اما این درآمد خود از کجا حاصل می‌گردد؟ درآمد دولت از صنعت نفت در واقع سهم دولت ایران، بمثابه مالك انحصاری منابع نفتی در ایران از کل ارزش اضافه‌ای است که صنعت نفت ایران نصیب مالکان وسائل تولید در این بخش می‌کند. اما آنچه که در این خصوص باید تأکید کرد این واقعیت است که حجم کل این ارزش اضافه تماماً حاصل استثمار ۴۰/۰۰۰ - ۳۵ کارگر صنعت نفت ایران، نیست. بلکه بخش قابل ملاحظه آن "اجاره تفاضلی" ای است که از بابت پائین بودن هزینه تولید در ایران

به نسبت هزینه متوسطاً تولید هر بشکه نفت در جهان به جیب مالکان انحصاری این شرائط مساعد تولید سرازیر می‌شود.^{*}

بعبارت دیگر ارزش اضافه‌ای که عاید مالکان و مسائل تولید در صنعت نفت ایران (شرکت‌های نفتی و دولت ایران) می‌گردد از نظر تئوریک به دو بخش تقسیم می‌شود، ۱- سود سرمایه (شامل فوق سود ناشی از استفاده سرمایه از نیروی کار ارزان کارگران نفت) و ۲- اجاره تفاضلی، (تفاوت میان هزینه تولید در ایران با هزینه تولید متوسط در جهان). علت وجود اجاره تفاضلی، همانا مالکیت انحصاری دولت ایران (و یا حق استخراج انحصاری‌ایکه به شرکت‌های نفتی در ایران تفویض می‌گردد) بر منابع نفتی ایران است (در غیاب این مالکیت و یا حق استخراج انحصاری، سرمایه‌های مختلف می‌توانستند بی هیچ مانعی به تولید مواد نفتی در ایران بپردازند که در این صورت: این از یکسو هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در سطح جهانی را کاهش می‌داد و از سوی دیگر باعث افزایش هزینه تولید هر بشکه نفت در ایران می‌گردید. باین ترتیب حرکت آزادانه سرمایه‌ها، اختلاف موجود میان هزینه تولید و هزینه متوسط تولید در جهان را از میان برده و اجاره تفاضلی را به صفر می‌رساند). نکته مهم این جا است که این درآمد در ایران تحصیل نشده بلکه به ایران سرازیر گشته است. درآمدی که همانطور که پائین‌تر اشاره خواهیم کرد به مبنای استثمار نیروی کار ارزان کارگران بخش‌های تولیدی دیگر تبدیل می‌گردد. از نظر تئوریک مقدار این درآمد (۰۰۰) در محدوده کل اجاره تفاضلی صنعت نفت ایران نوسان می‌کند و در هر مقطع بر مبنای چانه زدن‌های دولت ایران با شرکت‌های نفتی تعیین می‌گردد. حداکثر این مقدار از نظر تئوریک برابر کل اجاره تفاضلی‌ای است که صنعت نفت ایران بنا بر پائین بودن هزینه تولید از آن بهره‌مند می‌گردد.

پس سرمایه دولتی از نقطه نظر منشاء انباشت با سرمایه خارجی تفاوتی نمی‌کند" (همانجا، صفحات ۸۸ - ۸۷، بجز تاکیداتی که با یک خط زیر آن مشخص شده‌اند، بقیه از ماست).^{*}

ابتدا به "انقلاب" امک در مفهوم اجاره تفاضلی بپردازیم که حیف است مارکسیست‌های جهان از آن غافل باشند. تا آنجا که به تکرار این

واقعیت مربوط می‌شود که بخش عمده درآمد نفتی ایران مبتنی بر اجاره تفاضلی (Differential Rent) است. شاگرد مدرسه‌های ما درس خود را خوب حفظ کرده‌اند، اما زمانی که پای تحلیل این اجاره تفاضلی یعنی پای درک مفاهیم پیش می‌آید، زمانی که باید استدلال کرد و شعور - و نه صرفاً حافظه - را بکار انداخت، با آن چنان سطح نازلی از سواد و فهم روبرو می‌شویم که تصور ناپذیر است.

دوستان گرامی، شاگرد اول‌های محترم، استادان اقتصاد مکتب خانه‌های حزبی، برخلاف نظر شما مالکیت انحصاری دولت ایران، علت وجود "اجاره تفاضلی" نیست. در آمریکا نیز که مالکیت چاه‌های نفت در انحصار دولت نیست، اجاره تفاضلی وجود دارد. مالکین چاه‌های نفتی که بازدهی آن‌ها بالاست، از اجاره تفاضلی بهره‌مند می‌گردند. بنظر می‌رسد که نظرات مارکس را در باره "اجاره تفاضلی" آنچنان با عجله حفظ کرده‌اید و یا از آنچنان منابع دست دوم و مغلوطنی گرفته‌اید که متوجه نشده‌اید، او در بحث مربوط به اجاره تفاضلی (فصل ۲۸، جلد سوم سرمایه) واژه‌های انحصار Monopoly و انحصاری Monopoly را در مورد "نیروی طبیعی" بکار می‌برد (۲۱). وی این مسئله را مطرح می‌کند که مالکیت زمین، انحصار استفاده از شرایط طبیعی آن قطعه زمین را به مالك تفویض می‌کند. مهم نیست که مالك زمین فقط دولت باشد یا صدها مالك دیگر. در ایران - و همچنین در بسیاری از کشورهای دیگر -، منابع طبیعی و در واقع زمین‌هایی که منابع خاص طبیعی (نفت، ذغال سنگ، سنگ آهن و غیره) در آن‌ها یافت می‌شوند، "ملی" اعلام شده‌اند و نتیجتاً دولت مالك منحصر بفرد آنهاست و مالکیت انحصاری آن‌ها را در اختیار دارد. در برخی دیگر از ممالك (مثلاً ایالات متحده)، انحصار مالکیت این اراضی به دولت تعلق ندارد، هر کسی می‌تواند به خرید و فروش این اراضی دست زند و از منابع موجود در آن‌ها استفاده کند. در ایران، شرایط طبیعی منابع نفتی (بالا بودن فشار چاه‌های نفت) موجب بالا بودن بازدهی چاه‌های نفت نسبت به

بازدهی در سطح جهان، خود موجب پائین بودن قیمت تولید نفت این کشور نسبت به قیمت متوسط تولید جهانی است (۲۲)۰ اضافه سودی که ناشی از این تفاوت است، مبنای آن اجازه تفاضلی است که به مالك این شرایط مناسب تولید تعلق می‌گیرد. مارکس در این مورد بسیار صریح سخن می‌گوید:

"... مالکیت خصوصی آبشاربخودی خود هیچ نقشی در خلق آن بخش از ارزش اضافی (سود) و نتیجتاً در قیمت کالا بطور عام - کالائی که با استفاده از آبشار تولید شده است - ندارد. حتی اگر مالکیت ارضی وجود نمی‌داشت، این اضافه سود وجود می‌داشت. مثلاً، اگر زمین دارای آبشار بعنوان زمین متروکه (Unclaimed Land) مورد استفاده تولید کننده صنعتی قرار می‌گرفت. بنابراین مالکیت ارضی خالق آن بخش از ارزشی نیست که تبدیل به اضافه سود می‌شود، بلکه فقط مالك، صاحب آبشار، را قادر می‌سازد که این اضافه سود را از جیب تولید کننده صنعتی، به جیب خود منتقل کند. این ((مالکیت)) نه علت خلق این اضافه سود، بلکه علت تغییر شکل آن به بهره مالکانه و نتیجتاً علت تصاحب این بخش سود، یا قیمت کالا توسط مالك زمین یا آبشار است" (سرمایه، جلد سوم، فصل ۲۸، صفحه ۶۴۷، تاکیدها و واژه داخل دو پرانتز از ماست)۰

پس روشن شد که مالکیت و نه مالکیت انحصاری دولتی، علت تصاحب اضافه سود ناشی از شرایط مناسب تولید می‌باشد. درك التقاطی تئوریسین‌های امك از رابطه مالکیت انحصاری دولتی و اجازه تفاضلی البته در حد يك اعلان موضع غلط باقی نمانده و این ادعای مشعشعانه را نیز بدنبال دارد که گویا در غیاب مالکیت انحصاری دولت بر منابع نفتی، رقابت آزاد سرمایه‌های مختلف در ایران باعث افزایش هزینه تولید در ایران و به صفر رسیدن اجازه تفاضلی می‌گردد!! دوستان گرامی، نقل قولی که از مارکس آوردیم به کنار، بخود زحمت دهید توجهی به جدول زیر که تولید متوسط هر چاه نفت را در اواخر سال‌های ۶۰ نشان می‌دهد، بکنید (۲۲):

جدول شماره ۴
تولید متوسط روزانه هر چاه
نفث

کشور	مقدار بر حسب بشکه
ایران	۱۱۸۳۸
کویت	۴۶۶۵
لیبی	۲۹۸۵
ونزوئلا	۳۰۱
اندونزی	۲۴۸
شوروی	۹۹
ایالات متحده	۱۷
متوسط جهان	۵۶

ملاحظه می‌فرمائید که تولید چاه‌های نفت ایران در اواخر سال‌های ۶۰ (مثلاً در سال‌های ۷۰ - ۶۸) بطور متوسط ۷۰۰ بار بیشتر از امریکا و ۲۰۰ بار بیشتر از متوسط جهانی بوده است. و البته این ربطی به نوع مالکیت، انحصاری و یا غیر انحصاری منابع نفتی ندارد. یعنی اگر در اوایل سال‌های ۷۰، مالکیت انحصاری دولت لغو می‌گردید، سرمایه‌های خصوصی مورد توجه امک نیز با همین ساختار تولیدی (Production Structure) روبرو می‌شدند (۲۴)، و در نتیجه بهای تولیدشان در ایران مثلاً به مراتب کمتر از غرب می‌بود. رقابت بین این سرمایه‌ها بر سر اجاره و یا خرید مناطق نفت خیز از مالکین غیرانحصاری در می‌گرفت، و حاصل این رقابت، پرداخت اجاره بهایی بود کم و بیش متناسب با تفاوت قیمت تولید در منطقه مربوطه با متوسط قیمت تولید جهانی (البته ما در اینجا بخاطر ساده کردن بحث، به

تفاوت مرغوبیت، انواع نفت‌ها، مسئله نزدیک بودن به بازارهای فروش و غیره که هر کدام در تعیین این اجاره بها نقش دارند، نپرداخته‌ایم) یعنی متناسب با اجاره تفاضلی. بنابراین، برخلاف تصور نادرست امك، در شرایطی که مالکیت منابع نفتی دولتی نباشد (غیر انحصاری باشد) اجاره تفاضلی به صفر نمی‌رسد، فقط بجای این که به مالك انحصاری تعلق گیرد، بین صدها مالك، هر يك به فراخور سطح تولید و کیفیت محصول و میزان بازدهی آن، تقسیم می‌گردد (۲۵). اجاره تفاضلی به صفر نمی‌رسد، حتی اگر مالکیت غیر انحصاری شود. نکته جالب این که تئوریسین‌های امك در زیرنویس همان بخش (صفحه ۸۷) که چنین تئوری‌های درخشانی در آن درباره اجاره تفاضلی ارائه داده‌اند به دیگران توصیه می‌کنند که "برای تعریف و توضیح تئوریک مقوله "اجاره تفاضلی" رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، فصل‌های ۴۲ - ۴۸!" اما بنظر می‌رسد که دانشمندان ما فقط به تئورهای فصول ۲۸ تا ۴۲ جلد سوم سرمایه نظری اِنداخته‌اند، چرا که برای هر دانشجوی متوسطی - چه برسد به این استادان ممتاز - که زحمت خواندن این شش فصل را بخود داده و به آن‌ها اندیشیده باشد، چنین هذیان‌هایی در باره "اجاره تفاضلی" تحویل نمی‌دهد.

اما تمامی این بند بازی تئوریک درباره "اجاره تفاضلی" به تذکر این "نکته مهم" منجر می‌شود که:

"نکته مهم اینجاست که این درآمد در ایران تحصیل شده بلکه به ایران هرازپرو گشته است"

و سپس نتیجه می‌گیرد که:

"پس سرمایه دولتی از نقطه نظر منشاء انباشت با سرمایه خارجی تفاوتی نمی‌کند."

واقعا دست مریزاد باین استدلال. همانطور که قبلا مفصلا توضیح داده‌ایم، این درآمد نفتی متکی بر بارآوری نیروی کار در صنایع نفتی ایران و این بارآوری بالا، بنوبه خود، محصول شرایط تولید نفت در ایران، در قیاس با دیگر نقاط جهان است. در نتیجه، آن اضافه سود که تبدیل به درآمد نفتی می‌شود منشاء در پروسه تولید ارزش در صنایع نفت ایران دارد. باین گفته مارکس توجه کنید:

"... ثالثا، نیروی طبیعی منشاء اضافه سود نبوده، بلکه فقط پایه طبیعی آن است، پایه‌ای طبیعی که بارآوری کار را بطور استثنائی افزایش می‌دهد. همانطوری که ارزش مصرف نه علت ارزش مبادله بلکه حامل ((پایه)) آنست. اگر همان ارزش مصرف می‌توانست بدون ((مصرف نیروی)) کار تولید شود، نمی‌توانست دارای ارزش مبادله باشد، اگر چه همان ارزش مصرف، مفید بودن طبیعی‌اش را، حفظ می‌کرد" (جلد سوم کاپیتال، فصل ۳۸، صفحه ۶۴۷، تاکیدها و عبارت داخل دو پرانتز از ماست).

در نتیجه، این درآمد، برخلاف ادعای شما نه ارزش "سرازیر" شده به ایران، بلکه ارزش مبادله تولید شده توسط نیروی کار - با بارآوری استثنائی - در ایران است. این ارزش اما در بازار جهانی به تحقق در می‌آید، جایی که نفت بعنوان کالا به فروش می‌رسد، خریداران نفت (مصرف کنندگان مستقیم، کمپانی‌های واسطه، مجتمع‌های شیمیائی و غیره) بهائی را معادل ارزش مبادله نفت می‌پردازند که بعد از کسر هزینه‌های تولید در حمل و نقل، بیمه، سود واسطه‌های مختلف، باقیمانده به درآمد دولت ایران تبدیل می‌گردد. با توجه به آنچه که گذشت این ادعا که درآمد مورد بحث در ایران تحصیل نشده، و به آن سرازیر گردیده است در واقع مبین دید ساده‌گرایانه‌ایست که پروسه تولید و مبادله را به پروسه مبادله تقلیل می‌دهد و این را مولد ارزش و شکل پولی آن - درآمد - می‌داند. بنظر می‌رسد این جریان شدیداً در محدوده دید جغرافیائی ("داخلی - خارجی") گیر کرده است:

به صرف این که مبادله کالای نفت با خارجیان انجام می‌گیرد و خریداران آن هموطن نیستند، پس منشاء این درآمد خارجی می‌شود! و البته از آنجا که "سرمایه خارجی" هم از بیرون مرز وارد می‌گردد و بر ارزشهای اندوخته در خارج از مرز استوار است، پس هم درآمد دولتی، هم سرمایه دولتی و هم سرمایه خارجی هر سه يك منشاء دارند!

این را نیز به دوستان "حزبی" توضیح دهیم که در مناسبات سرمایه‌داری جهانی کمتر صنعتی به گستردگی صنایع نفت را می‌توان یافت که بخش اعظم تولیدات خود را در بازار جهانی مبادله نکند. اکثر موسسات بزرگ صنعتی علی‌رغم این که ممکن است تولید خود را در يك یا چند کشور (یا منطقه) متمرکز کنند، مبادله کالاهایشان - چه کالاهای مورد مصرف در پروسه تولید و چه کالاهای تولید شده - را در بازار جهانی انجام می‌دهند. بنابراین فروش کالاهای وطنی در خارج از مرزهای کشور، دلیل یگانگی منشاء درآمد حاصله از آن با سرمایه‌خارجی نیست، زمانی که از سرمایه خارجی صحبت می‌شود، بدین معنا نیست که صاحب سرمایه پاسپورتش خارجی و چشمش آبی و مویش بور است، بلکه سرمایه بدین اعتبار "خارجی" است که پروسه گردش و انباشت آن تا حدود زیادی مستقل از بازار داخلی ایران جریان دارد. طبیعتاً این استقلال مطلق نیست زیرا که سرمایه‌داری يك سیستم جهانی است و بازار داخلی نیز ادغام شده در بازار جهانی. سرمایه خارجی عمدتاً - و نه لزوماً کاملاً - برپایه پروسه تولید و مبادله‌ای انباشت شده که تا حدود زیادی (تا آن جا که جهانی بودن سرمایه اجازه می‌دهد) مستقل از بازار ایران است، و زمینه آن از نظر تولید انواع کالا و ارائه خدمات بسیار گسترده می‌باشد (به گستردگی بازار جهانی). در صورتی که پایه درآمد دولتی ایران، اجازه تفاضلی، در يك پروسه تولیدی خاص (صنعت نفت) در ایران، و مبادله کالا در بازار جهانی ایجاد شده است. بنابراین یکی دانستن منشاء انباشت سرمایه خارجی با منشاء درآمد نفتی دولت ایران بمثابة یکی پنداشتن فیل و

قورباغه است، به صرف این که هر دو جان دارند و نفس می‌کشند!

کوشش بعدی امک در "اثبات" این قضیه است که "دولت دست نشانده" سرمایه‌های امپریالیستی، درآمد نفتی را در خدمت انباشت این سرمایه‌ها بکار می‌اندازد، و از این نظر صدور سرمایه اهمیت و ضرورت خود را از دست می‌دهد:

"...طبیعی است که در شرایطی که سرمایه‌های امپریالیستی هر ساله مقادیر قابل ملاحظه‌ای از ارزش اضافه تولید شده در بازار جهانی را بصورت اجاره تفاضلی تحویل دولت دست نشانده خود در ایران می‌دهند، صدور مستقیم سرمایه اهمیت خود (و ضرورت خود) را از دست می‌دهد و دولت وابسته وظیفه ایفای این نقش - یعنی به گردش در آوردن این درآمد در بازار داخلی در خدمت انباشت سرمایه انحصاری - را خود به عهده می‌گیرد" (همانجا، صفحه ۸۹، تاکیدها از ماست).*

بنظر می‌رسد که در هر بحث اقتصادی با امک باید از الفبا، از اصول اولیه شروع کنیم: دوستان، انباشت سرمایه که صدور مستقیم سرمایه، اهمیت (و ضرورت خود) را از آن کسب می‌کند یک مقوله است، و "بگردش در آوردن در آمد در خدمت به انباشت سرمایه" مقوله دیگر. این دو مقوله مفاهیم متفاوتی دارند و نمی‌توانند جایگزین یک دیگر شوند. بیشتر توضیح می‌دهیم: دولت بورژوازی و دم دستگاه‌های عریض و ملویل آن در خدمت سرمایه و در خدمت انباشت سرمایه‌اند. بدین معنا که شرائط سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌کنند و امکان سودآوری آن را افزایش می‌دهند: بخش وسیعی از مخارج زیرساختی (همچون راه آهن، جاده، ارتباطات و غیره) را به عهده می‌گیرند، مخارج و مسئولیت تولید کادر فنی را به عهده می‌گیرند و نظایر این‌ها. البته این‌ها خاص دولت ایران نیست بلکه اکثر دولت‌های بورژوازی به درجات مختلف چنین تسهیلاتی را فراهم می‌کنند. همه این تسهیلات در خدمت سرمایه فراهم می‌آید تا سرمایه بتواند در پروسه تولید، نیروی کار را استثمار

کند. سودآور شود. خود را بازتولید کند و گسترش دهد. اما هدف "سرمایه انحصاری"، "سرمایه امپریالیستی"، "سرمایه صادر شده" در یک کلام سرمایه، خدمت به ایجاد شرایط انباشت نیست، بلکه خود انباشت است. "صدور مستقیم سرمایه" اساسا دارای نقش "به گردش درآوردن این درآمد ((نفت)) در بازار داخلی در خدمت انباشت سرمایه انحصاری" نبوده که حال این وظیفه را به دولت "دست نشانده" محول کند، بلکه عملکرد آن استفاده از تسهیلات فراهم شده برای کسب سود و انباشت بوده است. هیچ جناح سرمایه‌داری آنقدر خیر نیست که در جهت هدف عام "خدمت به انباشت سرمایه انحصاری" سرمایه به ایران صادر کند! اساسا هدف سرمایه انجام چنین "خدمات عام‌المنفعه" ای نیست. هر جناح یا هر بخش سرمایه‌داری جهانی در پی کسب سود و انباشت سرمایه به ایران یا به هر جای دیگر دنیا، حرکت می‌کند. ارگان یا ارگان‌هایی که این نوع "خدمات عام‌المنفعه" را برای سرمایه‌داری (چه داخلی و چه خارجی) انجام می‌دهند، در عام‌ترین مفهوم، دولت‌ها و ارگان‌های پورژوائی‌اند. وظیفه و نقش اصلی این دولت‌ها انباشت سرمایه نیست، بلکه ایجاد شرایط لازم و فراهم آوردن انواع تسهیلات برای گردش سرمایه‌هاست در پی آن انباشت. بنابراین، گردش درآمد دولتی در بازار نمی‌تواند جایگزین گردش سرمایه شود، چون اولی نقشش آماده کردن شرایط برای انباشت دومی است. پس این ادعای امک که، سرمایه خارجی به ایران صادر نشده، و بجای آن درآمد دولت در بازار به گردش افتاده، در واقع مبین این است که این جریان پایه‌ای‌ترین مباحث مربوط به سرمایه‌داری را نفهمیده است (۲۶).^۰ دوستان! سرمایه و گردش سرمایه آپنیت‌کشی نیستند که با کش دادن تبدیل به درآمد دولت شوند. شما در ادامه "استدلال" خود چندین صفحه را به توضیح این قضیه اختصاص می‌دهید که چگونه دولت درآمد خود را در خدمت سرمایه انحصاری، صرف زیرساخت جامعه می‌کند و چگونه شبکه مالی را به خدمت سرمایه جهانی درمی‌آورد. بسیار خوب! اکنون باید توضیح دهید که چگونه با وجود این همه امکانات فراهم

شده، باز این سرمایه‌های خارجی به ایران صادر نمی‌شوند! دولت ایران دوران شاه سالی ۲۰ میلیارد دلار در "خدمت انباشت سرمایه انحصاری" در بازار به "گردش درآورد". آقای بازرگان نیز سالی ۲۰ - ۱۵ میلیارد دلار بقول شما در "خدمت انباشت سرمایه انحصاری" به گردش درآورده، دولت فعلی هم در سال‌های "پر بار" سالانه بین ۱۷ تا ۲۴ میلیارد و در سال‌های "کساد" مثل سال جاری بین ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار "در خدمت انباشت سرمایه انحصاری" به "گردش در آورده"، اما این سرمایه‌داری انحصاری بی انصاف، علی‌رغم این همه خوش خدمتی "دولت دست نشانده"، همچنان خیال "سراژیر" شدن به ایران را ندارد. در دوران شاه، سرمایه صادر شده بقول خودتان حداکثر ۷٪ کل سرمایه‌گذاری ایران را تشکیل می‌داد، حالا هم که به صفر رسیده است! اگر آقایان اقتصاد خوانده، کوچکترین درکی از سرمایه‌داری جهانی داشتند، اگر برای آموختن (نه برای تفاخر و تظاهر و کسب مقام‌های رهبری) به شناخت این مناسبات پرداخته بودند، می‌فهمیدند که سرمایه (چه خارجی و چه داخلی) در حرکت خود، در ورود به بازار یا در پروسه تولیدی خاصی، اهداف مشخصی را دنبال می‌کند. فلان کمپانی، فلان بخش یا جناح سرمایه جهانی زمانی توجه‌اش به بازار ایران جلب می‌شود که بتواند هدفی خاص را متحقق سازد: سرمایه‌گذاری در بخش معینی، کسب میزان معینی از سود، کنترل اقتصادی و حقوقی سرمایه و سود انباشت شده. برای تحقق آن هدف خاص نیز برنامه ریزی می‌کند و می‌کوشد تا در حد امکان سرمایه‌گذاری و دیگر فعالیت‌های اقتصادی خود را در راستای آن برنامه به پیش ببرد. حال جامعه‌ای را در نظر بگیرید که گویا آماج صدور سرمایه‌های جهانی (سرمایه‌هایی با حوزه‌های تولیدی گوناگون، با امکانات و پیوستگی‌های سرمایه‌ای و فنی کاملاً متفاوت، با انتظارات سودآوری و برنامه‌های مختلف و مهمتر از همه درگیر رقابت شدید بین خود) است، اگر کسی کوچکترین شناختی از پروسه واقعی حرکت سرمایه داشته باشد بسادگی متوجه می‌شود که سرمایه آن مجموعه پیچیده را مشکل می‌توان معادل درآمد دولت دانست، و هدف و مکانیزم گردش

آن سرمایه را معادل با هدف و گردش درآمد دولت پنداشت. اما امك با چنین مشکلی روبرو نیست. در دنیای ساده پسند و وهم‌آلود این جریان، همه چیز به صلح و صفا برگزار می‌گردد و سرمایه‌های امپریالیستی بجای این که خودسری کنند و مستقیماً وارد بازار ایران شوند، برادرانه با هم کنار می‌آیند. در دوران شاه در سال‌های بعد از انقلاب تا امروز، هر ساله میلیاردها دلار "تحویل دولت دست نشاندۀ خود در ایران" می‌دادند و می‌دهند تا آن دولت‌های "دست نشاندۀ" این درآمدها را در خدمت به انباشت سرمایه انحصاری بکار اندازند. اصلاً، هدف "خدمت به انباشت سرمایه انحصاری" است! و خود انباشت سرمایه مسئلۀ ثانوی، و برای همین هم حجم سرمایه‌های صادراتی آنقدر کم است! این تصویر از واقعیت سرمایه داری ایران چیزی در حد يك نمایشنامه خیالی و در عین حال، کم‌دی است: اساتید اقتصاد امك، بعد از يك دور باطل طولانی، بعد از ده‌ها صفحه هارت و پورت "مارکسیستی"، بدامان مادر برمی‌گردند و منطق خط سومی، (ببخشید جناح "چپ" خط سومی) را دنبال می‌کنند. و برای این که حق مطلب ادا شود يك "تئوری جدید" را نباید نادیده گرفت: اگر امپریالیست‌های خارجی که در تئوری‌های قبلی خط سوم - مائوئیست‌های رنگارنگ - دست بپیکی کرده بودند و از طریق "سگ زنجیری" خود (منظور دولت ایران)، مشغول "غارت خلق" بودند، در تئوری "جدید" امك، آن امپریالیست‌ها دست بپیکی کرده، مخارج "دولت دست نشاندۀ" را تامین می‌کنند (بقول امك "ارزش تحویل می‌دهند")، و "دولت دست نشاندۀ" نیز همینطور مشغول خدمت است، سرمایه انحصاری نیز مخفیانه و از پشت پرده یکریز "سرازیر" می‌شوند و در این میان البته ساحت مقدس "آیه صدور سرمایه" نیز حفظ می‌شود و "لنینیست" بودن امك نیز ثابت می‌گردد.

اگر نظریه پردازان امك، بجای درگیر شدن در اینگونه بند بازی‌های "تئوریک" وقت خود را صرف مطالعه اوضاع جامعه ایران (قبل

و بعد از انقلاب) می‌کردند **حداقل** متوجه این امر می‌شدند که جامعه ما، در ارتباط با سرمایه جهانی، عمدتاً آماج و حوزه صدور کالا بوده است. البته سرمایه نیز به ایران صادر شده و در کنار سرمایه‌های داخلی به استثمار نیروی کار پرداخته است، اما این گرایش نسبت به گرایش صدور کالا به مراتب ضعیف‌تر بوده است. فهم این مسئله نیز احتیاج به تئوری‌های پشت پرده‌ای و آرسنلوپنی ندارد. از سال ۱۹۷۲ درآمد نفت ایران چندین برابر شد. بخشی از این درآمد صرف مخارج فزاینده دستگاه دولت (با توجه به رشد بوروکراسی دولتی)، بخشی از آن صرف خریدهای نظامی، و بخش دیگر صرف پروژه‌های "عمرانی" (بخوان پروژه‌های وسیع زیرساختی) می‌شد. این مخارج، سطح تقاضا را در زمینه‌های مختلف در جامعه سریعاً بالا برد. می‌گوئیم سریعاً زیرا به سرعتی که درآمد نفت دولت ایران، بدنبال بالا رفتن قیمت جهانی نفت بالا می‌رفت، با سرعت بیشتری اعتبارات دولتی و یا خصوصی ایران در بانک‌های خارجی گسترش می‌یافت. افزایش سطح تقاضا در زمینه مصرفی، اولاً امور سرمایه‌داران و تولید کنندگان داخلی را تا حدود زیادی رونق داد، ثانیاً واردات مستقیم انواع مختلف مواد مصرفی را شدیداً افزایش داد، و ثالثاً سرمایه‌گذاری و گسترش صنایع مصرفی جایگزینی را تشویق کرد. این صنایع (انواع ماشین‌های مونتاژ شده، صنایع غذایی، پلاستیک سازی و غیره) با گرفتن امتیاز از تولید کنندگان خارجی، مواد صنعتی مشابهی را در ایران (عمدتاً به قصد فروش در بازار ایران و نه به قصد صدور به خارج)، تولید می‌کردند. این صنایع از یکطرف با تولید خود، واردات محصولاتی را که قبلاً از خارج می‌آمد تنزل می‌دادند (جایگزین می‌کردند) و یا به تامین بخشی از تقاضاهای جدید مصرفی جامعه می‌پرداختند و از طرف دیگر، واردات قطعات پیش ساخته و یا مواد خام اولیه، و همچنین ماشین‌آلات مورد استفاده را گسترش می‌دادند. آن بخش از مخارج دولتی که صرف پروژه‌های زیرساختی می‌گردید، از یکطرف مولد تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای (انواع ماشین‌آلات سنگین، موتورهای برق، وسائل مخابرات و غیره) و خدمات

فنی (انواع مشاورین خارجی و داخلی) بود، و از طرف دیگر بخاطر تزریق پول در جامعه و به مقاطعه دادن پروژه‌ها، سطح تقاضای مصرفی جامعه را بالا می‌برد. افزایش سطح تقاضای کالاهای سرمایه‌ای و خدمات فنی امکانات معتنابهی برای سرمایه جهانی فراهم می‌آورد تا بتوانند کالاها و خدمات خود را به ایران صادر کنند. در آن دوره، اگر چه سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران بطور مطلق رشد کرد ولی نسبت به کل سرمایه‌گذاری در ایران، حجم ناچیزی را تشکیل می‌داد. دلیل این امر البته نه در تئوری عام "نظام سرمایه‌داری وابسته" بلکه در مشخصات جامعه ایران در آن دوره نهفته است، مشخصاتی که جز در زمینه‌های معینی (بخشی از صنایع جایگزینی، معادن مس، بخش‌های خاصی از خدمات نظیر هتل‌داری، آژانس‌های مسافرتی و مشاوره فنی و غیره) نرخ سودآوری را برای سرمایه‌گذاری خارجی (در مقایسه با طول مدت زمانی که سرمایه به سوددهی می‌رسید و همچنین در مقایسه با نرخ سودی که با بالا بردن حجم تولید خود در خارج و صادر کردن کالا به ایران می‌توانست بدست بیاورد) چندان جذاب نمی‌کرد. با وجود این، هر جا که این نرخ سود مناسب بود، سرمایه خارجی به میدان می‌آمد. بحث مفصل تحولات بعد از انقلاب از حوصله این مقاله خارج است. فقط اشاره کنیم که از زاویه بحث ما، بعد از انقلاب نیز جامعه بدلائل متعدد بجای این که سرمایه بخود جلب کند، حوزه صدور کالا شد و حتی این گرایش (بدنبال خوابیدن بخش عمده آن صنایع وابسته و یا تولید در سطح نازل بدلیل ناتوانی آخوندها و حزب‌اللهی‌ها در اداره اقتصاد نوین، نرسیدن مواد اولیه و کالاهای پیش ساخته یا نیمه ساخته اولیه، خروج کارشناسان خارجی و مهاجرت کادرهای متخصص ایرانی، سرکوب طبقه کارگر و مقاومت منفی کارگران، عدم جایگزینی ماشین‌آلات فرسوده و غیره) به مراتب بیشتر از گذشته تقویت گردید.

با توجه به آنچه در طی صفحات قبل گذشت، بنظر می‌رسد که ادعای امک در مورد "گست" از گذشته خط سومی و مائوئیستی‌اش (در

این جا، در ارتباط با درك از سرمایه‌داری جهانی) - یعنی یکی از مهم‌ترین پروبلماطیک‌های جنبش کمونیستی ایران -، نه در زمینه نظری، نه در زمینه روش شناخت و نتیجتاً نه در زمینه تحلیل مشخص این سرمایه‌داری، بلکه در حد التقاط واژه‌ها و محفوظات ادبیات مارکسیستی با مفاهیم و مقولات پوپولیستی حاکم بر خط ۳ انجام گرفته است. این دوستان علی‌رغم آن که سال‌ها با پیراهن‌های یقه بسته و مرتب در دالان‌ها و کلاس‌های دانشگاه پرمه زده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند گریبان خود را از چنگ این مقولات و مفاهیم پوپولیستی رها سازند. بنظر می‌رسد که برای نظریه پردازان امك، گذر از حوزه محفوظات مغز به حوزه درك، شناخت و تحلیل، گذاری دشوار است. همان گونه که رفرمیست‌های مذهبی نظیر شریعتی در غرب جامعه شناسی خوانده‌اند تا جامعه فرسوده مذهب تشیع را وصله و پینه کنند، رفرمیست‌های پوپولیست ما هم به دانشگاه رفته‌اند، اقتصاد خوانده‌اند، واژه‌ها و اصطلاحات مارکسیستی را رج زده و از بر کرده تا بتوانند در قالب محتضر مذهب خط سه، روح تازه‌ای بدمند.

ما در این جا به بررسی خود در مورد ادعای امك در "گست" از گذشته خط سومی و مائوئیستی‌اش، خاتمه می‌دهیم ولی، مباحث ما با این جریان، در زمینه‌های مختلف و از جمله در زمینه اقتصاد (یا بقول خودشان "اقتصادیات") در شماره‌های آینده همچنان ادامه خواهد داشت. و لابد اعتقاد آقای حکمت، یکی از "رهبران پرولتاریا" در مورد نمایان شدن "خالکوبی‌ها"ی ما راسخ‌تر خواهد شد:

"... این بار وحدت کمونیستی دارد حرف حسابش را می‌زند و روش‌ها و سنت‌های واقعی‌اش را بنمایش می‌گذارد... پایپون‌ها باز می‌شود و خالکوبی‌ها نمایان می‌گردد" ("پسوی سومیالیسم"، "ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران"، شماره ۲).

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

۱ - "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، بخش اول (خرداد ۵۸)، بخش دوم (فروردین ۵۹)، اتحاد مبارزان کمونیست.

۲ - این‌ها بخشی از شروط ابتدائی هر نوع سلسله‌مراتب (Hierarchy)، سیستم‌ها یا مجموعه‌ها بشمار می‌رود که هم در منطق ریاضی و هم در روش‌های شناختی علوم طبیعی و علوم انسانی صادق‌اند. در این زمینه رجوع کنید به:

1- Introduction to System Philosophy; Ervin Laszlo, Harper and Row publisher, 1972.

2- Mathematics and the search for Knowledge, Morris Kline, Oxford University press, 1985.

۳ - "نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، ضمیمه "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب"، اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۱۳۵۹.

۴ - واژه Surplus - Profit را عموماً "فوق سود" و یا اضافه سود ترجمه کرده‌اند. ما در مقاله حاضر (هر جا که نقل قول نباشد) معادل "سود اضافی" را ترجیح داده‌ایم. اصطلاح "نرخ سود متوسط" را برابر "Average Rate of Profit" قرار داده‌ایم و منظور ما از "نرخ سود متوسط اجتماعی" (یا جهانی) میانگین نرخ‌های سود در سطح جامعه (یا جهان) است.

۵ - نقل قول‌های کاپیتال در این مقاله، از چاپ انگلیسی آن به فارسی ترجمه شده‌اند:

Capital, Vol 1,2,3, International Publishers, New York, 1967.

۶ - این که در فرمول (۲)، بخش چپ معادله، یعنی نرخ سود متوسط p نمی‌تواند از تمامی سودهای P_1 تا P_n بخش راست بیشتر و یا از تمامی آن‌ها کمتر باشد، ساده‌تر از آن است که احتیاج به اثبات داشته باشد. اما با این وجود اگر تئوریه‌های حزبی قادر به درک

این امر شده‌اند و اگر دسترسی به جزوات مقدماتی ریاضی نیز برایشان مشکل بود، با کمال میل نحوه اثبات این امر را در اختیارشان خواهیم گذاشت.

۷ - (Cost - Price) را هزینه تولید ترجمه کرده‌ایم که شامل سرمایه ثابت (C) و سرمایه متغیر (V) بکار رفته در هر واحد کالا است. "قیمت تولید" را معادل Price of Production قرار داده‌ایم. "قیمت تولید" برابر "هزینه تولید" + سود متوسط اجتماعی است.

۸ - علی‌رغم این که ماشین‌آلات بخشی از سرمایه ثابت C (نه همه آن) را تشکیل می‌دهد، افزایش سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات عملاً موجب بالا رفتن نسبت ارگانیك سرمایه C/V می‌گردد. این بنوبه خود پارآوری کار را افزایش می‌دهد و امکان پائین آوردن هزینه تولید هر واحد کالا نسبت به هزینه تولید متوسط اجتماعی (جهانی) را فراهم می‌کند. در نتیجه، فلان حوزه تولیدی که از نسبت بالای ارگانیك برخوردار است، نرخ سود بیشتری از نرخ سود اجتماعی کسب می‌کند. اگر جز این بود، یعنی اگر ازدیاد سرمایه ثابت و بالا رفتن نسبت ارگانیك، در نهایت، مولد اصلی نرخ سود بیشتر از نرخ سود متوسط نبود، هیچ محرك دیگری نمی‌توانست سرمایه‌داری را برای سرمایه‌گذاری بیشتر در ماشین‌آلات و افزایش سرمایه ثابت تشویق کند. فقط پوپولیست‌های امثال امك می‌توانند فکر کنند که گرایش سرمایه‌داری با اتوماسیون برای "کم کردن خرج کارگر" است. اما بالا رفتن نسبت ارگانیك سرمایه در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف، موجب بالا رفتن نسبت ارگانیك متوسط می‌گردد که این بنوبه خود موجبات گرایش نزولی نرخ سود متوسط را فراهم می‌آورد.

۹ - البته در اینجا قصد ما از قیمت نیروی کار، مزد متوسط کارگر، با استعداد و تخصصی متوسط، در جامعه مورد نظر، مثلاً ایران، است. طبیعتاً مزدی بیشتر از مزد متوسط و بکار گرفتن کارگران متخصص‌تر، پارآوری کار را در رشته خاصی بالا می‌برد. اما آنچه در پارآوری متوسط کار در جامعه ایران تاثیر چندانی ندارد، سطح متوسط حقوق و درآمد کارگران است.

۱۰ - Wassily. W. Leontief اقتصاددان روسی که در اوایل قرن حاضر به آلمان و سپس به آمریکا مهاجرت کرد. وی پایه‌گذار مدل‌های نوع Input - Output است. توضیح ساده مدل وی در مقاله: Input - Output Economics, W.W. Leontief, Scientific

American, 1951.

و بحث مفصل‌تر آن در:

The Elements of Input - Output Analysis, W.H.Miernyk, 1965, Random House Inc., New York;

ارائه شده است. Von. Newman ریاضی‌دان و اقتصاددان امریکائی قرن حاضر. از پایه‌گذاران "برنامه‌ریزی خطی" و ابداع کننده مدل اقتصادی رشد است. این مدل را خود او در مقاله:

A Model of General Economic Equilibrium, Von Newmann, Review of Economic Studies (1945).

توضیح داده است.

در هر دو مدل فوق‌الذکر، درجه بارآوری - که به بازدهی فنی سامانه تولید تقلیل داده شده است - و همچنین میزان مصرف، پارامترهای اصلی رشد اقتصادی را تشکیل می‌دهند.

۱۱ - شاید آمارهای زیر نمونه‌های آموزنده‌ای را ارائه دهد. بین سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۶۰، بارآوری متوسط کار در ژاپن ۷.۶ برابر و در فرانسه ۳.۴ برابر شده است. در همین دوران دستمزدها به قیمت‌های جاری در ژاپن و فرانسه به ترتیب ۲.۳ و ۲.۵ برابر شده‌اند. اگر تورم را در این دوران به حساب بیاوریم متوجه خواهیم شد که نسبت رشد دستمزدهای واقعی، از نسبت‌های فوق نیز کمتر است. این ارقام متوسط هستند و طبیعتاً در بخش‌های پیشرفته‌تر تولید درجه بارآوری کار به مراتب بیشتر از حد متوسط است. در ایالات متحده آمریکا در بخش کشاورزی، بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱، علی‌رغم این که نیروی کار مصرفی در این بخش به نصف کاهش یافته و سطح زیر کشت نیز ۱۰٪ تنزل کرده، تولید کشاورزی ۱.۵ برابر و بارآوری کار کشاورزی ۳.۵ شده‌اند (USDA Handbook of Agricultural Charts, 1971).

بنابر گزارش نیویورک تایمز (New York Times, Business, July 13, 1986)، حقوق ساعتی (Hourly Earning) در ایالات متحده آمریکا، با احتساب تورم، در دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول ۱۹۸۰ تنزل کرده است. درآمد هفتگی، با احتساب تورم، از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۶، جمعاً ۱۴.۶٪ کاهش یافته است.

۱۲ - این سرمایه که در اختیار موسسه است می‌تواند بخشا به وام گرفته شده باشد، اما از لحظه‌ای که بکار برده می‌شود، بعنوان سرمایه‌گذاری این موسسه محسوب می‌گردد. مثلاً زمانی که شرکت جنرال موتورز از بانک وام می‌گیرد و سپس این وام را در مکزیك سرمایه‌گذاری می‌کند، ما از سرمایه‌گذاری مستقیم جنرال موتورز در

مکزیک صحبت می‌کنیم و نه از وام بانک مربوطه به مکزیك.

۱۲ -

International Capital Markets Developments and Prospects, 1984, Maxwell Watson, Peter Keller and Donald Mathieson, International Monetary Fund, August 1984.

۱۴ -

U.S. Bureau of Labor Statistics, Annual Report, 1984.

۱۵ - سرمایه استوار (Fixed Capital) در واقع شامل سرمایه‌گذاری در ماشین آلات، ساختمان‌ها و وسائل تولید است، و مواد اولیه را شامل نمی‌شود. حال این که، سرمایه ثابت - در مفهوم مارکسیستی - مواد اولیه را نیز در بر می‌گیرد. از جانب دیگر، ساختمان‌های مسکونی در سرمایه استوار به حساب آورده می‌شوند. در حالی که در سرمایه ثابت منظور نمی‌گردد، زیرا که این ساختمان‌ها استفاده مصرفی دارند. بنابراین مقایسه مستقیم سرمایه‌گذاری استوار با سرمایه ثابت نادرست یا لاقط نادقیق است. از طرف دیگر، در تقریب اول، از رشد سرمایه استوار می‌توان بعنوان نشانه‌ای (Proxy) - هر چند نادقیق - از رشد سرمایه ثابت استفاده کرد.

۱۶ - استفاده از نرخ‌های بهره متغیر (Variable Rate) که در سال‌های اخیر بسیار متداول شده به وام دهنده این امکان را می‌دهد که سود خود را با بهره روز متناسب سازد. متداول ترین نرخ‌هایی که بعنوان معیار نرخ بهره متغیر مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از: (USTB) US Treasury و (Libor) London Interbank Rate • Bond Rate

۱۷ - استخراج شده از جدول:

Medium and long - term International Bank Credit Commitments, Organization For Economic Cooperation and Development;

مندرج در:

Financial Statistics Monthly (August 1984).

۱۸ - استخراج شده از جدول :

Total External Liabilities of Banks and Non banks to Banks;

مترجم در:

International Financial Statistics, International Monetary Funds, 1984.

۱۹ - "مراکز دریائی" یا Offshore Centers شامل جزائر باهاما، بحرین، جزائر کایمن، هنگ کنگ، جزائر آنتیل هلند، پاناما و سنگاپور است. علت اهمیت این مراکز در این است که تقریباً تمامی بانکهای بزرگ بینالمللی در این جزائر شعبه دارند و بخش قابل توجهی از معاملات خود و مشتریانشان را (برای استفاده از قوانین مالیاتی خاص و یا برای پنهان کردن فعالیت‌های اقتصادی مشتریان خود از مراکز متروپل) در شعبات خود در این جزائر انجام می‌دهند.

۲۰ - این مسئله به هیچ وجه از اهمیت وام‌های خارجی به "کشورهای در حال توسعه"، (زمانی که این کشورها قادر به بازپرداخت آنها نباشند) کم نمی‌کند. ما در مقالات قبل "اندیشه رهائی" باین مسئله توجه کرده‌ایم، فقط باین امر اشاره کنیم: خطر باین که سرمایه اصلی هر بانکی بمراتب از وام‌هایی که عرضه می‌کند کمتر است، از بین رفتن ۲۰٪ وام‌ها معادل از بین رفتن نسبت بمراتب بالاتری از اصل سرمایه بانک است که این خود خطر عدم امکان پرداخت بدهی‌های بانک بدیگران را بدنبال می‌آورد و موجب هجوم طلبکاران به بانک می‌شود.

۲۱ - "مالکیت این نیروی طبیعی" (آبشار)، انحصاری در دست صاحب آن است، ((این نیرو)) شرط افزایش بارآوری سرمایه بکار انداخته شده است، افزایشی که توسط پروسه تولید خود سرمایه نمی‌تواند بوجود بیاید. این نیروی طبیعی که بدین ترتیب می‌تواند به انحصار درآید، همواره وابسته به زمین است. پس، اضافه سودی که از استفاده از این آبشار حاصل می‌شود، نه محصول سرمایه، بلکه محصول مصرف نیروی طبیعی قابل انحصار، و به انحصار درآمده توسط سرمایه است" (سرمایه، جلد سوم، فصل ۲۸، صفحات ۴۶ - ۶۴۵، عبارات داخل دو پرانتز و تاکیدها از ماست).

آنچه به انحصار مالك زمین در می‌آید، نیروی طبیعی، شرایط مساعد تولید است. مالکیت زمین، چه مالکیت انحصاری دولتی، و چه مالکیت خصوصی، حق انحصاری استفاده از شرایط طبیعی، و نتیجتاً کسب اجاره تفاضلی را بدنبال دارد.

۲۲ - بحث کامل مسئله قیمت متوسط جهانی تولید نفت در اینجا عملی نیست. فقط پایین اشاره اکتفا می‌کنیم که کم بارآورترین مناطق نفتی تا آنجا که از سطح سرمایه‌گذاری متوسط برخوردار باشند، تا آنجا که به تولید مشغولند و از گردوخته تولید خارج نشده‌اند، هزینه متوسط تولیدشان کم و بیش برابر حداکثر هزینه‌ایست، که با توجه به قیمت تولید نفت، می‌تواند مولد نرخ سود متوسط باشد. بنابراین اجاره تفاضلی چاه‌های بارآورتر در واقع برابر تفاوت هزینه تولید آنها با این حداکثر هزینه تولید است. این توضیح البته کامل نیست، برای بحث مفصل و آموزنده این مسئله رجوع کنید به:

The Economics of the Oil Crisis, Cyrus Bina, St Martin's Press, Dec 1985.

- ۲۳

Norman A. White, Financing the International Petroleum Industry;

بنقل از:

Internationalization of the Oil Industry Simple Oil Shocks or Structural Crisis, Cyrus Bina, Dec 1985.

۲۴ - باید توجه داشت که در سال‌های اخیر - تا قبل از سقوط قیمت نفت - تولید متوسط سرائه چاه‌های نفت اروپا و آمریکا از خاورمیانه حتی از اوایل سال‌های ۷۰ نیز کمتر شده است (البته اگر از نتایج حاصل از بمباران‌های مناطق نفتی ایران و عراق بگذریم). علت آن این است که با بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ و سپس در سال ۱۹۷۹، چاه‌هایی که بازدهی‌شان کمتر بود نیز سودآور شدند و به میدان تولید راه باز کردند (از جمله بویژه، چاه‌های قدیمی و یا چاه‌های کم تولید آمریکا و همچنین تولید نفت دریای شمال که علی‌رغم قیمت زیاد تولید، سودآور شد). به هر حال نکته مهم از نظر بحث ما این است که بازدهی چاه‌های ایران و خاورمیانه بمراتب بالاتر از بازدهی منابع نفتی آمریکا و غرب است و این مسئله ربطی مثلاً به نوع مالکیت منابع نفتی ایران ندارد.

۲۵ - لازم به تذکر است که نحوه تفویض حق استحصال نفت در یک منطقه معین به یک شرکت معین (مثلاً امتیازاتی که دارسی یا شرکت نفت ایران و انگلیس از دولت ایران کسب کرده بودند)، در تعیین آن بخش از اجاره تفاضلی که به مالک زمین (دولت ایران، شیخ خزعل و یا هر کس دیگر) می‌رسد، تاثیر دارد. اجاره‌ای که مالک

زمین‌ها از شرکت‌ها وصول می‌کنند لزوماً برابر کل یا بخش عمده اجاره تفاضلی نبوده است و این شرکت‌ها با دست زدن به انواع اقدامات تهدیدآمیز و یا تطمیع و یا دخالت‌های سیاسی و نظامی می‌کوشیدند یا اجاره را پائین نگاه دارند و یا طول زمان امتیاز یا اجاره ثابت را زیاد کنند. با این کار در واقع، این شرکت‌ها آن بخش از اجاره تفاضلی را که به صاحب زمین نفت خیز پرداخت نمی‌کردند بصورت اضافه سود به جیب می‌زدند، اما اقتصاد نفت در دو دهه اخیر شاهد بین‌المللی‌تر شدن تولید نفت و رقابت بیشتر برای استخراج آن بوده است و با توجه با از بین رفتن حاکمیت استعماری و همچنین نادر بودن قراردادهای درازمدت، اجاره بهائی که در مناطق مختلف نفت خیز پرداخت می‌شود هر چه بیشتر بطرف اجاره تفاضلی متناسب با شرایط تولید آن منطقه سوق پیدا کرده و می‌کند. برای توضیح بیشتر در این زمینه رجوع کنید به منبع ذکر شده در یادداشت شماره ۲۲.

۲۶ - امك، همچنین اصطلاحات سرمایه دولتی، درآمد دولتی، هزینه‌های دولتی را بدون توجه به مفهوم‌های اقتصادی آنها بکار می‌برد. درآمد دولتی با سرمایه دولتی متفاوت است. درآمد، قدرت خرید و ثروت، سرمایه نیستند. کافی نیست که فقط در حرف باین تفاوت‌ها معتقد باشیم، در تحلیل نیز باید آنها را از نظر بدور نداریم. تقسیم درآمد دولتی بین مخارج مختلف در دوران شاه، در بعد از انقلاب و بعد از شروع جنگ با عراق، یکسان نبوده و بحث کلی این تقسیم درآمد و عملکرد آن - بدون تشخیص و تفکیک هر يك از این دوره‌ها - البته نادقیق است. اما تا آنجا که به "یگانگی" عملکرد این درآمدها و عملکرد "سرمایه صادراتی" مربوط می‌شود می‌توان کلیاتی را بیان کرد. ابتدا تفاوت سرمایه دولتی با درآمد دولتی (و همچنین با مخارج سرمایه‌ای دولت) را توضیح می‌دهیم. به معنای علمی کلمه، دولت در آنجا که با مالکیت کامل و یا بخشی از سهام شرکت‌های تولیدی و موسسات اقتصادی جامعه با هدف اثبات سرمایه در اختیار دارد، بمثابة سرمایه‌دار عمل می‌کند، یعنی کارگران درگیر پروسه تولید را استثمار می‌کند، ارزش اضافی را به سود تبدیل می‌کند و به تملك خود در می‌آورد. نمونه‌های آن قبل از انقلاب فراوانند (سهام دولت در کارخانه‌های موشتاز اتومبیل، قند دولتی، دخانیات و غیره). البته بعد از انقلاب بسیاری از شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که از وابستگان رژیم سابق گرفته شده و "ملی" شده بود بمثابة شرکت‌های دولتی، به قبلی‌ها اضافه شد. این نوع شرکت‌های سرمایه‌داری دولتی مختص ایران نیز نیست. نمونه‌های آن در دنیا فراوانند: شرکت Federal National Mortgage Association در امریکا (شرکتی با سهام عمده دولتی که

در امور مالی مربوط به خانه سازی سرمایه گذاری می کند)، شرکت معروف Renault در فرانسه، شرکت نفت ENI در ایتالیا و ... بنابراین زمانی که از سرمایه دولتی صحبت می کنیم، این سرمایه ها را در نظر داریم. سرمایه ای که متعلق به دولت است، سود و ضررش هم نیز در درآمد دولتی منظور می گردد. در این نوع فعالیت اقتصادی دولت همانند سرمایه دار عمل می کند. تجلی سرمایه دولتی در این نوع فعالیت های اقتصادی است و اگر بدنبال تشابه عملکرد دولت با عملکرد سرمایه بطور عام، و از جمله سرمایه های خارجی می گردید، باید از این نقش سرمایه دارانه دولت آغاز کنید. اما این دقیقا آن بخش از فعالیت اقتصادی دولت است که امك به آن نمی پردازد. درك امك از "سرمایه گذاری دولتی"، درك بورژوازی است، "سرمایه مولد دولتی" از دیدگاه امك آن بخش از درآمد است که صرف ساختن راه آهن، جاده و غیره، در يك کلام صرف ساختن زیربنای اقتصادی جامعه می گردد. این هزینه ها، اما، به معنای واقعی کلام، سرمایه دولتی را تشکیل نمی دهند. این ها هزینه های باصطلاح "عمرانی" و یا در واقع "هزینه های سرمایه ای" اند. در جریان ساختن راه یا راه آهن و یا سیستم های مخابراتی، دولت بعنوان خریدار کالا یا خدمات عمل می کند و شرکت های تهیه کننده آن کالاها یا خدمات، استثمارکننده نیروی کار هستند. ارزش اضافی نیز تبدیل به سود این شرکت ها می گردد، این که تحمل این نوع مخارج توسط دولت ایران، امکانات سرمایه گذاری بخش خصوصی (چه خارجی و چه داخلی) را گسترش و احتیاجات سرمایه ثابت آن ها را کاهش می دهد، مسئله خاص دولت ایران نیست. هر دولت بورژوازی، مثلا دولت فرانسه که بخشی از درآمد خود را صرف کشیدن راه آهن و جاده می کند، این نوع مخارج را بر دوش می کشد. بنظر می رسد که در تصور امك "دولت بورژوازی" حتما باید مباشر امپریالیسم امریکا باشد و یا "دست نشانده سرمایه خارجی" تا بخشی از درآمد خود را صرف مخارج زیربنائی کند!

آخر خط ۳

در بخش اول این مقاله - "ماثوئیست‌ها به دانشگاه می‌روند" ("اندیشه رهائی"، شماره ۶)، به بررسی نظرات و تئوری‌های اقتصادی اتحاد مبارزان کمونیست (از این پس امك) پرداختیم. مبانی اساسی این نظرات در انتشارات تئوریک امك و بطور مشخص در جزوات "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و در "تئوری بحران سرمایه‌داری وابسته" طرح شده‌اند و نقطه حرکت نقد ما را همین جزوات تشکیل دادند. سنگ بنای تئوری سرمایه‌داری وابسته امك، تقسیم جهان سرمایه‌داری به دو بخش "پیشرفته" و "تحت سلطه" است که در دومی، نسبت به اولی، نیروی کار ارزان و نرخ استثمار (اساس تولید "فوق سود امپریالیستی") بالا است. و از نظر امك این عدم تعادل موجبات "سراژیر" شدن سرمایه‌ها از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای "تحت سلطه" می‌گردد. در مقاله پیشین، با بررسی مفصل تئوری امپریالیسم امك نشان دادیم که این نظریه در اساس با اقتصاد مارکسیستی بیگانه است و پیش فرض‌ها و نتایج آن نه با واقعیات امروز خوانائی دارد و نه از نظر تئوریک قابل دفاع است. در همین

رابطه، به بررسی احکامی پرداختیم که امک با استفاده از چهارچوب تئوریک خود، در مورد اقتصاد ایران ارائه داده است و نادرستی این احکام را نمایان کردیم. البته امک، در پرتو طرح این تئوری‌ها و با استفاده از آنها در مورد مشخص ایران می‌کوشید تا با مائوئیسمی که خود در آن رشد کرده است، خط فاصلی ترسیم کند و ادعای "گست" خود از گذشته خط سومی‌اش را به ثبوت برساند. ما در همان مقاله ادعای امک مبنی بر گست از گذشته خط سومی‌اش را مورد بررسی قرار دادیم و بی پایه بودن این ادعا را به نمایش گذاشتیم. با بررسی پایه‌های اساسی درک امک (که بعد از تشکیل حزب کمونیست عینا به این "حزب" انتقال یافت) از "نظام سرمایه‌داری وابسته" و همچنین با نقد برداشت این جریان از مفاهیم و مقولات اقتصاد مارکسیستی، نشان دادیم که این ادعا - ادعای گست از گذشته خط سومی (مائوئیستی) -، در بهترین حالت، در حد "التقاط واژه‌ها و محفوظات ادبیات مارکسیستی با مفاهیم و مقولات پوپولیستی حاکم بر خط ۳"، تحقق یافته است، نه بیشتر.

در مقاله حاضر ابتدا با ذکر تاریخچه‌ای کوتاه، زمینه‌ای را طرح می‌کنیم که در آن طرز فکر امک رشد کرده است، چرا که معتقدیم درک جایگاهی که امروز "حزب کمونیست" در اپوزیسیون چپ ایران دارد بدون بررسی تاریخچه فکری این جریان غیر ممکن است. سپس به مقاله آقای حکمت در شماره دوم "بسیوی سوسیالیسم" ("اقتصادیات وحدت کمونیستی: بورژوازی صنعتی سخن می‌گوید") خواهیم پرداخت. آقای حکمت در این مقاله می‌کوشد تا تفاوت‌های اساسی نقد خود از سرمایه‌داری، (یا بقول ایشان "نقد پرولتری" اقتصاد ایران) را با نقد بورژوازی روشن کند. بررسی این مقاله از دو جنبه قابل توجه است.

اولا، با وجودی که این مقاله بیش از ۶ سال بعد از انتشار اولین مقالات اقتصادی تئوریک امک انتشار یافته منطق اساسی آن فرقی با منطق و اساس مقالات اولیه امک ندارد و سایه روشن‌ها به کنار، دنباله

همان طرز تفکر سابق است.

دوم این که مقاله آقای حکمت در پلیمیک مستقیم با نظرات سازمان وحدت کمونیستی به نگارش درآمده و موضوع مورد جدل نیز مستقیماً مربوط به جامعه ایران است. بنابراین، جایی برای کلی گویی باقی نمی ماند و ما در اینجا، با کاربرد تئوری های "حزب" در مورد مشخص ایران روبرو هستیم. در مقابل چنین کاربردی، در پس لفاظی ها و فضل فروشی های مارکسیستی، هسته پوپولیستی نظرات "حزب" نمایان می گردد. در اینجاست که ادعای امک مبنی بر گسست از گذشته خط سومی به محك آزمایش گذاشته می شود.

اما، در پس این ادعای امک، کوششی نیز نهفته است، کوششی که هنوز ادامه دارد: کوشش برای سر و سامان دادن به نظریاتی که ریشه ای عمیق در خط ۲ دارد و برای رفرم، تجدید نظر در برداشتهای این خط. حزب کمونیست امک به عنوان وارث اصلی ساختارهای نظری خط ۲، مسئولیت ترمیم و بازسازی این ساختارها و تبدیل آنها به محور تجمع و تشکل بازماندگان این خط را بدوش گرفته است. مجادلات نظری "حزب کمونیست" با سازمان وحدت کمونیستی را نیز باید بخشا به حساب تنش ها و کش و قوس هایی گذاشت که کوشش فوق الذکر به این "حزب" تحمیل کرده است. بنظر ما "حزب کمونیست" در این کوشش موفق نخواهد شد. و این نه بخاطر کم کاری، بی توجهی و یا حتی بی تجربگی رهبران حزبی بلکه بدین خاطر است که اینان دست به ترمیم ساختمان فکری ای زده اند که در آن، مشکل می توان حتی يك ستون استوار پیدا کرد. ساختمانی که پایه هایش بر آب بنا شده و لرزان است، البته می توان این ساختمان را تا مدتی حفظ کرد، صورت آن را آراست و رنگ و روغن زد اما نمی توان بر پایه های آن بنایی استوار بنیان نهاد. در واقع، نوسانات و التقاط نظریات "حزب"، عدم انسجام این نظریات و تغییرات سریع آنها خود بیانگر مسائل و مشکلات این جریان است در برپائی چنین بنایی. بیان حال جریانی است که

می‌خواهد ساختاری استوار را بر پایه‌های لرزان بنا کند- جریانی که از بردن تیشه نقد به ریشه خود می‌هراسد، و هراس خود را در پس گستاخی و فحاشی بدیگران پنهان می‌کند- برای روشن شدن مشکلات حزب امك باید کمی به عقب برگردیم.

چند ماه بعد از انقلاب ایران، تعدادی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی به مجموعه "خط ۳" معروف شدند- این نامگذاری که هم ناظر بر درجه‌ای از اشتراك نظر و سنت سیاسی این گروه‌ها و سازمان‌ها بود و هم ناظر بر تمایز آن‌ها از خطوط ۱، ۲ و ۴- معروف‌ترین، و به نوعی ستون فقرات خط ۳، "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" بود- "اتحادیه کمونیست‌ها" و انشعابات مختلف آن، "آرمان"، "سهند" (امك بعدی)، "وحدت انقلابی"، "نبرد" و "حزب رنجبران ایران" از دیگر آحاد این خط را تشکیل می‌دادند- از نظر ایدئولوژیک، نقطه مشترك این گروه‌ها و سازمان‌ها تاثیر شدید از "اندیشه مائو تسه دون" بود- در سطح سیاست جهانی، انتقاد به شوروی - در حد سرمایه‌داری دانستن مناسبات شوروی ("سوسیال امپریالیسم") -، مشخصه اصلی این مجموعه را تشکیل می‌داد- در برخورد به مسائل جامعه ایران، اعتقاد به یکی از انواع "انقلابات دموکراتیک"، تفکیک خصلت "ضد امپریالیستی" و خصلت ضد سرمایه‌داری انقلاب، و بالاخره تسلط بپیش پیوپولیستی و روش استالینیستی بر آحاد حرکت‌شان از دیگر مشخصات آن‌ها بشمار می‌رفت- سازمان‌ها و گروه‌های طیف خط ۳ در عین حال چه از نظر مواضع سیاسی روز، چه از نظر مباحث تئوریک و درجه تعلق به مائوئیسم، چه از نظر سنت و سابقه سیاسی با یکدیگر کم و بیش تفاوت‌هایی داشته‌اند- در یکی دو سال قبل از انقلاب، از نظر مباحث تئوریک، دو جریان در میان سازمان‌هایی که بعدها خط ۳ را تشکیل دادند قابل تشخیص بودند- یکی، که آن را با صفت "سنتی" مشخص می‌کنیم، شامل سازمان‌هایی می‌شد که نطفه آن‌ها در جدال و جدائی حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی (اوایل سال‌های ۶۰) و در اثر

پیآمدهای آن بسته شده بود. معروف‌ترین این سازمان‌ها عبارت بودند از سازمان انقلابی حزب توده ایران (حزب رنجبران بعدی)، سازمان طوفان و اتحادیه کمونیست‌های ایران (که دومی يك سال قبل از انقلاب و سومی در جریان انقلاب بر اثر انشعاب به دو جناح تقسیم شدند). این سازمان‌ها در رابطه با سیاست خارجی چین، بعد از روشن شدن چرخش این سیاست بدنبال سفر نیکسون به چین (۱۹۷۲) و آغاز دیپلماسی پینگ پنگ و بخصوص بعد از مرگ مائو تسه دون، برخوردهای متفاوتی داشتند.

این تفاوت در سیاست، بویژه در قبال سیاست خارجی راست چین در قبال اوپک و نقش ژاندارمی شاه در خلیج فارس خود را نمایانده. هنگامی که فرح پهلوی در چین با شعار جاوید شاه مورد استقبال دسته کُر اطفال قرار گرفت و پکن رویو، سیاست مستقل و ملی شاه را مورد حمایت قرار داد، این تفاوت‌ها آشکارتر شد: سازمان انقلابی (حزب رنجبران بعدی) با تأیید کلمه به کلمه سیاست خارجی چین، عملاً بصورت بلندگوی فارسی زبان این سیاست در آمده بود. اتحادیه کمونیست‌ها - بخصوص در يك سال قبل از انقلاب - با "اما" و "اگر" و "چون" و "چرا" به توجیه و "تحلیل" سیاست خارجی چین مشغول بود، بدون این که بطور یکدست و کامل از آن جانبداری کند و سازمان طوفان و منشعبین از آن با پشتگرمی نظرات انور خوجه (آلبانی)، مخالفت آشکار خود را با این سیاست ابراز می‌کردند. اما همه این سازمان‌ها - و در واقع جناح سنتی مائوئیسم - در برخورد به جامعه ایران و انقلاب آن، نسخه‌های انقلاب چین را در خالص‌ترین شکل آن ارائه می‌دادند: جامعه نیمه فئودال - نیمه مستعمره - انقلاب دموکراتیک خلق، خلق متشکل از چهار طبقه (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) و ... حتی زمانی که بعد از انقلاب، جناح سنتی مائوئیسم نیز مجبور شد سرمایه‌داری بودن جامعه ایران را قبول کند، این مسئله در تحلیل‌های اساسی آن تغییری بوجود نیاورد. "نیمه

مستعمره - نیمه فئودال" جای خود را به "سرمایه‌داری وابسته" داد، پی آن که در بقیه بخش‌های تئوری اینان آب از آب تکان بخورد - در دو سه سال قبل از انقلاب، در کنار این جریان سنتی مائوئیسم، جریان دیگری نیز شکل گرفت که علی‌رغم پیوند عمیق تفکر و تحلیلش با مائوئیسم، از جنبه‌هایی با جناح سنتی متفاوت بود - مهمترین مؤلفه این جریان، "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" بود که تحت رهبری گروه تقی شهرام - بدنبال تصفیه داخلی سازمان مجاهدین از عناصر مسلمان - شکل گرفته بود - گروه‌های دیگری در حول و حوش این "بخش مارکسیست" یا به تبعیت از آن و یا لااقل تحت تاثیر آن به جنب و جوش در آمدند - در واقع، "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" توانست در جریان اعلام موجودیت خود بخشی از عناصر محفل‌هایی را به حرکت در آورد که هم استالینیست بودند - و در نتیجه، عمق فاجعه کودتای تقی شهرام را نمی‌دیدند - و هم در عین تاثیر پذیری از اندیشه مائو تسه دون، از سازمان‌های سنتی دلسرد شده بودند - این مجموعه اخیرالذکر را بخش غیر سنتی مائوئیست‌های ایرانی در دوره قبل از انقلاب می‌نامیم - این بخش نه در اوج جدال نظری بین احزاب کمونیست چین و شوروی بلکه در اواسط دهه ۷۰ متولد شده بود - اجزای آن نه عمدتاً گروه‌ها و افراد درگیر در تحولات سال‌های ۶۰، بلکه عناصر و گروه‌های فعال در مبارزه چریکی سال‌های ۷۰ در ایران تشکیل می‌دادند، عناصر و گروه‌هایی که از سازمان‌های سنتی مائوئیستی روی بر تافته بودند - این بخش اولاً مناسبات جامعه ایران را سرمایه‌داری وابسته می‌دانست - و این خود، علی‌رغم درك نادرست اینان از سرمایه‌داری وابسته، وجه تمایز قابل توجهی با برداشت "کلاسیک" مائوئیستی (نیمه فئودال - نیمه مستعمره) داشت - ثانیاً برخلاف مائوئیست‌های سنتی، مسائل بین‌المللی - بخصوص قطب‌بندی چین و شوروی - در نظرات این بخش نقش محوری ایفاء نمی‌کرد - این بخش از مائوئیست‌ها در عین

اعتقاد به تز "سوسیال امپریالیسم"، از سیاست خارجی چین حمایت نمی‌کردند و البته این امر بی دلیل نبود. راست روی جریان دولت چین، رادیکالیسم عملی خود این جریان‌ها و نیز این امر که منطقه جریان غیر سنتی مائوئیستی بیش از ده سال بعد از عیان شدن اختلاف چین و شوروی و خارج از حیطه مستقیم این اختلاف شکل گرفته بود، دست بدست هم داده و برای جریان غیر سنتی، استقلال رای سیاسی و همچنین زمینه‌های سست شدن الگوهای مائوئیستی - و نه لزوماً شیوه تفکر مائوئیستی و پوپولیستی - را فراهم آورده بود. علاوه، مسائل شخصی که مؤلفه اصلی این جریان - یعنی "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" - با آن‌ها درگیر شده بود نیاز مبرم به تدوین تئوری و توجیه ایدئولوژیک را بوجود آورده بود. کسانی که "بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق" (۱) و دیگر نوشته‌های گروه تقی شهرام را بخاطر دارند، تئوری‌های این گروه را نیز در زمینه‌های مختلف پیاد می‌آورند. از جمله این زمینه‌ها: رابطه میان رشد سرمایه‌داری و تجزیه طبقاتی در ایران و از آنجا، توجیه تصفیه سازمان مذهبی مجاهدین و تبدیل آن به یک سازمان "مارکسیستی"، رابطه طبقه کارگر و پیشتانز در جامعه سرمایه‌داری، لزوم ساختن "جبهه واحد توده‌ای"، مبارزه چریکی و غیره. هر یک از این زمینه‌های بحث - که در درون خود لزوم موضع‌گیری و اظهار نظر در مورد چندین مسئله اساسی دیگر را بدنبال می‌آورد: مناسبات اقتصادی در ایران، ماهیت انقلاب و نقش طبقه کارگر، نقش دیگر طبقات، حزب، درک از تاریخ جنبش کمونیستی و نظایر این‌ها -، ناگهان "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" و سازمان‌ها و محافلی را که به طرفداری و یا در حول و حوش حرکت این گروه به جنب و جوش افتاده بودند، در مقابل انبوهی از سئوالات قرار داد. طبعاً این مباحث همه سازمان‌های چپ را درگیر کرده بود. اما بسیاری از سازمان‌ها، بجز استثنائاتی (۲)، در مورد اکثر این مباحث نظریاتی کمابیش منسجم

(و نه لزوماً درست) ابزار داشته بودند* از تروتسکیست‌ها گرفته تا توده‌ای‌ها و مائوئیست‌های سنتی، هر يك در پاسخ به مباحث فوق مطالبی را طرح می‌کردند که اگر نه در تك تك مواضع، لااقل در حد ساختاری، از حداقل انسجام، برخوردار بودند* اما مائوئیست‌های غیر سنتی ما بجای ارائه تئوری یا نظریه‌ای با حداقل انسجام، مجموعه‌ای از احکام و مواضع سیاسی را بدون ارتباط منطقی با یکدیگر کنار هم ردیف می‌کردند* همین جا اضافه کنیم که انسجام ساختاری (Structural Consistency) يك تئوری نه لزوماً مبین صحت آن، بلکه شرط لازم - و نه کافی - برای صحت آئست* اما يك تئوری که در عناصر اساسی‌اش از منطق درونی برخوردار نباشد، یعنی غیر منسجم باشد، دیگر تئوری نیست بلکه مجموعه‌ای از احکام و نظرات است که بدون ارتباط منطقی کنار هم چیده شده‌اند* و طبیعتاً چنین مجموعه‌ای بجای روشن کردن جوانب مختلف مسائل و کمک به تحلیل آن‌ها، به مغشوش کردن مباحث و گنگ‌تر کردن مسائل می‌انجامد* این امر البته از دید مائوئیست‌های غیر سنتی ما، در دو سال قبل از انقلاب، نیز پنهان نبود و علائم حرکت‌هایی - اگر چه نامنظم - برای سر و سامان دادن باین مجموعه نظریات به چشم می‌خورد* از نظر تحول تاریخی، این جریانات در تقاطع الگوها، برداشتها و ابزارهای تئوریک پیش سرمایه‌داری چپ ایران - شدیداً متأثر از اندیشه مائو تسه دون - و جامعه سرمایه‌داری ایران قرار گرفتند* در معرض این تقاطع، اینان، برخلاف هم مسلکان سنتی خود، برخی از الگوهای پیشین - نه برداشتها و ابزارهای تئوریک - را بدور ریختند* مائوئیست‌های غیر سنتی در مسلك خود - خط ۳ بعدی - به برپائی (اکتساب) الگوهای دیگر همت گماشتند، اما با همان ابزارها و برداشتهای سنتی* معماران ما درگیر چیدن اولین سنگ پناهای خود بودند که توفان انقلاب درگرفت و معادلات را بهم ریخت*

در طول انقلاب، سازمان‌های چپ به رشد چشمگیری نایل شدند* بعد

از انقلاب ده‌ها سازمان و گروه چپ اعلام موجودیت کرد. بدلالی - که ذکر همه آنها از حوصله این مقاله خارج است -، از جمله راست روی سازمان‌های سنتی مائوئیستی، بخش غیر سنتی مائوئیست‌ها ابتکار عمل در نیروهای خط ۳ را در دست گرفت و بیشترین قوای تشکیلاتی و سیاسی مجمع خط ۳ را نمایندگی می‌کرد. عمده‌ترین سازمان این بخش، سازمان پیکار بود که ریشه در همان "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق" قبل از انقلاب داشت. گروه‌های دیگری - از آنجمله رزمندگان و سهند (امک بعدی) - نیز در این بخش غیر سنتی قرار داشتند. انقلاب بهمن، علی‌رغم این که این بخش را از نظر کمی رشد داد، بحران نظری و تئوریک آن را نیز تشدید کرد. تندباد انقلاب بسیاری از مطالب تئوریک و مجرد گذشته را به مسائل مشخص روز تبدیل کرد... لزوم موضع‌گیری سیاسی روزانه، عکس‌العمل نسبت به برنامه‌ها و سیاست‌های حاکمیت، درگیری در مسائل اجتماعی و اقتصادی جامعه و غیره نیاز به ایجاد حداقلی از انسجام نظری و تدوین حداقلی از ساختارهای نظری را برای گروه‌های خط ۳ تشدید کرد. اینان با انبثی پر از "موضع" و "شعار" پای به میدان گذاشته بودند. سیر وقایع به سرعت تناقضات ماهوی این شعارها و مواضع و بیگانگی‌شان با واقعیت در حال تحول را عریان نمود.

عدم همخوانی این شعارها و مواضع با واقعیت‌های جامعه، تناقضات درونی و از آنجا کوشش برای خروج از چارچوب‌های خشک قبلی را شدت بخشید: مثلاً با روشن شدن نقش ضد انقلابی بورژوازی ایران در قبل و بعد از انقلاب، و همچنین بعد از این که انواع ذره بین‌های تئوریک قادر به تفکیک "بورژوازی ملی" از بقیه بورژوازی ایران نشد، به تدریج انقلاب دموکراتیک چهار طبقه‌ای جای خود را به انقلاب سه طبقه‌ای داد و "بورژوازی ملی" مخفیانه و بی سر و صدا از کرسی طبقات انقلابی به پائین کشیده شد. زیر پای "خرده بورژوازی انقلابی" نیز کم کم سست شد و به قایم موشک در تئوری انقلاب

دموکراتیک مشغول گردید. گاهی ظاهر می‌شد، گاهی غائب بود، زمانی اکثریت آن انقلابی می‌شد، زمانی بالقوه انقلابی بود، زمانی انقلابی بودنش موکول به ایجاد حزب طبقه کارگر می‌شد. خلاصه این که یهودی سرگردان تئوری انقلاب دموکراتیک شده بود. رفقای بخش‌های مختلف خط ۳ به جرح و تعدیل تئوری انقلاب دموکراتیک خود و مجادله بر سر آن مشغول بودند. سویه عمومی این جرح و تعدیلات البته هر چه "لنینی" تر کردن "تئوری انقلاب دموکراتیک خلق" و جای دادش در چارچوب مفاهیم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود. چه بهر صورت ایران ۱۹۷۹ وجه تشابه بیشتری با روسیه ۱۹۰۵ داشت تا با چین ۱۹۳۰.

مروری در مجادلات بخش‌های مختلف خط ۳ - از جمله امک - بر سر "انقلاب دموکراتیک"، کوشش اینان در "لنینی" تر نشان دادن درکشان را نمایان می‌سازد. این کوشش امروز شیزز ادامه دارد، البته دیگر نه توسط مجموعه خط ۳، بلکه توسط وارث نظری آن یعنی حزب کمونیست امک. علی‌رغم ادعاهای امروزی امک - مبنی بر این که درکشان از تئوری انقلاب از آغاز پیدایششان تا کنون تغییر چندانی نکرده است -، واقعیت غیر قابل انکار اینست که آنچه امروز اینان بعنوان تئوری انقلاب دموکراتیک خود ارائه می‌دهند، حاصل دهسال خم و راست شدن‌ها، جرح و تعدیل دادن‌ها، و خلاصه کلام، ماساژهای مداوم یک تئوری است که نطفه اولیه‌اش در نظریه انقلاب دو مرحله‌ای بسته شده بود.

یکی دیگر از زمینه‌های مورد علاقه مائوئیست‌های غیر سنتی، مسئله امپریالیسم و رابطه آن با جامعه ایران بود. در این زمینه، مائوئیست‌های غیر سنتی مجبور بودند که عملاً از صفر شروع کنند زیرا که سرمایه‌داری داشتن جامعه ایران و عدم اعتقاد به "نظریه ۳ جهان" (۳) عملاً امکان استفاده از مدل‌های کلاسیک مائوئیستی را از بین برده بود. بنظر می‌رسد که این رفقا در مقابل این خلاء، بطور طبیعی به کتاب "امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری" لنین پناه بردند و پیش از بررسی اولیه اوضاع اقتصادی ایران، مندرجات این کتاب را

بعنوان مجموعه‌ای که "باید واقعیت را توضیح دهد" قبول کردند. امك در این مورد مثال خوبی است. ما در بخش اول این نوشته ("اندیشه رهائی"، شماره ۶ صفحات ۱۰۲ - ۲۳) به کوشش امك در جای دادن واقعیات اقتصادی ایران در قالب اثر فوق‌الذکر لنین اشاره کردیم، اما در زمینه اقتصادی نیز واقعیات در مقابل قالب‌ها به سرکشی پرداختند تا جایی که رفقا - آگاهانه یا ناآگاهانه - مجبور به تغییر نظرات "امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری" شدند و هر جا که لازم بود نظراتی را از دیگران (از جمله از امانوئل و سمیر امین) البته بدون ذکر ماخذ، بعاریت گرفتند و بعنوان مکمل در کنار نظریات لنین ردیف کردند، بدون این که به تناقضاتی توجه کنند که چنین التقاطی بوجود می‌آورد. ما در ادامه این مقاله (که در شماره بعد چاپ خواهد شد) نیز مفصلاً باین جنبه از التقاط نظرات امك خواهیم پرداخت.

*

منظور از ذکر تاریخچه مختصر فوق، یادآوری زمینه‌ای است که تفکر حزب کمونیست امك در آن شکل گرفته است: برای تفکری که در چنین متنی پرورش یابد، عدم انسجام، التقاط، نوسان و ولنگاری تئوریک، مشخصاتی ماهوی‌اند و نه عارضه‌هایی لحظه‌ای. عدم انسجام به مفهوم ناخوانائی بخش‌های مختلف نظریات این جریان با یکدیگر و عدم تبعیت آن نظریات از حداقلی از يك عظم منطقی است. و این تعجب‌آور نیست، زیرا که نقطه نظرات این رفقا نه بر مبنای نقد مستقیم شرایط جامعه ایران شکل گرفته و نه حاصل نقد ریشه‌ای مدل‌های پیشین است، بلکه همانطور که ذکرش رفت، زائیده رفرم‌های پی در پی

در الگوهای کهن است. رفرم‌هایی که یا لگدهای مداوم واقعیت‌های خاکی به آنها تحمیل کرده است و یا انتقارات و اعتراضات هوادارانی که دیگر تئوری‌های پیشین قانع‌شان نمی‌کرد.

بلیه دیگر این روند تغییر و "تکامل"، التقاط، است. بمعنای امتزاج مشخصه‌های الگوهای متفاوت سیاسی و اقتصادی برای "توضیح و توجیه" عاجل مسئله روز، بدون توجه به پی‌آمدهای این مدل‌ها و تناقضات آنها با یکدیگر. چنین التقاطی البته نه فقط ارزش تحلیلی نظریه را به حداقل - به حد توصیف پدیده و نه شناخت آنها - می‌رساند، بلکه حزب امك را - دانسته یا ندانسته - بدست یازیدن به تئوری‌های بغایت راست در می‌غلطاند (در همین مقاله ما به چند نمونه از این نوع التقاط و راست روی اشاره خواهیم کرد). و بالاخره زمانی که این عدم انسجام و التقاط نظر در ارتباط با نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی حزب امك قرار می‌گیرد، حاصل آن چیزی جز اپورتونیسم در سیاست و ولنگاری و شلختگی در تئوری نمی‌تواند باشد. البته در این میان، حزب امك، هر نیروی دیگری که نظرات خود را تا حدودی نظم دهد، مفهوم‌ها و واژه‌ها را تعریف کند، نیروئی که چارچوب نظری‌اش تا حدودی منطقی و منسجم باشد، با صفات "اسکولاستیک" و "آکادمیک" به محاکمه می‌کشد. تو گوئی که در مکتب امك، درهم گوئی و عدم انسجام فضیلت است و نظم و انسجام، جرم!

*

آقای منصور حکمت، رهبر تئوریک حزب کمونیست امك، در شروع سلسله مقالات خود در نقد سازمان وحدت کمونیستی، اذعان می‌کند که نظرات این سازمان منسجم بوده، "نوسان" نمی‌کند، بر مبنای "التقاط

عجولانه از نظرات " این و آن شکل نمی گیرد و بالاخره تابع "نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی اش" نیست. متأسفانه ما رای مشابهی درباره نظرات حزب کمونیست امک نمی توانیم صادر کنیم. برعکس، از دیدگاه ما، مجموعه نظرات امروزی امک - بر مبنای ریشه اولیه و بخصوص بر مبنای تاریخچه تحول شان - مجموعه ای نامنسجم و پر نوسان است که از التقاط عجولانه الگوهای مختلف و در پاسخ به نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی این جریان شکل گرفته است. ما کوشش امک - و بطور کلی جناح غیر سنتی مائوئیسم - را در سر و سامان دادن به تئوری های خود نمی کنیم و حتی گمان می کنیم که در اینجا و آنجا - و البته تحت فشار -، رفقا قدم های کوتاهی را بجلو برداشته اند. اما کوشش، هر قدر هم که مداوم و شدید باشد، بخودی خود کافی نیست. رفقای امک هیچگاه شهامت این را نداشته اند که از الگوهای پوپولیستی (بقول خودشان "پوپولیسم چپ") فاصله بگیرند و بدون ملاحظه به نقد پی رحمانه آنها بپردازند. مثلاً آنها هیچگاه این جرات را بخود راه نداده اند که به نقد ریشه ای (و نه به رفم های خجولانه و یواشکی) تئوری انقلاب دموکراتیکی دست بزنند که در دوران انقلاب ارائه دادند. کوشش برای تحول نظری، زمانی که همراه با این گونه بی شهامتی ها و سازشکاری های تئوریک باشد، محصول مجموعه نظریات امروزی حزب کمونیست امک است، مجموعه ای که بقول معروف از هر چمن گلی دارد، لحاف هفت رنگ و هزار تکه ایست که هنوز تئوریسین های امک می کوشند تا سر و ته نقش و نگارهای مغشوش و سر در گم آن را هم بیابانند. کوششی مداوم، مکرر و بی حاصل. آدمی بی اختیار تصویر سیزیف را پیاد می آورد که افتان و خیزان، سنگ آزادی اش را بر دوش می کشد تا با رسانیدن آن به قله کوه، از جهنم رهائی یابد. اما تقدیر جبار، هر بار که سیزیف باین قله نزدیک می شود، سنگ آزادی را از دوش او به قعر دره پرتاب می کند: تقدیر هم بندگی سیزیف و هم کوشش او را ابدی کرده است. اما نه ما و نه رفقای "حزب کمونیست"، هیچیک به نیروی

تقدیر اعتقادی نداریم. پس اگر درهم شکستن نیروی تقدیر و آزادی از بندگی برای سیزیف غیر ممکن است، درهم شکستن دیوارهای انجماد فکری و دگماتیسم و نائل شدن به رهائی اندیشه برای رفقای حزب نه فقط ممکن، بلکه الزامی است.

* * *

نقطه حرکت ما در تهیه نوشته حاضر، مطالب مقاله "حزب کمونیست ایران" است تحت عنوان: "اقتصادیات وحدت کمونیستی: بورژوازی صنعتی سخن می گوید" (بسوی سوسیالیسم، شماره ۲). اما دامنه بحث باین مقاله محدود نمی گردد و دیگر نوشته های امک و حزب کمونیست را نیز در برمی گیرد.

از حشو و زوایا که بگذریم مقاله فوق شامل يك نکته مرکزی است، به اضافه تعدادی نکات فرعی. نکته مرکزی، جایگاه "نیروی کار ارزان" در تحلیل مناسبات سرمایه داری ایران است که به اعتقاد آقای حکمت - نویسنده مقاله فوق الذکر - مبنای تشخیص "نقد پرولتری" از "نقد بورژوازی" بشمار می رود. ما در بخش اول نوشته حاضر، به بررسی "نیروی کار ارزان" و نقش آن در "نقد پرولتری" رهبران پرولتریزه شده "حزب کمونیست"، می پردازیم.

نکات دیگری که آقای حکمت در مقاله خود طرح می کند یا در جهت اثبات این حکم ایشان است (که سازمان وحدت کمونیستی نماینده بورژوازی صنعتی ایران می باشد) و یا شامل اظهار فضل های اقتصادی و دادن آموزش اقتصاد به خوانندگان. ما در بخش دوم مقاله - البته نه بخاطر رفع "اتهام" نمایندگی بورژوازی صنعتی - باین نکات خواهیم پرداخت. خوشبختانه سطح عمومی دانش چپ ایران بالاتر از آنست که مرعوب این نوع اتهامات شود، بخصوص زمانی که از جانب امثال "حزب کمونیست" وارد آید. ما در بررسی این نکات کوشش خواهیم کرد که

جنبه‌های دیگری از تفکر و متد تحلیل و استدلال حزب کمونیست امک را نمایان سازیم* و اما در مورد آموزش دادن‌های آقای حکمت - ضمن اشاره به مکتب‌های راستی که این آموزش دادن‌ها از آن‌ها بر می‌خیسزند، باین نتیجه خواهیم رسید:

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است*

ضمن نکاتی که آقای حکمت در مقاله فوق‌الذکر طرح کرده، بنا بر سنت همیشگی حزب کمونیست امک، در کنار دشنام‌ها و توهین‌های آبدار به سازمان وحدت کمونیستی، بر تحریف و تقلب در نظرات این سازمان استوار است* دوستان حزب کمونیست! ما از دشنام‌ها و توهین‌های شما می‌گذریم چون از جواب دادن عاجزیم: در این زمینه به ضعف خود در مقابل قدرت شما معترفیم* اما رفقا، از تقلب و تحریف نخواهیم گذشت* بهمین دلیل نیز در یادداشت‌های این نوشته، تك تك تقلبات و تحریفات مقاله شما را یادآور شده‌ایم* خواندن این یادداشت‌ها کسل کننده است* نوشتنش کسل کننده‌تر* اما به حزب کمونیست امک اطمینان می‌دهیم تا زمانی که از تقلب و تحریف نظرات ما دست بر ندارد، در حد امکان خود به افشاء تقلبات و تحریفات‌شان خواهیم پرداخت* در این مورد ما تجارب خوبی را در پشت سر داریم* قریب به دو دهه، شاید یادآوری نمونه مشابه بد نباشد: سال‌ها پیش، زمانی که توان‌مان کمتر از امروز بود، اثری زیادی - علی‌رغم تمام فشارهای سیاسی و تشکیلاتی آن زمان - صرف افشاء سیاست‌های سرکوب، تحریف و تقلب بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق (۴) کردیم* گذشت زمان و وقایع بعدی نشان داد که ما در آن زمان، علی‌رغم جثه کوچکیان، سنت درستی را بر پا داشتیم* و امروز نیز دلیلی برای دست برداشتن از این سنت نمی‌بینیم*

از نئین تا امائوئل و امین
یا
تولد دوباره ریکاردو

مضمون اصلی مقاله "اقتصادیات وحدت کمونیستی"، در زمینه مباحث اقتصادی، وجه تمایزی است که آقای حکمت میان "نقد پرولتری" "حزب کمونیست" امک از مناسبات سرمایه‌داری ایران و "نقد بورژوازی" مازمان وحدت کمونیستی قائل می‌شود. مؤتلفه اصلی این وجه تمایز، از دید آقای حکمت، تاکید "حزب کمونیست" بر "دیپروی کار ارزان" بعنوان نقطه اساسی حرکت در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران است.

از گنده‌گوئی‌های "پرولتری" آقای حکمت که بگذریم، به‌نظر ما دو نکته درست در بحث ایشان به چشم می‌خورد:

اول - این ادعای آقای حکمت که "نیروی کار ارزان" مولفه اصلی تحلیل "حزب کمونیست" امک از مناسبات سرمایه‌داری ایران بشمار می‌رود، ادعای درستی است. امک در جزوات قبلی خود، بخصوص در "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استثنائاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، دو مفهوم "نیروی کار ارزان" و "شرح استثمار بالا" را بعنوان پایه‌های اصلی در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران و مقایسه آن با دیگر نقاط جهان، و بطور کلی در تقسیم جهان سرمایه‌داری به دو بخش "وابسته" (تحت سلطه) و "متروپل" بکار می‌برد. ما در بخش پیشین مقاله خود (اندیشه رهائی ۶)، مفصلاً باین نوع تقسیم جهان پرداختیم. اما در مقاله مورد توجه ما در اینجا ("اقتصادیات ...")، آقای حکمت تکیه اصلی خود را بر "نیروی کار ارزان" می‌گذارد و ظاهراً "شرح استثمار بالا"، که در نوشته‌های قبلی آنان بعنوان یکی از دو رکن اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" به حساب می‌آمد، از قلم افتاده است. این از قلم افتادگی یا اتفاقی است و یساً - با توجه به شیوه متداول حزب - آغازی برای تغییر مواضع یواشکی. آینده نشان خواهد داد.

دوم - این ادعای امک که سازمان وحدت کمونیستی "نیروی کار ارزان" (و همچنین "شرح استثمار بالا") را نقطه حرکت و اتکاء تحلیل مناسبات سرمایه‌داری در ایران (و بطور کلی در جهان) قرار نداده نیز درست است. بر خلاف "حزب کمونیست"، نقطه حرکت ما در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران - و بطور کلی جهان - "نیروی کار ارزان" و "شرح بالای استثمار" نبوده و نیست. و از

آن فراتر، ما اصولاً به مفاهیم "نیروی کار ارزان" و "شرح استثمار بالا" معتقد نیستیم. بلکه دقیق‌تر این که ما دو مقوله مارکسیستی "نیروی کار" و "شرح استثمار" را در تحلیل مشخص مورد استفاده قرار می‌دهیم. ارزان و گران بودن، یا بالا و پائین بودن آن‌ها را نیز بعنوان صفاتی مشخص - و نه صفاتی عصری و دورانی - از تحلیل مشخص استنتاج می‌کنیم.

با توجه به نکات فوق طبیعتاً بحث این بخش از مقاله را به "نیروی کار ارزان" و کاربرد آن از طرف "حزب" معطوف می‌کنیم. در این زمینه به اثبات دو مطلب می‌پردازیم:

اولاً، نشان خواهیم داد که در سطح مفاهیم، امک در کاربرد (و نه لزوماً تعاریف صوری) مقولات "نیروی کار ارزان" (و نیز "شرح استثمار بالا")، عملاً بدام عامیانه‌ترین نوع پوپولیسم و التقاط درمی‌افتد.

ثانیاً، در اینجا به اشاره و در شماره آینده نشریه به تفصیل نشان خواهیم داد که کلیت مدل و الگوی امک در تحلیل و توضیح جوامع تحت سلطه (و یا بقول این جریان، "نظام سرمایه‌داری وابسته") در واقع امتزاج ناشیانه نظریه لنین ("امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری") و نظریات امانوئل و امین است. همچنین با بررسی پایه‌های تئوریک "نیروی کار ارزان" خواهیم دید که نتایج منطقی نظریه امانوئل، در واقع نفی تئوری ارزش مارکس و عقب نشینی به جانب نظرات ریکاردو، یعنی برجسته‌ترین اقتصاددان دوران رشد سرمایه‌داری صنعتی اروپاست.

نمود فقر و ماهیت استثمار

برای پوپولیسم، بخصوص برای وجه دنیای سومی آن، مفاهیم (Concepts) به انعکاس مستقیم و بلاواسطه نمود پدیده تقلیل پیدا می‌کند. در متد علمی اما، مفهوم، مولود سطح معینی از تجرید یک پدیده است. این تجرید علی‌رغم این که الگوی ساده‌تری از واقعیت را ارائه می‌دهد، تمامیت (Totality) پدیده را نیز در نظر می‌گیرد: در چنین الگوی تجریدی، عناصر و روابط اساسی پدیده مورد نظر بشکل بارزتری خود را نشان می‌دهند. در این سطح از تجرید است که مولفات و عناصر پدیده نقش مستقیم و بلاواسطه خود را ایفا می‌کنند. گذار از تجرید تا نمود پدیده - و یا در واقع، نمودهای آن -، به گذار از واسطه‌های (Mediations) گوناگون، به مستحیل شدن سطوح مختلف تجرید در یکدیگر، تا حد توضیح "رضایت‌بخش" نمود مورد نظر نیاز دارد. می‌گوئیم "رضایت‌بخش"، زیرا که روند شناخت یک پدیده روندی است بی انتها: شناخت هیچگاه مطلق نیست.

مفاهیمی چون "خرخ استثمار"، "نیروی کار"، "نسبت ارگانیک" و غیره مفاهیمی هستند مربوط به اقتصاد مارکسیستی. دقیق‌تر بگوئیم این‌ها مفاهیم الگویی معین از اقتصاد هستند که در سطحی معین - و در واقع بالائی - به تجرید دینامیزم اقتصاد سرمایه‌داری می‌پردازند. طبیعتاً، بخصوص با توجه به تاثیر اقتصاد کلاسیک بر اقتصاد مارکسیستی، بسیاری از واژه‌ها - و در برخی موارد، مفاهیم - در الگوهای غیر مارکسیستی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بهر صورت، از نظر مارکسیست‌ها، الگوی اقتصاد مارکسیستی و مفاهیم آن، مکانیزم اساسی نظام سرمایه‌داری را - در سطحی تجریدی - ارائه می‌دهند، و همچنین می‌توانند بسیاری از (و نه تمامی) نمودهای مشخص اجتماعی جهان سرمایه‌داری را توضیح دهند. اما رابطه نمودهای جهان سرمایه‌داری با مفاهیم الگوی (مارکسیستی) فوق‌الذکر، رابطه‌ای مستقیم و بلاواسطه

نیست. هر گونه کوششی برای میان‌بردن از واسطه‌ها و ایجاد رابطه مکانیکی بین مفاهیم اقتصاد مارکسیستی و نمودهای مشخص اجتماعی، موجب غلتیدن به ورطه التقاط تئوریک و ابتذال می‌گردد.

متأسفانه حزب کمونیست امک دقیقاً به همین ورطه درغلتیده. امک تحلیل خود از جامعه ایران را بدین ترتیب ارائه می‌دهد که در ایران (و بطور کلی در بازارهای تحت سلطه)، "نیروی کار ارزان" وجود دارد؛ "نرخ استثمار بالا" و ترکیب ارگانیك (تکنیکی) سرمایه بطور متوسط پائین است؛ "انبوهی" ارزش اضافه از کارگران اخذ می‌شود و موجب سودآوری سرمایه ("فوق سود امپریالیستی") می‌گردد. بنظر می‌رسد که امک با مشاهده نمودهای چون فقر، فلاکت زدگی، سرکوب کارگران و همچنین ثروت و رفاه سرمایه‌داران در این بازارها، آن واژه‌ها را بلاواسطه به زبان و مفاهیم اقتصاد مارکسیستی ترجمه می‌کند: فقر و فلاکت کارگران به اصطلاح "نیروی کار ارزان" در ادبیات امک جان می‌دهد. ثروت و رفاه سرمایه‌داران در قیاس با فقر کارگران یعنی "نرخ استثمار بالا" و پائین بودن "مهم کارگران از تولید اجتماعی" و طبیعتاً بهتر بودن وضع معیشتی کارگران در غرب از نظر امک مبین گرائی نسبی نیروی کار، مهم‌تری پیشتر کارگران از تولید اجتماعی و پائین‌تر بودن نرخ استثمار است.

این ساختار نظری البته این خاصیت را دارد که مشاهدات را فوراً و صریحاً توضیح می‌دهد، زیرا که خود چیزی جز تکرار مشاهدات - با استفاده از زبان مارکسیستی - نیست. اما از نقطه نظر قدرت تجزیه و تحلیل و بعنوان الگویی جهت شناخت مناسبات اقتصادی، ساختار فوق اساساً بی ارزش است. در واقع، در این ساختار نظری، مفاهیم اقتصاد مارکسیستی ("ارزش اضافه"، "نیروی کار"، "نرخ استثمار" و غیره) مثله شده‌اند. پوپولیزم همیشه با تکیه به مشاهدات - که "مثل روز برای همه روشن هستند" - به مثله کردن مفاهیم - یعنی عناصر يك اندام تجربیدی اما برخاسته از جهان مادی - می‌پردازد. این مفاهیم مثله

شده متعاقبا در سیستم نظری پوپولیست‌ها حیات خاص خود را پیدا می‌کنند و مبانی تحلیل‌های بعدی آنها را فراهم می‌آورند.

بحث ما البته این نیست که مثلا رفقای "حزب کمونیست" تعاریف مفاهیم مارکسیستی را نخوانده‌اند و یا از آنها بی‌اطلاعند. خیر! مسئله از این فراتر است. اختلاف نظر در اینجا بر سر تعاریف عام مقولات مارکسیستی نیست. مسئله اساسی چگونگی کاربرد مشخص این مقولات و مفاهیم است.

مباحث تئوریک "حزب کمونیست" در مقاله "اقتصادیات ... " که از قلم آقای حکمت جاری شده‌اند، نمونه‌های خوبی از کاربرد و درک پوپولیستی امک از مفاهیم مارکسیستی را نشان می‌دهند. در اندیشه رهائی شماره ۲، در بخش دوم مقاله "شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، نویسنده مقاله از جمله دلائل، و نه تنها دلیل، عجیب بودن حاکمیت سرمایه‌داری در ایران با سرکوپ و اختلاف را چنین بیان می‌کند:

"... همچنین پائین بودن سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل چه از نظر سطح پائین تکنیک و چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه را نمی‌دهد. از این زاویه نیز سرمایه‌داری در این کشورها توان لازم در دموکراتیزه کردن شرایط کار و جامعه را ندارد و با اولین اعتراضات، اهرم سرکوپ را به کار می‌اندازد. بعبارت دیگر سرکوپ مشخصه ماهوی (System - inherent) سرمایه‌داری دفرمه و عقب مانده کشورهای نظیر ایران است" (اندیشه رهائی ۲، ص ۲۷، تاکید از ماست).

این نظریه که در طی بحث نسبتا طولانی درباره "برخی از موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران" (صفحات ۱۶-۳۴ همان مقاله ارائه شده)، البته با نظر "حزب کمونیست" دو تفاوت اصلی

دارد (۵):

اولا، در آنجا، بر عکس این "حزب"، سرکوب را فقط در ارتباط با جنبش کارگری توضیح نمی‌دهد و عوامل متعدد دیگر تاریخی و فرهنگی و اجتماعی را در نظر می‌گیرد. مضافا این که بین سرکوب مشخص سیاسی که ممکن است دلایل متعدد سیاسی - کاملا بی ارتباط با جنبش کارگری - داشته باشد و ماهیت سرکوبگر (گرایش به سرکوب) تفاوت قائل می‌شود.

ثانیا، و بسیار مهمتر: تا آنجا که به توان سرمایه‌داری ایران به دموکراتیزه کردن شرایط کار و گرایش ماهوی این سرمایه‌داری به سرکوب جنبش‌های صنفی و سیاسی کارگری مربوط می‌شود، آن را بخشا برخاسته از عقب ماندگی و ناتوانی سرمایه‌داری ایران در زمینه ازدیاد بارآوری کار و تولید ارزش اضافی بیشتر، در زمینه کم کردن زمان کار لازم (برای بازتولید نیروی کار) و ازدیاد نرخ استثمار می‌داند. با توجه باین شرایط تولید است که سرمایه‌داری ایران برای حفظ نرخ سودی متعادل - در مقایسه با سود جهانی - در مقابل خواسته‌های صنفی کارگران مقاومت می‌کند و می‌کوشد که نرخ سود خود را از طریق پائین نگاه داشتن مخارج نیروی کار (ارزش نیروی کار) حفظ کند. بنابراین، از زاویه‌ای که به زمینه‌های اقتصادی سرکوب مربوط می‌شود، گرایش به سرکوب جنبش صنفی کارگری از عقب ماندگی و ناتوانی سرمایه‌داری، از بالا بودن (نسبی) زمان کار لازم، از پائین بودن نرخ استثمار (علی‌رغم ساعات طولانی کار) و غیره نشأت می‌گیرد. در تفکر "حزب کمونیست" رابطه کاملا بر عکس است: سرکوب عامل اصلی بالا بودن نرخ استثمار، عامل تولید کوهی از ارزش اضافی و پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی و غیره بشمار می‌رود.

"حزب کمونیست" در این زمینه‌ها، بسیار صریح است. به قلم آقای حکمت، در نقد و رد نظر نقل فوق‌الذکر "اندیشه رهائی" چنین می‌خوانیم:

"بزعم ((سازمان)) وحدت کمونیستی ... اختناق و سرکوب نه ضامن بالا نگاه داشتن نرخ استثمار علی‌رغم سطح فنی نازل، بلکه ناشی از پائین بودن نرخ استثمار است! اختناق و سرکوب نه ناشی از پائین بودن زمان کار لازم (یعنی پائین بودن سطح معیشت و سهم کارگران از کل تولید اجتماعی) بلکه حاصل بالا بودن آن (بالا بودن سهم کارگران از تولید) است. اختناق و سرکوب نه ناشی از سرمایه‌داری، بلکه ناشی از عقب ماندگی سرمایه است! ..." (بسوی سوسیالیسم، شماره ۲، ص ۱۵۲، تاکید بر روی واژه "علی‌رغم" و علامت‌های تعجب و تمسخر از "بسوی سوسیالیسم" و بقیه تأکیدها و سه نقطه‌ها از ماست).

روشن است که در تفکر آقای حکمت پائین بودن سطح معیشت کارگران مترداف با پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی، مترداف با پائین بودن زمان کار لازم و مترداف با بالا بودن نرخ استثمار است. و نقد پرخاش‌گرایانه ایشان به سازمان وحدت کمونیستی نیز از همین باورها بر می‌خیزد. ما در بخش اول مقاله حاضر - در اندیشه رهائی شماره ۶ - به اهمیت تعیین کننده درجه بارآوری کار (سطح فنی و درجه پیشرفتگی وسائل تولید) در تعیین نرخ استثمار پرداختیم و نشان دادیم که زمانی که از دو حوزه تولیدی با سطوح کاملاً متفاوت بارآوری صحبت می‌کنیم نمی‌توان صرف ارزانی نیروی کار در یک حوزه را دلیل بالاتر بودن نرخ استثمار در آن حوزه قرار داد. در اکثر مواقع - بخصوص زمانی که تفاوت بارآوری کار فاحش باشد، آنچه در تعیین نرخ استثمار اهمیت اولیه پیدا می‌کند میزان بارآوری کار است. البته آقای حکمت به مسئله "نازل بودن سطح فنی" اشاره می‌کند و این خود نسبت به نظرات قبلی حزب کمونیست امک قدمی به جلوست (۶). اما وی هیچگاه در تحلیل خود از نرخ استثمار این "سطح فنی نازل" را به عنصری زنده تبدیل نمی‌کند و به همین دلیل نیز به نادرست، "پائین بودن سطح معیشت کارگران" را

مترادف، با "پائین بودن سهم کارگران از کل تولید اجتماعی" می‌داند. در واقع در شرایط حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری، کل تولید خالص اجتماعی (بعد از کسر مخارج سرمایه‌ای) را می‌توان بطور تقریبی (۷) بصورت جمع سرمایه متغیر V و ارزش اضافی S نوشت: $V+S$ سهم طبقه کارگر از این تولید اجتماعی برابر نسبت V - یعنی آنچه برای بازتولید نیروی کار به طبقه کارگر پرداخت شده - به کل تولید می‌باشد، یعنی $V/(V+S)$ یا $1/(1+S/V)$ نسبت S/V نرخ متوسط استثمار، برابر نسبت کل ارزش اضافی تولید شده به کل سهم طبقه کارگر است. حال دو حوزه تولیدی را در نظر بگیرید که از نظر سطح فنی - یا دقیق‌تر این که متوسط ترکیب ارگانیک و متوسط درجه بارآوری کار - کم و بیش مشابه باشند. حال اگر در یکی از این دو حوزه، درآمد کارگران کمتر (سطح معیشت پایین‌تر) باشد، سهم متوسط کارگران از تولید اجتماعی در این حوزه کمتر از حوزه دیگر و نرخ متوسط سود نیز بیشتر از حوزه دیگر خواهد بود. اما به محض این که نسبت متوسط ارگانیک در این دو حوزه، تفاوتی قابل توجه با هم داشته باشند - و بارآوری کار در یکی از این حوزه‌ها بطور قابل ملاحظه‌ای بالاتر از دیگری باشد، آنوقت معادله ساده و عامیانه و پوپولیستی مورد علاقه "حزب کمونیست" یعنی:

سطح پائین معیشت کارگران = پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی = پائین بودن زمان کار لازم، از اعتبار می‌افتد و زمانی که تفاوت سطوح فنی و بارآوری کار در دو حوزه مورد نظر فاحش باشد (همانند تفاوت سطح متوسط فنی و درجه بارآوری کار ایران در مقایسه با جوامع صنعتی پیشرفته) (۸)، رابطه‌ای کاملاً متفاوت و بسیار پیچیده‌تر از معادله فوق برقرار خواهد شد. زمانی که بارآوری کار پائین باشد، کل ارزش سرائه تولید شده در هر واحد زمان، یعنی $S+V$ نیز کم خواهد بود. دستمزد کارگران (V)، که معادل ارزش بازتولید نیروی کار است، علی‌رغم ناچیز بودنش، بخش قابل توجهی از کل

تولید ($S+V$) را تشکیل می‌دهد. یعنی علی‌رغم این که در آمد کارگران و سطح معیشت آنان بطور مطلق پائین است، نسبت آن به کل تولید اجتماعی لزوماً کم نیست. بعبارت دیگر، پائین بودن سطح معیشت کارگران معادل پائین بودن سهم آنان از تولید اجتماعی نیست. همانطور که بالا بودن سطح معیشت کارگران معادل بالا بودن سهم آنان از تولید اجتماعی نیست. بالا بودن بارآوری کار باعث می‌شود که ارزش حداقل وسائل معیشت کارگر در زمان کوتاه‌تری تولید شود، یعنی زمان کار لازم، کاهش یابد و نسبت ارزش اضافی تولید شده به ارزش نیروی کار مصرف شده - نرخ استثمار - افزایش یابد. البته درک این امر برای رفقای "حزب کمونیست" مشکل است که کارگر آلمانی یا سوئدی، علی‌رغم برخورداری از سطح معیشتی بسیار بالا نسبت به کارگر دیگر نقاط جهان، سهم ناچیزی از کل تولید اجتماعی آلمان و سوئد را برداشت می‌کنند و بطور متوسط، زمان کار لازمی که برای تولید ارزش نیروی کار - دستمزد - در خط‌های تولید پیشرفته سوئد و آلمان نیز مصرف می‌شود بهمان نسبت ناچیز است. به زبان دیگر، نرخ استثمار در این دو کشور، علی‌رغم وضع نسبتاً خوب معیشت کارگران، بسیار بالاست. آقای حکمت و "حزب کمونیست" اگر واقعاً بخواهند نشان دهند که ارزانی نیروی کار در ایران باعث شده که نرخ متوسط استثمار در ایران از نرخ متوسط جهانی آن بالاتر باشد، و طول زمان کار لازم در ایران از متوسط جهانی آن کمتر باشد، باید در واقع نشان دهند که نسبت شاخص متوسط بارآوری کار به شاخص متوسط دستمزدها (به قیمت ثابت) در ایران، بالاتر از همان نسبت در بخش پیشرفته‌تر (غرب و ژاپن) و همچنین در سطح کل جهان سرمایه‌داری است. و باز با توجه باین که "حزب کمونیست"، "بالا بودن نرخ استثمار" در ایران و همچنین در "بازارهای تحت سلطه" را مشخصه‌ای عصری ("عصر امپریالیسم") می‌داند، پس باید نشان دهد که نسبت شاخص متوسط بارآوری کار به شاخص متوسط دستمزدها در

"بازارهای تحت سلطه" در عصر کنونی (یعنی مثلاً در ۸ دهه گذشته) بالاتر از همان نسبت در بازارهای پیشرفته بوده است (۹). البته ما از حزب کمونیست امک، انتظار چنین تحقیق پر دامنه‌ای را نداریم. اما از حزبی که داعیه برپائی انترناسیونال بعدی را دارد این انتظار را داریم که لااقل نسبت باین مسئله آگاه باشد که: بدون چنین تحقیق و مطالعه‌ای نمی‌توان احکامی این چنین جهانشمول صادر کرد. مایه تأسف است که رفقای حزبی مباحثات اقتصادی‌شان را نه در حیطه علم و متدولوژی اقتصاد مارکسیستی، بلکه در حیطه پروپاگاندا سیاسی طرح می‌کنند. رفقا گویا اساساً در باغ استدلال، بررسی و تحقیق اقتصادی نیستند. مسئله‌شان نتیجه‌گیری‌های سریع و آسان سیاسی است. آقای حکمت که به زمین و زمان درس فلسفه و اقتصاد و سیاست می‌دهند، قاعدتاً باید بدانند آنچه در مورد "نیروی کار ارزان"، "خرخ استثمار بالا" و "زمان کار لازم پائین" و غیره در مورد ایران و بطور کلی در مورد بازارهای تحت سلطه طرح می‌کنند، در بهترین حالت یک فرضیه، بقول فرنگی‌ها Hypothese است و نه پیشتر. اثبات این فرضیه احتیاج به استدلال در حیطه اقتصاد دارد. ولی شما بجای آن، به وضع بد معیشت، بدبختی، فقر و فلاکت کارگر اشاره می‌کنید. ما به اشک‌های شما و بطور کلی به احساسات حزبی‌تان نسبت به کارگران ایرانی احترام می‌گذاریم. اما این احساسات و آن اشک‌ها با همه تندى و سرخی‌شان نمی‌توانند جای استدلال اقتصادی را پر کنند. شما ما را بیاد مرحوم لیسنکو می‌اندازید. لیسنکو در دهه ۳۰ و ۴۰ در شوروی فرضیاتی در علوم بیولوژی و پرورش محصولات کشاورزی ارائه می‌داد. با پشتیبانی استالین، کنگره‌ها و کمیته‌های حزبی این فرضیات را با توجه به عقب ماندگی کشاورزی و وضع بد دهقانان و غیره به احکام علمی تبدیل و ابلاغ می‌کردند و نتایج سیاسی لازم را می‌گرفتند. و البته هر دانشمند، دانشجو و بنی بشری که جرات شك کردن در این ابلاغیه‌های علمی (!) را می‌کرد، به جرم نمایندگی و جاسوس بورژوازی بودن به سیبری فرستاده می‌شد. آقای

حکمت شما نیز فرضیه‌ای اقتصادی در مورد "بالا بودن نرخ استثمار" و غیره در مورد ایران و در مورد بازارهای عقب مانده را طرح می‌کنید، آن‌ها را با استفاده از اتوریته حزبی خود، به احکام مسلم علمی (!) تبدیل می‌کنید، سپس هر کس که جرات شك کردن به احکام شما را بخود بدهد به جرم نمایندگی بورژوازی صنعتی به باد تهمت و افترا می‌گیرید و اسم این شیوه برخورد را نیز بسیار متواضعانه می‌گذارید: "نقد پرولتری"!

در اینجا باید باین مسئله پرداخت که چرا و چگونه روشنفکران متشکل در حزب امك، به آسانی چنین نظریاتی را قبول می‌کنند؟ چگونه این روشنفکران قانع می‌شوند که چون عملاً وضع معیشت کارگران ایرانی بد است، پس نرخ استثمار در ایران بالاتر از بالفرض در سوئد و ژاپن است؟ آیا رهبری همه را فریب داده یا مرعوب کرده است؟ بنظر ما خیر- این که رهبری می‌تواند چنین نظریاتی را اشاعه دهد در عین حال مبین اینست که درجه‌ای از آمادگی برای پذیرش این نظرات در بدنه "حزب کمونیست" وجود دارد، و این مطلب، با توجه به گذشته خط سومی این مجموعه و پوپولیسم حاکم بر آن، طبیعی است. برای پوپولیسم، مسئله اساسی، تناقض فقر و ثروت است. پوپولیسم زمانی که آراسته‌ترین لباس مارکسیستی را نیز بر تن می‌کند نمی‌تواند گریبان خود را از شر این تناقض رها سازد- این که آقای حکمت، بعد از آن همه لفاظی مارکسیستی درباره کار و سرمایه، زمانی که پای استدلال اقتصادی پیش بیاید تکیه خود را بر وضع "بد معیشت کارگران ایرانی"، "ارزانی نیروی کار" و انباشت ثروت سرمایه‌داران می‌گذارد، و این مفاهیم در حزب ایشان مقبول می‌افتد، اتفاقی نیست: پروبلماتیک اساسی آقای حکمت و تمام پوپولیست‌ها، پروبلماتیک فقر و ثروت است.

عصر امپریالیسم و نقش زور در تعیین قیمت نیروی کار

محور "نقد پرولتاری" آقای حکمت، و دلیل اساسی "ارزانی نیروی کار" در کشورهای تحت سلطه در عصر امپریالیسم، استبداد و سرکوب سیاسی است. بقول ایشان:

"بورژوازی ایران، از صدقه سر این استبداد به خوان یغما دسترسی داشته است. ... حساب بانکی و کیف پول و اثبارهای این بورژوازی در دو دهه گذشته در ایران گواه يك شکوفائی عظیم در استثمار بورژوائی طبقه کارگر است. تنها کارگر غیرمتشکل، کارگر غرق در خرافات، کارگری که نه فقط اتحادیه و حزبش، بلکه حتی اندیشیدنش به منافع صنفی و طبقاتی با جوخه‌های اعدام پاسخ می‌گیرد می‌تواند چنان ارزان باشد که علی‌رغم ترکیب تکنیکی پائین سرمایه به‌طور متوسط، چنین کوهی از ارزش اضافه بیافزیند. استبداد و سرکوب از رابطه ناگزیر سرمایه با کار در عصر امپریالیسم نشأت می‌گیرد، در کشور تحت سلطه مادیت می‌یابد و بر رابطه سرمایه با سرمایه نیز سایه می‌اندازد، نه بر عکس" (بسوی سوسیالیسم شماره ۲، ص ۱۵۴، تاکیدها از ماست).

بنابراین، به‌منظر "حزب کمونیست"، در عصر امپریالیسم، سرکوب و استبداد در کشورهای تحت سلطه باعث می‌شود که "نیروی کار" در بازار کار این کشورها به قیمت ارزان عرضه شود، سرمایه‌داران این کالا را ارزان می‌خرند، کالاهای تولید شده را به قیمت متعارف بین‌المللی یا محلی می‌فروشند و بقول حزب "کوهی از ارزش اضافه" را

به سود تبدیل می‌کنند* تصویر فوق البته ساده، راحت‌الفهم و پوپولیستی
 ثاب است، اما به همان نسبت نیز معیوب، نادرست و غیر مارکسیستی و
 غیر علمی است* ببینیم چرا:

زمانی که آقای حکمت از "ارزانی نیروی کار" در کشورهای تحت
 سلطه سخن می‌گوید، باید روشن کند که منظور مقایسه با ارزش نیروی
 کار در خود این کشورهای تحت سلطه است یا منظور مقایسه با ارزش
 نیروی کار در کشورهای پیشرفته صنعتی؟ چون ایشان چنین کاری
 نکرده، ما هر دو شق را در نظر می‌گیریم و مورد بررسی قرار
 می‌دهیم*

قیمت نیروی کار

و

مقایسه آن با ارزش نیروی کار در "کشور تحت سلطه"

در مناسبات سرمایه‌داری، "نیروی کار" کالایی است که در بازار مبادله می‌شود و دارای ارزش مبادله است. ارزش متوسط نیروی کار، ارزش متوسط مبادله نیروی کار است که برابر با ارزش متوسط بازتولید آن - در شرایط مشخص جامعه مورد نظر - می‌باشد. یعنی ارزش حداقل وسائل معیشتی، حداقل آگاهی فنی و حداقل انتظارات روانی و فرهنگی کارگرانی که حامل این "نیروی کار" در بازار هستند. قیمت نیروی کار با ارزش متوسط آن متفاوت است. قیمت نیروی کار، مانند قیمت هر کالای دیگری، بر محور ارزش آن (یا دقیق‌تر بگوئیم این که بر محور معادل پولی ارزش نیروی کار) نوسان می‌کند. معنای نوسان کردن نیز این است که قیمت نیروی کار - متوسط دستمزد پرداختی به کارگران - گاهی بیشتر و گاهی کمتر از ارزش متوسط نیروی کار آنهاست. عوامل متعددی - و در مواردی، عوامل غیر اقتصادی - نوسانات لحظه‌ای این قیمت‌ها را بر محور ارزش‌های مبادله، تعیین می‌کنند. مهمترین عامل اقتصادی که - در شرایط عادی و نه در شرایط بحرانی جامعه - فاصله قیمت مبادله با ارزش مبادله کار را تعیین می‌کند، رابطه عرضه و تقاضاست. یعنی در مورد نیروی کار، شدت و

ضعف بیکاری*

اما رفقای "حزب کمونیست" نظریه دیگری ابداع کرده‌اند. بنظر اینان، در کشورهای تحت سلطه و در عصر امپریالیسم، قیمت نیروی کار همواره - و بطور سیستماتیک - پائین‌تر از ارزش مبادله آن است! و دلیل آن البته سرکوب مبارزات صنفی کارگران و نبودن اتحادیه است! بعبارت دیگر، این رفقا معتقدند که در بخش وسیعی از جهان سرمایه‌داری، و در دوران قابل توجهی از حیات آن ("عصر امپریالیسم")، متوسط قیمت نیروی کار نه بر مبنای (و بر محور) متوسط ارزش مبادله آن، بلکه توسط پدیده سرکوب مبارزه صنفی تعیین می‌گردد! خلاصه این که، قانون ارزش مارکس منتفی است. در "عصر امپریالیسم"، و در نظام "سرمایه‌داری وابسته" امک، قانون ارزش مارکس در مورد یک کالای اساسی مانند "نیروی کار"، به مرخصی رفته است! رفقا لابد می‌دانند که مارکس فقط نشان داد که کار مولد ارزش است، بلکه همچنین نشان داد - و این بسیار مهم است - که "نیروی کار" خود یک کالا است و تابع قانون ارزش. و این یکی از وجوه تمایز مارکس با ریکاردو است. ریکاردو با پیروی از نظریه رشد جمعیت مالتوس معتقد بود که رشد دموگرافیک جمعیت عملاً عرضه کارگر - یا در مفهوم مارکس "نیروی کار" - را همواره به مراتب بالاتر از تقاضا نگه می‌دارد و بنابراین، ازدیاد تقاضای نیروی کار موجب فشار تورمی به دستمزدها نمی‌گردد. مارکس در نقطه مقابل این استدلال و با رد قانون رشد جمعیت مالتوس اعلام می‌داشت که:

"در واقع هر مناسبات تولیدی تاریخی، قوانین جمعیتی ویژه خود را نیز دارد که فقط در محدوده‌های تاریخی آن صائب هستند. فقط جمعیت حیوانات و گیاهان، آن هم تا آنجائی که بشر در تحول آنها دخالت نکند، دارای قانونی مجرد می‌باشند" (۱۰)*

و سپس نتیجه می‌گرفت که مناسبات سرمایه‌داری، خود مولد "ارتش ذخیره کار" بشمار می‌رود که این، اهرم اصلی کنترل سطح دستمزدهاست. در سرمایه‌داری، ضامن اصلی جلوگیری از صعود سیستماتیک دستمزدها به بالای "ارزش نیروی کار" و همچنین اساسی‌ترین اهرم سقوط سطح دستمزدها به پائین "ارزش نیروی کار"، کاهش یا افزایش ارتش ذخیره بیکاران است و نه مرکوب و استبداد. رفقای "حزب کمونیست" یکسره به جانب نظرات ریکاردو عقب نشینی کرده‌اند: رابطه کار و ارزش را می‌بینند اما، هنوز خصلت کالائی "نیروی کار" را درک نکرده‌اند. رفقا اصطلاحات مارکسیستی را بکار می‌برند اما محتوای نظرات ریکاردو را بیان می‌کنند.

رفقا، در زمان مارکس و قبل از او نیز مبارزات صنفی کارگران مرکوب می‌شد، اتحادیه‌ها یا وجود نداشتند و یا ضعیف بودند. اما این‌ها باعث نشد که مارکس نتیجه بگیرد که قیمت نیروی کار ارزان‌تر از ارزش مبادله آنست. رابطه ساده‌ای که آقای حکمت میان مرکوب کارگران و قیمت نیروی کار ایجاد کرده، رابطه‌ای است متافیزیکی. همانطور که قبلاً نیز گفتیم بالا یا پائین بودن قیمت نیروی کار نسبت به ارزش آن را کمبود و یا وفور نیروی کار در بازار تعیین می‌کند. زمانی که بیکاری کم شود (مثلاً در دوران رشد اقتصادی)، زمینه بالا رفتن قیمت نیروی کار فراهم می‌آید. این که طبقه کارگر چگونه و با چه سرعتی این زمینه را در حیات اقتصادی خود تبدیل به واقعیت می‌کند البته بستگی به درجه آگاهی، تشکل و امکانات مبارزاتی او دارد. وجود اتحادیه‌ها، امکان مبارزات و فعالیت صنفی آزاد، موجب می‌شوند که کارگران با سرعت و عمق بیشتری این زمینه‌ها را متحقق کنند و با تشبثات سرمایه‌داری به مبارزه بپردازند و امکانات بیشتری در دفاع از دستاوردهای خود داشته باشند و بالعکس، در شرایط اختناق و مرکوب، البته سرعت و دامنه تحقق امتیازاتی که طبقه کارگر می‌تواند کسب کند و قدرتش در حفاظت از دستاوردهای پیشین کمتر است. اما، بجز در

شرایط استثنائی، شدیدترین سرکوب‌ها نیز نمی‌توانند مانع از آن شوند که کارگران از موقعیت مناسب (بالا رفتن تقاضا برای نیروی کار) برای بالا بردن دستمزد استفاده کنند. ناآگاه‌ترین کارگران نیز می‌فهمند که می‌توانند کار خود را ترك کنند و در کارخانه، در ده و یا در شهر کناری با دستمزدی بالاتر استخدام شوند و موقتاً هم که شده درآمد بیشتری کسب کنند. رقابت بین سرمایه‌دارها خود باعث بالا رفتن دستمزدها می‌گردد.

در چند سال قبل از انقلاب، در دوران رونق سرمایه‌داری ایران، سرمایه‌دارها به غرولند افتاده بودند که "کارگرها پر رو شده‌اند!" در این غرولندها حقیقتی نیز نهفته بود: علی‌رغم این که در آن دوره، اتحادیه‌های کارگری تحت کنترل ساواک بودند و اختناق سیاه در جامعه حکمفرما بود، بالا رفتن تقاضا برای نیروی کار موجبات بالا رفتن دستمزدها (حتی با احتساب تورم) را فراهم آورده بود. استفاده از کارگران افغانی در رشته‌های ساختمانی، و کارگران حرفه‌ای و نیمه حرفه‌ای فیلیپینی در رشته‌های فنی‌تر، یکی از عکس‌العمل‌های سرمایه‌داری ایران به مسئله ازدیاد تقاضای نیروی کار در جامعه بود. در همان دوره، مهاجرت ده‌نشینان به شهرها نیز به مراتب فزاینده‌تر از پیش بیینی‌های برنامه‌ریزان رژیم بود. اکثر اینان در پروژه‌های ساختمانی و راه‌سازی به اشتغال در می‌آمدند و درآمدی بیشتر از آنچه در ده نصیبشان می‌شد بدست می‌آوردند. این مسئله بنوبه خود موجب گران‌ی نسبی نیروی کار در دهات گردید تا جایی که قیمت تولید مواد کشاورزی - بخصوص در بخش کاربرتر - به درجه‌ای بالا رفت که امکان رقابت با تولیدات مشابه خارجی را بسیار تضعیف کرده بود (بقول پوپولیست‌ها و همچنین آخوندها "گندم و برنج و میوه از خارج وارد کردند تا کشاورزی ما را نابود کنند!"). این‌ها مکانیزم‌های تنظیمی اقتصاد سرمایه‌داری‌اند، ربطی به "بازار تحت سلطه" و "بازار متروپل" ندارند. سرکوب، اختناق و دیگر عوامل سیاسی و فرهنگی البته در این مکانیزم‌ها تاثیر

می‌گذارند، و روند آنها را مختل (تند و یا کند) می‌کنند، اما نمی‌توانند مانع و نفی کننده این مکانیزم‌ها باشند. امروز نیز که رژیم جمهوری اسلامی با توحش هر چه بیشتر به سرکوب خواسته‌های کارگران می‌پردازد، در نهایت مطمئن است که وجود خیل بیکاران امکان پر کردن جای خالی کارگرانی را به آن می‌دهد که اخراج کرده، به زندان انداخته و یا به گلوله بسته است. اگر بیکاری در جامعه ما پایین شد، گسترش نداشت، رژیم جمهوری اسلامی نمی‌توانست بدین شدت کارگران را سرکوب کند و سطح زندگی‌شان را علی‌رغم گرانی و تورم وحشتناک بدین حد تصور ناپذیر تقلیل دهد. در جوامع متروپل که آزادی مبارزه و تشکل صنفی کارگری وجود دارد، اتحادیه‌های کارگری از حقوق کارگران دفاع و حملات سرمایه‌داری را خنثی می‌کنند، اما در نهایت سد راه مکانیزم‌های اقتصاد سرمایه‌داری نیستند. رفقای "حزب کمونیست"، اتحادیه‌های کارگری غرب معجزه نمی‌کنند. زمانی که بیکاری شدت می‌یابد، سرمایه‌داری عملاً پائین آوردن دستمزدها را - بطرق مختلف - به کارگران تحمیل می‌کند. چرا راه دور می‌روید، به کشورهای متروپل و سندیکا‌های موجود در آن نگاهی بیاندازید تا قضیه روشن‌تر شود:

اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ قدم به قدم در مقابل خواسته‌های کارفرمایان عقب نشینی کردند: دستمزدها کاهش یافتند، بیمه‌های درمانی محدود شدند و ... در فرانسه، تحت حکومت سوسیالیست‌ها، در اواخر سال ۱۹۸۴ و اوایل ۱۹۸۵، سندیکا‌های کارگری در مقابل سندیکای کارفرمایان موافقت کردند که کارگران موقت و نیمه وقت، با دستمزدی کمتر و بدون امتیازات کامل بیمه، بیمه بیکاری و غیره استخدام شوند. البته وجود سندیکا‌های کارگری و مبارزات آنها تأثیرات ازدیاد بیکاری بر زندگی و اشتغال کارگران و تهاجم به حقوق و امتیازات آنان را کند می‌کند. اما در نهایت نمی‌تواند مکانیزم‌های تنظیمی سرمایه‌داری را از کار بیاندازد. زمان آن

رسیده است که آقای حکمت و دیگر زعمای "حزب کمونیست" به شناخت مناسبات واقعی سرمایه‌داری و مکانیسم‌های مختلف آن همت گمارند. دوران شعارهای توخالی و فرمول‌های راحت‌الحلقومی در جنبش ایران سپری شده است. این فرمول "حزب کمونیست" که سرکوب و اختناق را عامل و تضمین کننده ارزشانی نیروی کار می‌داند، علی‌رغم جذابیت ظاهری تبلیغاتی‌اش برای حزب، نادرست است. سرکوب و اختناق بطور ماهوی از عوامل تعیین کننده قیمت نیروی کار نیستند. هر چند که در کوتاه مدت (بطور مقطعی) در شرایطی می‌توانند در این زمینه نقش قابل ملاحظه‌ای ایفاء کنند.

مضاف بر این، برای توضیح سرکوب و اختناق در يك جامعه مشخص - در اینجا، جامعه ایران - صرفاً نمی‌توان چگونگی خرید و فروش نیروی کار در بازار را مد نظر قرار داد و جامعه را از کلیت آن، از گذشته فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌اش جدا کرد و به تصویر کاریکاتور گونه‌ای رسید. شاید مثال‌های ساده و تجربی زیر به درك رفقاً در این مورد بیشتر كمك كند:

رژیم‌های ایران در دوران شاه و خمینی هر نوع تشكّل صنفی کارگری (بجز تشكّل‌های در كنترل كامل رژیم) را مورد هجوم و سرکوب قرار داده و می‌دهند. بنظر ما دلایل این هجوم را باید در زمینه‌های گوناگونی جستجو کرد: به این زمینه‌های گوناگون (زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی ...)، در همان مقاله مورد نقد آقای حکمت (اندیشه رهائی شماره ۲)، اشاره شده است و ما از تکرار آن‌ها در اینجا خودداری می‌کنیم و صرفاً برای قابل هضم بودن مسئله برای رهبران حزبی به اختصار به زمینه‌های اقتصادی و سیاسی می‌پردازیم:

زمینه اقتصادی و زمینه سیاسی. در زمینه اقتصادی یکی از طرقی که يك رژیم می‌تواند بر قیمت روز نیروی کار تاثیر بگذارد، كمك به سرمایه‌داران برای سرکوب خواسته‌های صنفی کارگران و كوشش برای حفظ محدوده دستمزدهاست. دامنه این تاثیر را نیز رژیم

و دستگاه‌های سرکوبش تعیین نمی‌کنند، بلکه پارامترهای اقتصادی جامعه - عرضه و تقاضای نیروی کار، رشد اقتصادی، تورم و غیره - و درجه رشد مبارزه سیاسی در آن جامعه - پارامترهای سیاسی - مشخص می‌کنند.

استفاده از سرکوب و اختناق برای مبارزه با خواستها و تشکلات کارگری مترادف با این نیست که سرکوب و اختناق عامل تعیین کننده و مشخصه اصلی در تعیین مؤلفات اقتصادی - همچون قیمت نیروی کار - جامعه‌اند. سرکوب بعنوان اهرم اصلی اعمال اراده قدرت حاکم عمل می‌کند، اما این فقط یک طرف معادله است. طرف دیگر معادله یعنی جامعه تحت سرکوب پدیده‌ای خنثی و پاسیو نیست، بلکه مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی و فرهنگ خاص خود را داشته و در تداخل با قدرت سیاسی جامعه و اهرم‌های سرکوبگران، در واقع محدوده عمل قدرت سرکوبگر را مشخص می‌کند.

اگر سرمایه‌داران قلدرمنش رژیم شاه در این رویا بودند که دستمزدها را بضرب زور ساواک ثابت نگاه دارند، تکنوکرات‌های سازمان برنامه سریعاً به ایشان فهماندند که مسئله پیچیده‌تر از آن است که صرفاً با زور حل شود. به ایشان فهماندند که در شرایط رشد اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌توان دستمزدها را ثابت نگاه داشت؛ که تنظیم دستمزدها در مجتمع‌های صنعتی مستلزم تنظیم تقریبی آن‌ها در بخش‌های ساختمانی، خدمات و غیره نیز می‌باشد؛ که کنترل آن‌ها به مراتب مشکل‌تر است. البته تکنوکرات‌های سرمایه‌داری ایران از خیرات ساواک غافل نبودند. نبودن اتحادیه‌های صنفی واقعی، و محیط رعب و وحشتی که ساواک ایجاد کرده بود، امکان مانور بیشتری را به برنامه‌ریزان رژیم می‌داد و کمک موثری بود در پیاده کردن سیاست‌های ایشان بدون این که تعیین کننده استراتژی اقتصادی سرمایه‌دارای ایران باشد.

اما دلیل دیگر - و شاید مهم‌تر - سرکوب، تشکلهای صنفی کارگران را نباید در زمینه سیاسی جستجو کرد. ابتدا توضیح دهیم که رژیم‌های

سرکوبگر شاه و خمینی اصولاً به هیچ اتحادیه صنفی - چه کارگری و چه غیر کارگری - که تحت کنترل ارگان‌های خودشان نباشند بدلیل سیاسی اجازه حیات نمی‌دهند. مثلاً دلیل اصلی مخالفت رژیم با کانون نویسندگان، یک دلیل سیاسی است. فکر نمی‌کنیم که رفقای حزبی معتقد باشند که ساواک و ساواما کانون نویسندگان را پایین خاطر سرکوب می‌کرد یا می‌کند که "نیروی کار" نویسندگان ارزان باشد! همچنین انواع انجمن‌های صنفی، دانشجویی، مهندسی، مطبوعات، پزشکان و غیره عمدتاً جو سیاسی جامعه را متأثر می‌کنند و از این لحاظ حساسیت رژیم را برمی‌انگیزند. ولی فعالیت‌های هیچ یک از این انجمن‌ها، مگر در شرایط بسیار استثنائی، بخودی خود توان درهم شکستن رژیم ندارد. اما، در مورد تشکلات کارگری مسئله از نظر رژیم بسیار حیاتی‌تر است: هر تشکل کارگری - حتی در حد صنفی و اتحادیه‌ای آن - حامل پتانسیل‌های سیاسی مرگباری است. زیرا:

اولاً، صرف تشکل کارگری، امکان تماس و ارتباط را بین کارگران زیاد می‌کند، امکان درجه‌ای از زندگی و فعالیت جمعی را - خارج از محیط کار و کنترل پلیس - فراهم می‌آورد.

ثانیاً، در شرایط استبداد و اختناق، کوچکترین خواسته‌ها و یا اعتراضات صنفی بسرعت شکیلی سیاسی بخود می‌گیرد و اکثراً به برخورد مستقیم با ارگان‌های رژیم منجر می‌شود. وجود تشکل کارگری موجبات انتقال تجربیات، ایجاد همبستگی و زمینه فعالیت عناصر سیاسی کارگری را فراهم می‌کند.

و بالاخره، در شرایط بحران و تنش اجتماعی، تشکل‌های صنفی کارگری بسرعت تبدیل به اسلحه بپرنده سیاسی (البته نه لزوماً تحت رهبری انقلابی کارگری) می‌گردند. فعالیت‌های کانون‌های نویسندگان، مطبوعات، مهندسين و اطباء و غیره، جو سیاسی جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد، اما مبارزه سیاسی سندیکای کارگری، اعتصاب سیاسی، کمر سرمایه‌داری و رژیمش را می‌شکند. حساسیت رژیم‌های سرمایه‌داری نسبت

به تشکیلات کارگری از همینجا آب می‌خورد.

صرفاً يك نقد شماتيك و غیر واقعی از مناسبات پیچیده طبقاتی است که کشاکش همه جانیه يك جامعه را به حد چانه زدن بر سر قیمت نیروی کار تنزل می‌دهد. چه تفاوتی بین نقد گنگ اقتصادی آقای حکمت - این "نقد پرولتری" - با "نقد سوسیال دموکراتیک" وجود دارد؟ آیا تجربه باز هم باید ثابت کند که "پوپولیسیم" در اشکال رادیکالش - در بهترین حالت - چیزی جز همان "سوسیال دموکراسی" قدیمی نیست!

*

در همین رابطه، لازم است که باین نظر بدیج آقای حکمت نیز به اختصار اشاره کنیم که سرکوب و استبداد گویا ضامن "اثبات کوهی از ارزش اضافه" برای سرمایه‌داران ایرانی بوده است. ما کاملاً آگاهیم که آقای حکمت و امثالهم از سطور زیر برای "پرولتر" نمایاندن خود و "بورژوا" نمایاندن ما حداکثر سوء استفاده را خواهند کرد، اما با وجود این، وحشتی از بیان این واقعیت نداریم که:

آنچه از نظر اقتصادی موجبات ازدیاد ثروت سرمایه‌داری ایرانی در چند ساله قبل از انقلاب را فراهم آورد در درجه اول ازدیاد درآمد نفت و تزریق این درآمد در جامعه بود. سرکوب و اختناق در تحقق این ثروت - و یا بقول آقای حکمت "کوهی از ارزش اضافه" - نقش اصلی را ایفاء نمی‌کردند. سرمایه‌داران دهه ۶۰ و اولین سال‌های دهه ۷۰ رژیم محمد رضا شاه از سرمایه‌داران سال‌های بعدی دهه ۷۰، خوش قلب‌تر و دموکرات‌تر نبودند، ولی از این "کوهی از ارزش اضافه" خیری ندیدند. امیر کویت و پادشاه عربستان سعودی در سال‌های ۷۴ - ۷۲ (افزایش شدید قیمت نفت)، ناگهان از شیوخ دموکرات سال‌های قبل به شیوخ مستبد در این ایام، تغییر ماهیت دادند. آنچه در این ایام تغییر یافت و باعث شد که ثروتمندان عرب به "کوهی از ارزش اضافه"

دست یابند، افزایش شدید قیمت نفت بوده البته در چند سال اخیر این "کوه" کمی "تپه" شده است، نه بدلیل این که امیر کویت و خانواده سعودی مجدداً دموکرات شده‌اند بلکه بدلیل این که قیمت نفت از ۴۰ - ۳۰ دلار به کمتر از ۱۰ دلار سقوط کرد تا به ۱۸ دلار و بالاخره در اوایل سال ۱۹۸۸ به حوالی ۱۵ دلار و مجدداً در اواخر همین سال حتی به کمتر از ده دلار برسد. اگر بر این سقوط شدید قیمت نفت، سقوط نرخ برابری دلار (پایه پرداخت بهای نفت) را اضافه کنیم، به راز "تپه" (و گاهی "زمین مسطح") شدن آن "کوه" پی می‌بریم. آقای حکمت، زمان آن رسیده است که تفاوت مابین "نقد" اقتصاد سیاسی و هوچی‌گری "تئوریک" را دریابیم.

مقایسه ارزش نیروی کار در "کشور تحت سلطه" با ارزش نیروی کار در بازار پیشرفته صنعتی (متروپل)

برای کامل بودن (و جای مجادله نگذاشتن) بحث، این امکان را نیز در نظر می‌گیریم که شاید منظور آقای حکمت از "ارزانی نیروی کار" نه کمتر بودن قیمت نیروی کار - دستمزد - نسبت به ارزش متوسط مبادله (۱۱) آن در بازار داخلی ("کشور تحت سلطه")، بلکه پائین‌تر بودن "ارزش نیروی کار" در بازار تحت سلطه نسبت به "ارزش نیروی کار" در بازار متروپل است. یعنی بنظر ایشان سرکوب و استبداد سیاسی باعث شده‌اند که "حداقل مایحتاج بیولوژیکی، روانی و فرهنگی" کارگر ایرانی در مقایسه با متوسط قیمت‌های بین المللی مثلاً از "حداقل مایحتاج بیولوژیکی، روانی و فرهنگی" کارگر سوئدی ارزان‌تر باشد.

این که ارزش متوسط بازتولید نیروی کار کارگر ایرانی کمتر از ارزش متوسط بازتولید نیروی کار کارگر سوئدی یا آلمانی می‌باشد، البته مطلب غیر قابل انکاری است، اما دلیل این امر را نمی‌توان به وجود سرکوب سیاسی و اختناق تقلیل داد. این واقعیت را - که نیازهای

مادی کارگر کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده (غذا - پوشاک - مسکن) و انتظارات اجتماعی‌اش (بهداشت - تعلیم و تربیت - تامین آتیه و غیره)، به مراتب کمتر از هم‌ردیفش در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است - نمی‌توان صرفاً با اختناق سیاسی توضیح داد تفاوت بین ارزش‌های متوسط نیروی کار در این دو جامعه سرمایه‌داری (یکی پیشرفته و دیگری عقب مانده) بخشا بیان دو سطح انتظار از زندگی - که این خود زائیده دو پراتیک متفاوت زندگی - است: کارگری که در محرومیت و ستم رشد کرده، از بهداشت، تعلیم و تربیت و تامین اجتماعی بی بهره بوده، عجیب نیست که با توجه به تجربه زندگی و میزان شناخت و آگاهی‌اش، خواسته‌ها و نیازهای محترتری - در مقام مقایسه با کارگر جامعه پیشرفته - را در سر بی‌روا کند. تجربه زندگی کارگر جامعه پیشرفته و تمتع‌اش از امکانات مادی، فرهنگی و اجتماعی بهتر، "حداقل" هائی را برای زندگی می‌طلبند که فراتر از "حداقل"‌های کارگر کشور عقب مانده‌اند. این امر بیش از این که به سرکوب سیاسی مربوط باشد، به عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری "تحت سلطه" نسبت به جامعه سرمایه‌داری متروپل مربوط می‌شود. عقب ماندگی‌ای که سرکوب سیاسی و اختناق فقط یکی از مؤلفه‌های آنست. دلائل تاریخی این عقب ماندگی - که در تاریخ گذشته این جوامع و میزان رشد سرمایه‌داری در آنها ریشه دارد - و ابعاد مختلف آن، به مراتب عمیق‌تر از مقوله سرکوب سیاسی است. مثلاً در زمینه تغذیه و بهداشت: دسترسی بیشتر به مواد غذایی و آشنائی و تا حدودی دسترسی به بهداشت عمومی در جامعه پیشرفته سرمایه‌داری هم سلامت کارگر و هم انتظارات بهداشتی او را بالا می‌برد. برعکس، در کشور عقب مانده، فقر، عدم آگاهی و عدم دسترسی به بهداشت عمومی، انتظارات بهداشتی کارگران را در حد دسترسی به چند قرص (و توسل به خدا) محدود می‌کند. در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، شرط لازم (و نه کافی)، بالا رفتن ارزش متوسط نیروی کار کارگران کشورهای

عقب مانده به سطح ارزش متوسط نیروی کار کارگر کشورهای پیشرفته، رشد مناسبات سرمایه‌داری، گسترده‌تر و سودآورتر شدن آن است. می‌گوئیم لازم و نه کافی زیرا که رشد سرمایه‌داری فقط امکان - پتانسیل - بالا رفتن حداقل سطح زندگی و معیشت را فراهم می‌کند: آنچه می‌تواند ضامن تحقق چنین افزایشی باشد، رشد آگاهی، مبارزات و تشکل کارگران است. با تکیه بر همین واقعیت است که برخی از جریانات چپ، از قبیل شورای متحد چپ و امثالهم - که انقلاب سوسیالیستی در کشور عقب مانده‌ای چون ایران را غیر ممکن می‌دانند -، عملاً و صریحاً راه حل رشد سرمایه‌دارانه را تبلیغ می‌کنند. بزعم اینان، رشد سرمایه‌داری به‌مراه دموکراسی بورژوازی - یعنی عدم سرکوب آشکار سیاسی -، موجبات رشد امکانات اقتصادی و آگاهی سیاسی طبقه کارگر را فراهم می‌کند. این نظریه بعقیده ما نظریه‌ای راست اما حداقل این که منسجم است. رفقای "حزب کمونیست" البته از ورای شعارهای پر طعنه‌ای پراز می‌کنند که به هیچ‌وجه خواستار رشد سرمایه‌داری و استقرار دموکراسی بورژوازی در ایران نیستند، اما متأسفانه نتیجه منطقی نظرشان عملاً راه حلی جز رشد سرمایه‌دارانه ایران را ارائه نمی‌دهد. این تفکر رفقا که سرکوب عامل پائین بودن ارزش نیروی کار و نتیجتاً تضعیف دستگاه‌های سرکوب در سرمایه‌داری عقب مانده ایران موجب جهش ارزش نیروی کار کارگر ایرانی است، در عمل راه حلی جز راه حل رشد سرمایه‌داری ایران در محیطی دموکراتیک را ارائه نمی‌دهد! این مسئله زمانی آشکارتر می‌شود که درك حزب کمونیست امك از انقلاب دموکراتیک را نیز در نظر بگیریم. این "حزب"، به انقلاب دموکراتیکی معتقد است که به گفته خود محتوای آن نفی مناسبات سرمایه‌داری نیست:

"همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده‌ایم، به اعتقاد ما

انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی‌تواند
انقلابی بلادواسته سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمی‌تواند
تابودی سرمایه‌داری را در دستور بلا فصل خود داشته
باشد ("پحتی درباره محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک
ایران"، ص ۴، امک، تاکیده‌ها از ماست).

بنابراین، در فردای انقلاب دموکراتیک امک، مناسبات سرمایه‌داری
همچنان برجا خواهد ماند، اما امک پیروزمند در این انقلاب، شرایط
دموکراتیک را برای کارگران فراهم می‌آورد و سرمایه‌داران را وادار
می‌سازد تا امکانات معیشتی، رفاهی و فرهنگی کارگران را بالا ببرند،
خلاصه‌این که "نیروی کار" را گران‌تر بخرند و در یک کلام، حکومت
دموکراتیک امک موجبات بالا رفتن ارزش نیروی کار را فراهم می‌آورد.
اما این افزایش مخارج نیروی کار کارگر ایرانی به خرج چه کسانی
انجام می‌شود؟ طبیعتاً در وهله اول از سود سرمایه‌داران کسب می‌گردد.
سرمایه‌داری عقب مانده ایرانی، بازدهی تولید پائین در مقیاس جهانی،
زمانی که به پرداخت دستمزدهای معادل با متوسط دستمزدهای سطح جهانی
مجبور می‌گردد، نرخ سود کمتری از نرخ متوسط سود جهانی کسب
خواهد کرد. در این صورت، سرمایه‌داران یا جُل و پلاس خود را جمع
خواهند کرد و بتدریج صحنه را خالی خواهند گذاشت (که نتیجه عملی
آن از بین رفتن همان امکانات تولیدی عقب مانده و یا انتقال آن به
دولت امک است)، و یا با گرفتن کمک سرمایه‌ای و تضمین‌های لازم از
دولت امک، به نو کردن سیستم تولیدی، به بالا بردن نسبت ارگانیك
سرمایه دست خواهند زد و از این طریق بارآوری کار را بالا خواهند
برد، استثمار طبقه کارگر را تشدید خواهند کرد و در نتیجه به کسب
آن ارزش اضافی خواهند پرداخت که بتواند سود مناسبی را برایشان
فراهم آورد. در حالت دوم، این دولت امک است که عملاً مخارج سرمایه‌ای
مدرئیزه کردن امکانات تولیدی متعلق به سرمایه‌داران را می‌پردازد، یعنی
موجبات رشد سرمایه‌داری از طریق تزریق سرمایه در بخش خصوصی را

فراهم می‌آورد (که این سیاست حتی اگر عملی و ممکن باشد - که خود جای بحث بسیار دارد - عملاً چیزهای جز اعمال سیاست تقویت سرمایه‌داری داخلی و سودآور و بهره‌ور کردن آن نیست)، سیاستی که اعمال و تداومش ماهیت بورژوازی دولت حاکم را نیز بر ملا خواهد کرد. این راه حل، یعنی دولتی کردن امکانات تولیدی، خرابه‌ای که سرمایه‌داران بر جا خواهند گذاشت، دولت امک را وادار خواهد کرد که قول و قرارها و وعده‌های داده شده به کارگران را پس بگیرد (چرا که با صنایع عقب مانده نمی‌تواند این وعده‌ها را متحقق کند)، ساعات کار را طولانی‌تر کند و بسیاری از امتیازات کارگری را از بین ببرد. یعنی در يك کلام، قول و قرارهای قبلی را نفی کند و چه بسا، برای سرکوب کارگرانی که تحقق وعده‌های قبلی را خواستار شوند نیروی قهر را نیز بکار برد. در عین حال، زمینه‌های گرفتن کمک از "برادران بزرگ" و یا استفاده از سرمایه‌گذاری‌های مشترک با شرکت‌های غربی نیز آماده خواهد شد. خلاصه کنیم، رفقای امک که سرکوب و دیکتاتوری را عامل اصلی پائین بودن "ارزش نیروی کار" در ایران می‌دانند، بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک‌شان یا با سیاست رشد سرمایه‌داری داخلی، سرکوب را تخفیف می‌دهند و موجبات ارتقاء سطح معیشت و زندگی کارگران را فراهم می‌آورند، و یا با دولتی کردن وسائل تولید در مرحله "انقلاب دموکراتیک"شان، به استثمار مستقیم طبقه کارگر - البته "استثمار خلقی" این طبقه - می‌پردازند که لازمه و نتیجه آن نیز اعمال کمی سرکوب، "خلقی" برای پائین آوردن انتظارات این طبقه از انقلاب دموکراتیک است. از پوپولیسم مائوئیستی بیش از این نیز نباید انتظار داشت.

ادامه دارد

توضیحات:

۱- "بیانییه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق" که بعد از تصفیه داخلی سازمان مجاهدین خلق از عناصر مسلمان و اعدام چند تن منجمله شریف واقفی توسط گروه تنقی شهرام، انتشار یافت. این "بیانییه"، در واقع رساله تئوریک مجاهدین "مارکسیست" بشمار می‌رفت.

۲- يك استثناء مهم سازمان چریك‌های فدائی خلق بود که نظراتش بنا بر این که چه گرایشی در رهبری قرار داشت كاملاً تغییر می‌کرد. طیف نظرات سیاسی این سازمان از یکطرف به احمدزاده و پویان متصل می‌شد و از طرف دیگر به جزئی.

۳- تئوری "سه جهانی" مبنای نظری سیاست خارجی چین در نیمه دوم دهه ۶۰ و دهه ۷۰ بود. بر مبنای این نظریه، جهان به سه بخش تقسیم شده: دو ابر قدرت سرمایه‌داری امریکا و شوروی (جهان اول)، اروپا و ژاپن (جهان دوم) و باقیمانده، جهان سوم را تشکیل می‌دادند. با استفاده از مفاهیم تضاد عمده و تضاد اصلی، مائو تسه دون و تئوریستین‌های حزب کمونیست چین، ابتدا از لزوم وحدت جهان سوم و جهان دوم بر ضد جهان اول سخن می‌راندند و سپس با تکیه به رشد یابندگی امپریالیسم شوروی در مقایسه با افول امپریالیسم امریکا، همکاری با امریکا بر ضد شوروی را تجویز می‌کردند. بر مبنای همین تئوری سه جهان بود که از نظر چین، شاه و امثال او به مبارزین ضد امپریالیست اوپک تبدیل می‌شدند. برای توضیح مفصل این تئوری به "نشریات سازمان انقلابی حزب توده ایران" و "اتحادیه کمونیست‌های ایران" در سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۷۰ رجوع کنید.

۴- برای توضیح بیشتر در این مورد و نقدهای منتشره در این باره از جانب ما مراجعه کنید به زیر نویس شماره ۱۲ مدخلی بر مباحث با عنوان "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست" امک؟، "اندیشه رهائی"، شماره ۲ و ۴، اسفند ۶۳، صفحات ۱۴۰ - ۱۳۹.

۵- البته آقای حکمت، این "نماینده" صدیق پرولتاریا، برای اثبات بورژوائی بودن نظرات سازمان وحدت کمونیستی، يك تقلب "پرولتری" نیز در آوردن نقل قول از اندیشه رهائی انجام می‌دهد. وی نقل قول را

(در صفحه ۱۵۲ نشریه بسوی سوسیالیسم، شماره ۲) بدین ترتیب مثله می‌کند:

"... همچنین پائین بودن بارآوری کار ... چه از نظر سطح پائین تکنیک و چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران ((واقعا معذرت می‌خواهیم)) امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه ((مبادا فکر بد بکنید، صحبت سر مفهوم علمی کلمه است)) را نمی‌دهد. بعبارت دیگر سرکوب مشخصه ماهوی سرمایه‌داری دفرمه و عقب مانده کشورهای نظیر ایران است" (تاکیدها و نیز مطالب داخل (()) از آقای حکمت است).

مقایسه این "نقل قول" با آنچه بطور واقعی در اندیشه رهائی، شماره ۲، صفحات ۲۷ - ۲۶ نقل شده (که ما بخشی از آن را در متن مقاله حاضر آورده‌ایم)، دو تقلب آقای حکمت را آشکار می‌کند:

اولا: ما ضمن مقایسه بارآوری کار در کشورهای پیرامون با بارآوری کار در کشورهای متروپل، به پائین بودن آن در کشورهای پیرامون نسبت به کشورهای پیشرفته اشاره کردیم. همچنین ما پائین بودن نرخ استثمار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل را مورد توجه قرار دادیم. آقای حکمت با حذف بخش مقایسه‌ای نقل قول، این تصور را پیش می‌آورد که گویا ما گفته‌ایم که کارگر ایرانی کم و یا به اندازه کافی استثمار نمی‌شود و خواهان استثمار بیشتر او هستیم!! ملاحظه می‌فرمائید که تقلبی "کوچک" چه منافع تبلیغاتی بزرگی برای "رهبر" پروتاریا دارد.

ثانیا: در متن اصلی نقل قول به جمله ماقبل آخر ("از این زاویه ... اهرم سرکوب را بکار می‌اندازد") روشن می‌کرد که ما از زاویه اقتصادی، یکی از دلایل - و نه تمامی دلایل - ماهیت سرکوب‌گرانه سرمایه‌داری ایران را عقب ماندگی این سرمایه‌داری دانسته‌ایم. آقای حکمت با حذف این جمله، این تصور را بوجود آورده‌اند که ما تنها دلیل وجود سرکوب را پائین بودن نرخ استثمار می‌دانیم و نتیجتاً، بعنوان راه حل مسئله دموکراسی در ایران بالا بردن نرخ استثمار را پیشنهاد می‌کنیم. واقعا که دست مریزاد آقای حکمت! "مجاهدین مارکسیست" هم این چنین تقلب نمی‌کردند!

۶- در "نظری به تئوری مارکسیستی بحران، استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، امک پائین بودن نسبت ارگانیک سرمایه در کشورهای تحت سلطه را تذکر می‌دهد اما به تاثیر منفی این امر بر نرخ استثمار در این کشورها نمی‌پردازد. برعکس، به "بالا بودن نرخ استثمار" تکیه می‌کند و آن را صرفاً از ارزشی نیروی کار ناشی می‌داند. بنظر می‌رسد که در این فاصله - در فاصله نگارش آن مقاله و مقاله "اقتصادیات وحدت کمونیستی" -، آقای حکمت تا حدودی به ربط بین نسبت ارگانیک سرمایه، سطح فنی وسائل تولید، و نرخ استثمار آشنا شده است. البته حکم اصلی (بالا بودن نرخ استثمار) همچنان تغییری نکرده، فقط یک وجه ممیزه - در جهت معکوس - به آن اضافه شده که بصورت: بالا بودن "نرخ استثمار علی‌رغم سطح فنی نازل" خود را در نوشته ایشان نشان می‌دهد. تاکید بروی واژه علی‌رغم از آقای حکمت است که تاکیدیست بر کشف‌الشهود جدید ایشان در زمینه یک مقوله شناخته شده ادبیات مارکسیستی. خیال نکنید که آقای حکمت نمی‌داند، ولی ("علی‌رغم سطح فنی نازل") مرغ ایشان همچنان یک پا دارد!

۷- در کل تولید اجتماعی، علاوه بر ارزش تولید شده توسط کارگران، باید ارزش تولید شده توسط تولید کنندگان مستقیم (کسانی که کارگری را برای تولید به مزدوری نمی‌گیرند بخصوص دهقانان مستقل و غیره) را اضافه کرد. پس کل تولید اجتماعی در واقع کمی بیشتر از کل ارزش تولید شده کارگری است.

۸ - در یادداشت‌های مقاله "شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" (اندیشه رهائی ۲)، که مورد نقد آقای حکمت قرار گرفته، جدولی در مورد اشتغال نیروی کار در ایران عرضه شده است. بر مبنای این جدول، در سال ۱۹۷۷، جمعاً $۷/۲۳۵/۰۰۰$ نفر در کشاورزی، صنایع و معادن نفت و ساختمان اشتغال داشتند. بخش کشاورزی و ساختمان که از نظر فنی و درجه مکانیزاسیون و بارآوری کار بسیار پائین هستند جمعاً $۴/۷۸۰/۰۰۰$ نفر یعنی بیش از ۶۵٪ کل را شامل می‌شده است. از $۲/۵۵۵/۰۰۰$ نفر باقیمانده، ۵۵٪ نفر، یعنی کمتر از یک درصد کل جمعیت شاغل در صنایع نفت - که از تکنیک نسبتاً پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند - کار می‌کرده‌اند. $۲/۵۰۰/۰۰۰$ نفر در صنایع، معادن و صنایع دستی مشغول به کار بوده‌اند. با توجه باین که بخش قابل توجهی از این عده نیز در صنایع دستی، مائو فاکتوری و کارگاهی

اشتغال داشته‌اند، روشن است که متوسط بارآوری کار، که از امتزاج متوسط بارآوری کار در کشاورزی، ساختمان، نفت و صنایع و معادن و غیره - با توجه به جمعیت شاغل در هر بخش -، بدست می‌آید، نسبت به کشورهای پیشرفته بسیار ناازل است.

۹- در واقع "حزب کمونیست" برای اثبات ادعایش باید با مطالعه آماری نسبت S/V (نرخ استثمار) مستقیماً نشان دهد که این نسبت در کشورهای پیرامون - و بخصوص در ایران - بطور سیستماتیک بالاتر از کشورهای متروپل بوده است. البته ما واقفیم که چنین تحقیقی بسیار مشکل است. اولاً کسب آمار کافی و قابل اطمینان کاری بس دشوار است. ثانیاً حتی اگر این آمار نیز بدست آید، از آنجائی که مقولات آماری عمدتاً مقولات اقتصاد بورژوازی هستند، تبدیل آنها به مقولات مارکسیستی (چون S و V و غیره) امری بسیار پیچیده است و احتیاج به انواع تخمین‌ها و استفاده از متدهای اقتصاد سنجی دارد. راه حل ساده‌تر - و البته بسیار تقریبی - بررسی نسبت شاخص بارآوری کار به شاخص دستمزدها و نشان دادن اینست که این نسبت در کشورهای پیرامون بطور سیستماتیک بالاتر از کشورهای پیشرفته بوده است.

۱۰- مارکس، کاپیتال، جلد اول، ترجمه انگلیسی، ص ۷۸۴:

CAPITAL, Volume One, Translated by Ben FOWKES, VINTAGE Books, 1977.

۱۱- قطعاً رفقای "حزب کمونیست"، زمانی که بحث بر سر تعریف مفاهیم مارکسیستی باشد، "نیروی کار" را بعنوان کالائی که در بازار مبادله می‌شود قبول دارند، اما زمانی که پای استفاده از مفهوم "نیروی کار" و کار برد آن در تحلیل پیش می‌آید، به درک پوپولیستی خود در مورد کار و "نیروی کار" عقب نشینی می‌کنند و ارزشی نیروی کار را بعنوان خصلتی دائمی برای آن (یعنی کالائی که در بازار مبادله می‌شود) ارائه می‌دهند.